عرفان و تصوّف

نفوذ آن در هند و بنگلادش

تألیف:

دکتر محمدکاظم کهدویی

دانشیار دانشگاه یزد

سرشناسه	: کهدویی، محمدکاظم، ۱۳۳۵ -
عنوان و نام پدیدآور	: عرفان و تصوف و نفوذ آن در هند و بنگلادش/ تألیف: محمدکاظم کهدویی.
مشخصات نشر	: قم: مجمع ذخایر اسلامی، ۱۳۹۳.
مشخصات ظاهری	: ۲۸۹ ص.
شابک	: ۹۷۸-۹٦٤-۹۸۸-٦۱۲-۱
وضعیت فهرست نویسی	: فیپا
موضوع	: عرفان -- هند
موضوع	: تصوف -- هند
موضوع	: عرفان -- بنگلادش
موضوع	: تصوف -- بنگلادش
موضوع	: عرفان -- تاریخ
موضوع	: تصوف -- تاریخ
رده بندی کنگره	: BP۵۸۵/ ک۹ع۴ ۱۳۹۳
رده بندی دیویی	: ۲۹۹/۹۳۶
شماره کتابشناسی ملی	: ۳۵۶۱۶۷۶

بسم الله الرحمن الرحیم

مجمع ذخائر اسلامی - قم، ایران

عرفان و تصوف
و
نفوذ آن در هند و بنگلادش

تالف: دکتر محمد کاظم کهدویی

طرح جلد: حسن زارع سروی
امور رایانه ای: احمد خطیبی عقدا
چاپ: ظهور / صحافی: نفیس
نشر: مجمع ذخائر اسلامی - قم
نوبت چاپ: اول - ۱۳۹۳ ش (۲۰۱٤م)
شمارگان: محدود
شابک: ۱ - ٦۱۲ - ۹۸۸ - ۹٦٤ - ۹۷۸

ارتباط با ناشر

قم: خیابان طالقانی (آذر) - کوی ۲۳ - پلاک ۱ - مجمع ذخائر اسلامی
تلفن: ۷۷۱۳۷٤۰ ۲۵۳ ۹۸+ دورنگار: ۱۱۱۹ ۷۷۰ ۲۵۳ ۹۸+ همراه: ٤۳۳۵ ۲۵۲ ۰۹۱۲

نشانی پایگاههای اینترنتی:

www.zakhair.net www.mzi.ir

info@zakhair.net info@mzi.ir

قیمت شومیز: ۲۲۰۰۰ قیمت جلد سخت: ۳۲۰۰۰ تومان

فهرست مطالب

عنوان	شمارهٔ صفحه

عنوان	شمارهٔ صفحه

عنوان | شمارهٔ صفحه

عنوان	شمارهٔ صفحه

عنوان | شمارهٔ صفحه

پیشگفتار

ادب پارسی در شبه قارّه

گرچه هندی در عذوبت شکّر است　　　طرز گفتار دَری شیرین تر است

(اقبال لاهوری)

گسترش و نمود زبان و ادبیات فارسی، در شبه قارهٔ هند، همواره با ورود و گسترش دین اسلام همراه است و در آن سرزمین پهناور، آمیختگی این دو را نمی‌توان انکار کرد؛ بنابراین به صورت اشاره‌وار بیان می‌شود که دین اسلام برای اولین بار در سال ۴۳ هجری توسط **عبدالله بن سوار عبدی** به هند رسید. در سال ۴۴ هجری، **مهلب‌بن ابی صغره** به آن ناحیه حمله برد و در سال ۸۹ هجری نیز توسط **محمدبن قاسم** برای دعوت و تبلیغ دین اسلام با استفاده از نیروی نظامی به سند رسید و قسمتهایی از هند نیز به تصرف او درآمد؛ اما انتشار اسلام و زبان فارسی در آنجا به وسیلهٔ ایرانیان بود.[1]

سلطان محمود غزنوی به سال ۱۰۰۱ میلادی (۳۹۵هـ.) بر لاهور دست یافت و در حملات بعدی مُلتان، پیشاور، تهانیسر، قنّوج، متورا، سومنات و ... را به تصرف درآورد و سپس بر بخشهای دگری از سرزمین هند آن روزگار تسلط یافت و به هرکجا که رسید، آثار زبان فارسی نیز به جا ماند و باعث پیدایش شاعران و نویسندگان فارسی‌گو شد که می‌توان از **ابوالفرج رونی** و... نام برد.

در روزگار **شمس‌الدین التتمش** (۶۰۷ – ۶۳۳ هـ.) بزرگانی پارسی‌گو آثاری ارزنده از خود به جا گذاشتند؛ از جمله **محمدبن حسن نظامی**(نویسندهٔ تاج‌المآثر) **محمد عوفی** (نویسندهٔ لباب‌الالباب و ...) **منهاج سراج** (صاحب طبقات ناصری) و ... .

---

۱. خدمات متقابل اسلام و ایران، ج۲، ص ۴۳۳ و کتاب هزارهٔ شیخ طوسی، ص ۱۷۶– ۱۷۸.

از دیگر سلسله‌ها و سلاطینی که تا عهد تیموری در هند حکومت داشتند و فارسی نیز کمابیش در عهد آنان رواج داشت، خاندان خلجی (۶۸۹ –۷۲۰هـ .)،تغلقیان (۷۲۰–۷۹۰هـ .) سادات (۷۸۱ – ۸۵۵ هـ .) و خاندان لودی (۸۵۵–۸۹۴هـ .) را می‌توان نام برد که شاعران و نویسندگانی چون امیرخسرو دهلوی، شمس‌الدین اندکانی، ضیاءالدین برنی، محدث عبدالعزیز اردبیلی، ملک‌الشعرا بدر چاچی، مولانا زین‌الدین شیرازی و ... را پرورانده‌اند.

دوران حکومت تیموریان(گورکانیان) دوران توسعه و ترویج زبان و ادبیات و فرهنگ فارسی در شبه قاره بود و از روی کارآمدن بابر (۹۳۲ هـ .) که خود اهل علم بود و فاضل پرور، تا زمان افول قدرت سیاسی آن خاندان (۱۲۷۴ هـ . / ۱۸۷۵ م.) زبان رسمی آن سرزمین، پارسی بود و بسیاری از شاعران و نویسندگان به عرصه وجود آمدند و آثاری گرانبها از خود به یادگار گذاشتند که جداگانه باید به بررسی آنها پرداخت.

یکی از سرداران سپاه سلطان محمد سام (م. ۶۰۳ هـ .) در سال ۵۹۴ هـ . بنگال را گرفت و با توجه به اینکه زبان فارسی در دربار خلجیان رواج داشت، قلمرو این زبان به کنارهٔ شرقی هند رسید.[۲]

ادب پارسی و عرفان اسلامی دو میراث گرانبها و معنوی:

حدود یکهزار سال پیش، هجویری، اثر گرانبهای خود(کشف المحجوب) را در زمینهٔ عرفان اسلامی، به فارسی نوشت، و هنوز هم از بزرگترین منابع عرفان و تصوف اسلامی به شمار می رود و صوفیان و عارفان آن سرزمین، پس از هجویری، همواره عنایتی به آن کتاب گرانبها داشتند و بین زبان فارسی و آثار عرفانی چنان آمیختگی وجود دارد که این دو لازم و ملزوم همند، رساله‌های خواجه عبدالله انصاری(ف.۴۸۱ هـ .)، آثار محمد غزالی(ف. ۵۰۵

---

۲. تأثیر زبان فارسی بر اردو، ص ۱۱–۱۳

هـ)، **احمد غزالی**(ف. ۵۲۰ هـ)، **سنایی غزنوی**(ف. ۵۲۵ هـ)، **عطار نیشابوری**(ف. ۶۱۸ هـ) و ... را می‌توان نمونه‌هایی از این آمیختگی دانست.

سلسله‌های تصوف در شبه قاره جایگاهی خاص دارند و شاید به سبب ایستادگی در برابر مرتاضان هندی و فرقه‌های دینی هندو، نمود بیشتری داشته‌اند. پیران و سرسلسله‌های فرقه‌های مشهور در سرزمین هند و پاکستان و بنگلادش غالباً فارسی‌دان و فارسی‌گو بوده‌اند و بعضی نیز ایرانی، و همین امر سبب علاقهٔ مریدان و پیروان فرقه‌های تصوف و پیروان دین اسلام و حتی علمای هندو شده است.

فرقه‌های قادریه، سهروردیه، چشتیه و نقشبندیه، هنوز هم در هند و بنگال و پاکستان فعالیت دارند و با وجود برچیده شدن زبان فارسی در آن سرزمینها، با آن مأنوسند و بدان شعر می‌سرایند و کتاب می‌نویسند.

سلسله‌های عرفانی چشتیه و سهروردیه در قرنهای ششم و هفتم هـ. روی کار آمدند. مؤسس فرقهٔ چشتیه، **خواجه معین‌الدین** از «چشت» خراسان بود که به هند رفت و مدتی بر سر مزار **هجویری**، معتکف شد و سپس به اجمیر رفت و طریقهٔ چشتیه را بنیاد نهاد و رواج داد.

بنیانگذار سلسلهٔ سهروردیه، **شیخ شهاب‌الدین سهروردی** است که خود گفته است: «خُلَفائی فی‌الهند کثیرٌ». مشایخ سهروردیه نیز همزمان با پیشوایان چشتی به هند رفتند و در سراسر آن سرزمین به نشر شریعت و طریقت پرداختند. از مشایخ برجستهٔ سهروردیه می‌توان به **ذکریّا مُلتانی** و **شیخ جلال‌الدین تبریزی** اشاره کرد که طریقهٔ سهروردیه، توسط این دو نفر، در بنگال و ملتان رواج یافت و غالب آثاری که از آنان پخش می‌شد، به سبب اهمیت معنوی آن، به فارسی، و گاهی نیز به عربی بود.

بایزید بسطامی، از مشایخ بزرگ صوفیه و از عرفای مشهور سدهٔ سوم هجری، که از بسطام خراسان است و مزار وی نیز در همانجا، در خطهٔ بنگال جایگاهی خاص دارد. بنایی

هم به عنوان آرامگاه، در شهر بندری «چیتاگُنگ» در کشور بنگلادش، بر فراز تپه‌ای سرسبز فراهم کرده‌اند که دارای صحن و مرقد است و هر روزه سیل مشتاقان و علاقه‌مندان به زیارت مزار وی، بدانجا می‌روند. بر سر درِ ورودی آن بارگاه، به فارسی نوشته شده است: «**آرامگاه بایزید بسطامی**».

گفتنی است که در همان شهر چیتاگنگ، **انجمن مولوی**، با عنوان «**مولوی سوسایتی**» وجود دارد که اگرچه زبان مردم بنگالی است، ولی کسانی هنوز هم فارسی می‌دانند و مثنوی را به فارسی برای مردم می‌خوانند، و بر سر برگهای آن انجمن، این بیت فارسی نوشته شده است:

مثنوی مولوی معنوی   هست قرآن در زبان پهلوی

و قداست و معنویت زبان فارسی، اهل انجمن را وامی‌دارد که حتماً مثنوی را به زبان فارسی بخوانند. نگارنده در انجمن مذکور سخنی داشته و مثنوی نیز خوانده است و اشک اخلاص و شوق را برگونه‌های اهل انجمن، با شنیدن ابیات شیوای آن، دیده است.[۳]

سلسلهٔ دیگری که در شبه قاره شهرت دارد، سلسلهٔ همدانیه یا سادات همدانی است که مؤسس آن، **میرسیدعلی همدانی** است و نقش وی در توسعه وگسترش زبان فارسی؛ بویژه نزد اهل عرفان و صاحبان طریقت، بر هیچکس پوشیده نیست. هرکس که به تاریخ اجتماعی مسلمانان شبه قاره آشنا باشد، می‌داند که آنچه تاریکترین گوشه‌های حیات مردم

۳. هنگام مأموریت برای تدریس در دانشگاه «داکا» (بنگلادش) وقتی روزنامه‌ای ایرانی با خط فارسی را روی صندلی گذاشتیم تا متصدی برق، لامپها را درست کند، حاضر نشد پا روی روزنامه بگذارد، و آن را بوسید و کنار گذاشت و گفت این فارسی است و حرمت دارد، که برای نگارنده، بسیارجالب و غیرمنتظره بود.

شبه قاره را منور کرده و پرده‌های ظلمت را زدوده، مساعی و کوششهای پیروان طریق مشایخ بوده است. از تألیفات این مشایخ، هرچه وجود دارد، به زبان فارسی است... .[۴]

نقشی که میرسیدعلی همدانی، در گسترش زبان و ادبیات و فرهنگ فارسی، در شبه قاره، بویژه بخشهایی از پاکستان و کشمیر داشته، غیرقابل انکار است و هنوز هم پیروان و مریدان او، به قداست و معنویت فارسی و آثار میرسیدعلی افتخار می‌کنند و آن را گرامی می‌دارند.

نریندرانت‌لا (Narendranathlaw) دانشمند معروف هندی می‌نویسد:

«استیلای مسلمانان برهند، نشانگر آغاز تغییرات مهمی بود که نه تنها در زمینهٔ اجتماعی و سیاسی، بلکه در حوزه‌های علمی و آموزشی نیز تأثیر گذاشت (Premotion of ... ، ص ۱۱۰) تأثیر فارسی و فرهنگ فارسی و ایرانی را در جمله‌ای از کتاب «چتامنگل» اثر «جی آنند» (Jae Anand) چنین می‌توان دریافت: «برهمن، ریش می‌گذارد. فارسی می‌خواند، جوراب به پا می‌کند. در دستی چوب می‌گیرد و در دست دیگر کمان، و مثنوی هم می‌خواند». (Indian contribution to ...، ص ۱۱۵)

بیان ابن بطوطه از فارسی:

تا دل به محنت داده‌ام	در بحر فکر افتاده‌ام
چون در نماز استاده‌ام	توی به محراب اندری[۵]

ابن بطوطه، سیاح معروف سدهٔ هشتم هـ . (۷۰۳ – ۷۷۹ هـ .) فارسی را می‌دانسته و در سراندیب با پادشاه آنجا به فارسی صحبت کرده است (سفرنامه، ص ۶۶۰) و اشعار یاد شده را در کشتی‌ای که با امیرزادهٔ فرمانروای چین نشسته بوده، از نوازندگان شنیده است که می-

---

۴. مجموعه سخنرانیهای سمینار پاکستان، ص ۹-۲۰۳.

۵. این اشعار در بخش بدایع سعدی، بدین صورت آمده است:

تا دل به مهرت داده‌ام در بحر فکر افتاده‌ام چون در نماز استاده‌ام گویی به محراب اندری

خوانده اند و فرمانروای چین و فرزندش نیز فارسی می‌دانسته اند و چون شعری فارسی خوانده می‌شد، دلشاد می‌شدند.[۶]

فارسی، زبان عرفان:

از کهنترین کتابهای عرفانی، همچون کشف‌المحجوب **هجویری**، که به معرفی تعدادی از عارفان پرداخته، تا تذکره‌الاولیای **عطار** و نفحات‌الانس **جامی** و اخبارالاخیار **محدث دهلوی** و ریاض‌العارفین هدایت و ثمرات‌القدس **لعل بدخشی** و خزینه‌الاصفیای **غلام سرور لاهوری**، که بیش از یکهزار و دویست تن از عارفان و صوفیان معروف؛ بویژه عارفان سرزمین هند و پاکستان را نام برده، همه و همه از عارفانی نام برده‌اند که خود پیشوا و مراد جماعتی از اهل طریقت بوده‌اند و زبان قریب به اتفاق آنان نیز فارسی بوده است، و فراگیری این زبان را هم به سبب روحانیت و قداست و احترام آن باید دانست.

میرسیدعلی همدانی (۷۱۴– ۷۸۶ هـ) که به سبب شدت هجوم و قتل و غارت تیمور، با هفتصد تن از سادات و مریدانش (از طبقات مختلف مردم) به هند و سرانجام کشمیر رفت و در محلهٔ سرینگر رحل اقامت افکند، مردم آن سرزمین از شخصیت و کرامات و کمالات او، بسیار متأثر، و به اسلام مشرف می‌شدند و در اثر مساعی او و روشهای مطلوبی که به کار می برد، هزارها هندو، به اسلام گرویدند و هزارها مسلمان ظاهری به مقام مسلمان حقیقی ارتقا پیدا کردند و در نتیجه، تمدن و فرهنگ ایران و تصنیف و تألیفات به زبان فارسی، رواج یافت[۷] و توسط همین شخص و مریدان مذهبی و عرفانی او توسعه زبان فارسی و ترویج فرهنگ فضیلت خواهی انسانی، راه خود را پیش گرفت و

---

۶. همان، ص ۲۰۷.

۷. تاریخ ادبیات ایران، ج ۲، ص ۱۲۹۶.

در سرگذشت تاریخ آن خطه مؤثر افتاد.[۸] مریدان و خلفای میرسیدعلی همدانی، هرکدام در شرح و ترویج اسلام و زبان فارسی، به عنوان زبان دین و عرفان و معنویت، بسیار درخشیدند که سید تاج‌الدین همدانی(پسرعموی میرسیدعلی) میرسیدحسین سمنانی، نورالدین جعفر بدخشی، خواجه اسحاق ختلانی، بهاءالدین گنج بخش، سیدشمس‌الدین اندرابی، شیخ محمد قریشی، شیخ سلیمان اول، سیدجلال‌الدین عطایی، سیدجمال‌الدین محدث، سیدمحمدکاظم (قاضی)، میرسید کمال ثانی و ... را می‌توان نام برد.[۹] و حتی خود سید به تنهایی سی و هفت هزار غیرمسلمان را به دایرهٔ اسلام آورد.[۱۰]

خود میرسیدعلی نویسندهٔ کثیرالآثاری است که حدود یکصد و هفتاد کتاب و رساله به زبانهای فارسی و عربی به او نسبت داده‌اند که هنوز هم موردعلاقهٔ مردمان آن سرزمین و دیگر پارسی زبانان است.

اگر میرسیدعلی در شمال هند، زبان فارسی را به عنوان زبان دینی و دارای معنویت و ارزشهای عرفانی برای مردمان آن سرزمین گسترش داد، در مرکز و جنوب هند نیز، عاشقان ادب فارسی بی‌نصیب از این زبان معنوی نبودند؛ بنا به نوشته مرحوم پروفسور اسلم‌خان (رئیس اسبق بخش فارسی دانشگاه دهلی) «نخستین مرحلهٔ ادبیات دکنی، دینی و مذهبی است. اولین نویسندگان ادبیات دکنی، مشایخ و بزرگان اسلامی بودند که در تصوف و ادبیات متصوفانهٔ زبان فارسی، دستی بسزا و قلمی توانا داشتند و به شوق انتشار عقیدهٔ نوعدوستانهٔ خود، به عنوان سرمایه، از منابع غنی فارسی استفاده کردند؛ چنانکه اکثر واژه‌ها و امثال و ترکیبات، چون: سالک، کرامت، پیر، مرید، مرشد، وحدت، کثرت و غیره، که

---

۸. مقالهٔ، قلمی آقای دکتر قاسم صافی.

۹. تذکرهٔ صوفیای سرحد، ص ۳۸۰.

۱۰. طریق‌الحقایق، ج ۲، ص ۳۰۲ – ۳۰۳.

عموماً اصطلاحات صوفیانه صوفیان و مشایخ پنداشته می‌شود، در این زبان نوین ادبیات دکنی، گام نخستین را پیمود و اکثر اصطلاحات که قسمت اساسی تعلیمات دینی و متصوفانه مبلّغین بود، تا اندازه‌ای رواج عام یافت و سرمایهٔ لازمهٔ زبان نوین گردید. اکثر داستانها و رساله‌های مذهبی **عین‌الدین گنج العلم** (م. ۷۹۵ﻫ .)، **خواجه بنده‌نواز** (م. ۸۲۵ﻫ .)، **شاه میرانجی شمس العشاق** (م. ۹۰۲ﻫ .)، **شاه‌علی محمدجوگام‌دهنی** (م. ۹۷۲ﻫ .)، و **شاه برهان‌الدین جانم** (م . ۹۹۰ ﻫ .) دربارهٔ اسلام، مراحل سلوک و مسایل اخلاقی بود که مستقیماً مبنی بر آثار همانندی در زبان فارسی قرار گرفت ...»[۱۱] در مرکز هند نیز زبان و ادب و فرهنگ فارسی در نزد همگان؛ بویژه اولیاء و عارفان، رواجی مقدس گونه داشت. «محضر شیخ **نظام‌الدین اولیا** در زمان خود (۶۳۴ ﻫ – ۷۲۵ﻫ .) مرکز علم و ادب و عرفان بود و با راهنمایی وی، در مدتی کوتاه، طریقهٔ چشتیه، در همهٔ شبه قاره نفوذ زیادی یافت. تعلیمات وی بالخصوص در مورد عرفان و تصوف خیلی ارزشمند و عالی‌قدر است. موضوعاتی که شیخ **نظام‌الدین اولیا** در این مجالس بر زبان رانده، شامل اغلب مسایل دینی و عرفانی است.» **نظام‌الدین**، مانند اغلب عرفای اسلام، به شعر و ادب فارسی، علاقهٔ خاصی داشت و در ضمن ارشاد و وعظ، از ابیات فارسی استفاده می‌فرمود:

گر بمانیم زنده بردوزیم	دامنی کز فراق چاک شده
ورنمانیم، عذر ما بپذیر	ای بسا آرزو که خاک شده[۱۲]

«و فوائد الفُواد» (از امیرحسن سجزی) یکی از بهترین آثار ادبی فارسی است که به عنوان ملفوضات، فراهم آمده و چون امیرحسن، در ضبط سخنان شیخ، نهایت امانت و دقت

۱۱. قند پارسی، شماره ۷، ص ۲۵.

۱۲. قند پارسی، شمارهٔ ۱۹، ص ۱۰۷–۱۰۱.

را به کار برده است، به همین علت، این کتاب یکی از مهمترین منابع تاریخی، عرفانی، اجتماعی، فکری و فرهنگی آن زمان به حساب می‌آید (همان).

ملک محمدجایسی (سدهٔ دهم هـ.) ۲۴ رساله دربارهٔ عرفان تألیف کرده، ولی تاکنون تنها شش اثر از وی پیدا شده است که غالباً به زبان فارسی است.[۱۳]

«در این وِلایت [منطقهٔ بیهار در شرق هند] متصل هر خانقاه و مسجد، محل درس و مدرسه‌ای هم وجود داشت که در آنجا طالبان علم، زبان فارسی و عربی می‌آموختند و درسهای دینی و مذهبی را با آن فرا می‌گرفتند ... مراکز ادبی و تعلیمی از این نوع، در سراسر کشور هند گسترده بود که برخی از آنها شهرت زیادی داشت؛ یکی جونپور که در آنجا همراه شعر و ادب فارسی، درسهای دینی و مذهبی می‌دادند و دیگری کتابخانه و مدرسهٔ دهلی بود. عموماً در این مراکز کتابخانه هم وجود داشت که در آنجا مجموعه‌ها و نسخ تصنیفات فارسی و عربی در دسترس بود. علمای دین، متفکرین، سخنوران و نویسندگان و صوفیان سراسر هند به این مراکز مراجعه می‌نمودند تا مطالعه و بررسی کنند و درسهایی به فارسی و عربی بدهند. این هم مبتنی بر این حقیقت است که زبان و ادب فارسی. نخست به وسیلهٔ اولیای کرام به کشور هند رواج یافت. مخصوصاً در استان بیهار، زبان محلی «یوربی باشا» را به کار می‌بردند، ولی تفکرات متصوفانه و دینی ایشان با زبان فارسی بود؛ همین‌طور اگر شعر و ادب فارسی مربوط به بیهار با سرزمین دیگر را بررسی کنیم، بدون شک به اثبات می‌رسد که اینجا نیز در رواج دادن زبان و ادب فارسی، اولیای کرام، و خانقاه‌ها، اقدام شایسته و قابل توجهی را انجام داده‌اند».[۱۴]

---

۱۳. همان، شمارهٔ ۲۸، ۱۳۸۱.

۱٤. **غلام مجتبی انصاری**، زبان و ادب فارسی در بیهار، قند پارسی، شمارهٔ ۲۷، پائیز ۱۳۸۳، ص ۳۴-۳۳)

بنابراین این حقیقت به دست می‌آید که در سرزمین بیهار، صوفیان و اولیا و عالمان و فاضلان برجسته، علاوه بر تسلط بر علوم دینی و مذهبی، در رشته‌های مختلف علم و ادب نیز قدرت کامل داشتند و درسهای دینی و متصوفانه را به سبب معنویت و قداست کلام ، به زبان فارسی تدریس می‌کردند.

«ما در ادبیات فارسی این عهد، به چنان انعکاسی از محبت و اخوت انسانی برمی‌خوریم که اولیای کرام با کردار و درسهای خود، نمایان ساخته بودند. در حال حاضر، مراکز شعر و ادب فارسی، مَنیَر، بیهار شریف، بار، راجگیر، و در بیهار شمالی، حاجی‌پور (ویشالی) قابل توجه می‌باشد. صوفیان کرام، و علمای دین، برای تبلیغ مذهب در بیهار، زبان فارسی را وسیله ساختند. در این زمینه، شیخ شرف‌الدین منیری، در میان شعرا و ادبا سرفهرست است.»[۱۵]

همچنین شیخ شرف‌الدین احمد (فوت ۱۳۸۰ م.) در نثر فارسی مقامات ممتازی داشته و حدود ۱۶ کتاب نوشته است، احمد چرم پوش (فوت ۱۳۶۴م.) دیوانش به فارسی موجود است. مظفرشمس بلخی (فوت: ۱۳۸۶م.) در نظم و نثر فارسی مقامی ارفع داشت، شیخ حسین، مثنوی فارسی داشت و فرزندش شیخ حسن کتاب حضرات‌الخمس، او را به فارسی ترجمه کرد و «کاشف‌الاسرار» نامید، شیخ احمد لنگر دریا مونس‌القلوب را به فارسی نوشت و آثاری چون «مناقب‌الاصفیا»اثر (شاه شعیب) و لغات فارسی «شرفنامه»(ابراهیم فاروقی) و مفتاح‌الفیض(شیخ حسن علیفلی) به زبان فارسی است.[۱۶]

---

۱۵. همان، ص ۳۵.

۱۶. همان، ص ۳۶-۳۹.

دانشمندان هندوی بیهار نیز نظیر «راجه رام نراین، موزون»، «دیوان علی وردی» و «راجه کرت سینگ» در فارسی شهرت و امتیاز داشتند. مهاراجه تکاری نیز به زبان و ادب فارسی تسلط کامل داشت و درباره بخش گیاه، و کشاورزی آنجا، رساله‌ای ترتیب داد.[۱۷]

محمدمحسن، استادیار دانشکدهٔ دولتی بانوان اترّاپرادش، در مقالهٔ خود تحت عنوان «شعر فارسی حضرت فرد پُهلواری» اشارات مفصلی در خصوص توسعه فارسی در بیهار هند دارد؛ از جمله می‌گوید: «سهم صوفیان عالی مرتبت در پیشرفت ادبیات فارسی، بسیار چشمگیر است. شعر و ادب فارسی بیهار هم مرهون آنهاست. فرد، از خانوادهٔ بی‌نظیر صوفیانهٔ بیهار است که تابندگیش هنوز در نقاط عالم هویدا و پیداست»

«دل کسی بربود فرد از من نمی‌دانم که بود   حور بوده یا فرشته یا که انسان یا پری»[۱۸]

خدمات مسلمانان شبه قاره به زبان و ادب فارسی به جای خود، حتّی هندوان شبه قاره نیز در کنار مسلمانان در ترویج و توسعه زبان و ادب فارسی در این منطقه بزرگ سهیم بوده اند و به هیچ وجه خدمتشان را نمی‌توان نادیده گرفت.[۱۹] از بعضی از هندوان که شاعر یا تذکره نویس، یا نویسنده بودند، این افراد را می‌توان نام برد: کِشَن چند اخلاص، موهن لال انیس، لچهمی نراین شفیق، بهگوان داس هندی، منشی جسونت، لال رام، نول رای، آنند روپ برهمن، شیرپرشاد، مُنّالال، آنندرام مخلص، کلیان سینگ.[۲۰] داتارام برهمن به سال ۱۲۴۱ هـ . کتاب «صرف پارسی» را به پارسی نوشته و به سال ۱۲۵۱ چاپ کرده است.

---

۱۷. همان، ص ۴۱.

۱۸. همان، ص ۱۱۲.

۱۹. ادبیات فارسی در میان هندوان، ص ۵۱.

۲۰. قندپارسی، ش ۲۷ پائیز ۸۱، ص ۱۷۲.

لوحه‌ها و کتیبه‌ها:

نمودی دیگر از این میراث ماندگار زبان و فرهنگ فارسی را در لوحه‌ها و کتیبه‌هایی که بر سر در اماکن مذهبی و دینی و عرفانی نصب شده، می‌توان مشاهده کرد، که از طرفی به دیرینگی و قدمت این زبان و فرهنگ و تمدن و گسترش آن اشاره دارد، و از طرف دیگر بیانگر جاذبهٔ معنوی و قداست زبان فارسی است که به عنوان وجهی مشترک و پیوند دهندهٔ قلبها، ملتها و مردمان با کیشهای مختلف بوده و هست.

پروفسور عبدالکریم، در کتاب «لوحه‌ها و کتیبه‌های فارسی و عربی در بنگلادش»[۲۱] ۱۸۵ تصویر از کتیبه‌ها و لوحه‌ها را در پایان کتاب خویش آورده است که از هر حیث می‌تواند قابل توجه باشد. از جمله، کتیبه‌ای که بر سر در مسجدی در روستای «سیتلمت» در شمال افغانستان نصب شده، این مطالب به چشم می‌خورد: «بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم- امر ببناء هذه العماره للمتقین المحبّین القرآن ...: این نصیحات .. نقشه کننده با در نصب شده‌اند. لعنت برآن کس باد که این قاعده متغیّر گرداند و خلل کند. تاریخ شهر رمضان سنه اثنین و خمسین و ستمائه (۶۵۲ هـ ق)».

در شهر بیجاپور، در ولایت کارناتاکای هند (نزدیک دکن در جنوب هند) آثار فراوانی از زبان و ادب و فرهنگ فارسی به چشم می‌خورد؛ از جمله استخر بزرگی است به مساحت بیش از یکهزار متر که اطراف آن محصور است و ورودی آن به صورت سر در عمارت زیبا ساخته شده و بر دیوار سمت راست آن، کتیبه‌ای سنگی به چشم می‌خورد که روی آن، به صورت برجسته این عبارتها نوشته شده است و حدود ۴۰۰ سال قدمت دارد:

۲۱. نام اصلی کتاب چنین است:

“Corpus of the Arabic and Persian inscriptions of Bengal (Published by the Asiatic Society of Bangladesh, 1992)”

«بندهٔ حقیر، ملک صندل از ملک خود در عمارت زنانه باغ نیز برای عبادت فقرا و حمام برای غسل و استراحت خلق‌الله، بنا کرده فی سبیل‌الله و وقف نموده، هرکه متصرف شود یا در آن خللی پذیرد، دختر و مادر او رسوا باشد و به لعنت ابدی گرفتار آید.» (از مشاهدات عینی نگارنده در شهر بیجاپور که برای ارائه مقاله بدان شهر رفته بود)

یکی از مصنوعاتی که در شهر بیجاپور، نگاه هر تازه واردی را به خود جلب می‌کند، لولهٔ توپ جنگی بزرگی است که حدود شش متر طول و ۱/۵ متر قطر دارد و در بالای ساختمانی در کنار «مُلک میدان» قرار گرفته و گفته می‌شود ۵۵ تن وزن دارد و و جمع کثیری از افراد، با ۱۲ فیل، مسؤول حمل و نقل آن بوده‌اند. روی این لولهٔ عظیم توپ، این عبارتها، به خط فارسی و برجسته به چشم می‌خورد که مربوط به قالب‌گیری و ساخت آن در سال ۱۰۴۷ هجری است:

«شاه عالم گیر غازی پادشاه دین پناه   فتح بیجاپور کرد او بهر تاریخ ظفر
آنکه داد عدل داد و ملک شاهان را گرفت   رو نموده حال (؟) و گفتا مُلک میدان را گرفت
مطابق سنهٔ ۱۰۴۷ هجری عمل محمدحسن رومی»

و در وسط نیز با خط درشت چنین حک شده است (به صورت برجسته):

«خادم اهل بیت رسول‌الله ابوالغازی نظامشاه»

در بخش شرقی شهر بیجاپور، دو ساختمان سنگی با گنبدی زیبا و همسان دیده می‌شود که یکی مسجد بوده و دیگری آرامگاهی که ابراهیم عادلشاه برای همسر خویش تاج سلطان بنا کرده است. تقریباً تمامی این آرامگاه از سنگ‌های تراشیدهٔ زیبا، منقش به آیات قرآنی و ابیات شعرهای فارسی است که به صورت کنده کاری برجسته، هر بیننده ای را به حیرت وامی‌دارد. مقدار ابیات زیاد است، ولی به عنوان نمونه، ابیاتی که در تاریخ ساخت آرامگاه آمده، آورده می‌شود:

«زبیده حشمت و بلقیس رفعت   از او پیدا(؟) سریر تاج عفت
چو زین منزلگه خاکی غبرا   بدارالملک جنت کرده رحلت

پرسیدم ز پیر عقل تاریخ　　بگفتا تاج سلطان اهل جنت»

(۱۰۴۱ هـ.ق)

بنای این آرامگاه، و ساختمان «گُل گُنبذ» که آرامگاه نظامشاهیان است و مسجد کوچکی که از سوراخهای ریز تعبیه شده در دیوار آب می‌ریزد و آنجا را خنک می‌کند، و مسجد جامع بیجاپور که حدود ۴۴۰ سال قبل بنا شده و گنجایش ۷۰۰ نمازگزار را دارد. «ابراهیم روضه» در کنار آرامگاه ابراهیم شاه و ...، از جمله ساختمانهایی است که با ترکیب ایرانی – هندی بنا شده ودارای کتیبه ها و لوحه های فارسی است، و ساختمان «گل گنبذ»نیز تقریباً در جهان بی‌نظیر است. (از مشاهدات نگارنده)

در محلهٔ مدنی پور شهر اُریسا در بنگال، در زمانی‌که **احمدبیگ خان**، پسر **محمدشریف**، پسر **میرزا غیاث بیگ**، صوبه دار (فرماندار) بوده، توسط **حاجی جمال اصفهانی**، مسجدی بنا شده که لوح فارسی آن چنین است:

«بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم، لااله‌الاالله، **محمدرسول‌الله و علی ولی‌الله**، در زمان سلطنت **نورالدین جهانگیرابن اکبر** پادشاه، در صوبداری **احمد بیگ خان** – بنده درگاه **حاجی جمال اصفهانی**، بنای این مسجد نمود. تاریخ ۹ شهر رمضان سنه ۱۰۳۱». (**عبدالکریم**، ۱۹۹۲، ص ۴۳۰)

در زمان **سکندرشاه‌ابن الیاس شاه**، دوران تغلق شاهیان، در منطقه بقال‌پور (بگال پور) در سال ۷۶۵ هـ . توسط **مولانا عطار**، مسجدی بنا شده که کتیبهٔ فارسی آن چنین است:

«در این گنبد که بنیاد **عطایست**　　عمارت خانهٔ کونین بادا

ملائک برثباتش خوانده تاحشر　　بَنینافوقکم سبعاً شدادا

بعنایت هفت ایوان بدیع که الذی خلق سبع سموات طباقا تقدست اسمائه باتمام رسید عمارت گنبد رفیع که نسخه ایست از تخمه سقف جلال – و لقد زینّا السماء الدنیا بمصابیح در روضهٔ متبرک قطب‌الاولیا وحیدالمحققین سراج الحق و الشرع و الدین **مولانا عطار**

اعطاه‌الله تعالی فضیله فی‌الدارین بالامر صاحب العهد والزمان باعث العدل و الاحسان، حامی البلاد راعی العباد السلطان العادل الاعظم ظل الله فی العالمین المخصوص بعنایت الرحمن ابوالمجاهد سکندرشاه بن الیاس‌شاه السلطان خلدالله ملکه:

پادشاه جهان سکندرشاه — که بنامش ذر دعا سفتند
نوّرالله شأنه خواندند — خلّد الله ملکه گفتند

فی‌التاریخ سنه خمس و ستین و سبعمائه، عمل بندهٔ درگاه غیاث‌الدین.»[۲۲]

در دورهٔ نصیرالدین محمودشاه(سدهٔ نهم هـ .) پنج مسجد در مناطق مختلف توسط خورشید خان (فرماندهٔ نگهبانان غیرمحلی) در مناطق گائود، هات کُلا، پریل(مانیگ گنج) مالدا و چیتاگنگ (از شهرهای خطه بنگال) بنا شده که کتیبهٔ ساختمان و تاریخ آن، تقریباً شبیه به هم است، بدین صورت: «قال‌النبی علیه‌السلام من بنی مسجداً فی‌الدنیا بنی‌الله له قصراً فی‌الجنه، فی زمن ملک‌العادل محمود شاه السلطان بنا کرده این مسجد خانمعظم خُرشید خان سرنوبت غیرمحلیان فی‌العاشر من جمادی‌الاول سنه خمسین و ثمانمائه [۸۵۰ هـ .]»[۲۳]

مسجدی که در روستای پریل توسط همین خُرشید خان بنا شده، در روزگار سلطان باربَک شاه و ۱۹ سال بعد از آن بوده که کتیبهٔ آن چنین است:

«قال النبی، علیه‌السلام، من بنی مسجداً فی‌الدنیا بنی‌الله له قصرا فی‌الجنه، فی زمن‌الملک العادل باربکشاه سلطان بن محمود شاه سلطان بنا کرده مجلس خرشید سرنوبت غیرمحلیان فی‌الخامس شهر شوال سنه تسع و ستین و ثمانمائه [۸۶۹ هـ .]» (همان، ص ۱۶۱)

در زمان محمودشاه، باربک شاه و یوسف شاه مساجد متعددی در بخشهای مختلف کشور بنگلادش در سدهٔ نهم هـ . ق ساخته شده است که اشاره به تمامی آنها، خارج از وقت این نوشته است.

---

۲۲. همان، ص ۸۳.

۲۳. همان، ص ۱۲۱.

پیش از این دربارهٔ شیخ جلال تبریزی گفته شد که به دهلی و از آنجا به بنگال رفت، پروفسور عبدالکریم نیز در کتاب خود بدان اشاره کرده است (ص ۳۴۷) در آنجا از کتیبهٔ مسجدی نام برده که به سال ۹۳۴ هـ . بنا شده و آنجا را سرزمین جلال تبریزی گفته و تبریزآباد، نام نهاده است:

This inscription is of Special interest. Because, although three more inscriptions were discovered from this same place, Deotala '*urf* (better known as) Tabrizābād, only this inscription gives the name of the saint **Shaikh Jalāl Muhammad Tabrizi**, so a discussion about him may not be deemed inappropriate here[36].

Shaikh Jalāl al-din Tabrizi was originally from Tabriz in Iran, and was at first a disciple of **Shaikh Abu SàiTabrizi**, and then after the latter's death, of **Shaikh Shahab al-din suhrawardy**. **Shaikh Jalāl Tabrizi** cam to Delhi during the reign of **Sultān Shams al-din Iltutmish** (1210 -36A. D.) Shaikh al- islam **Najm al-din Sughra** of Delhi somehow harboured illfeeling and brought some false Charges aginst him. Although Shaikh's innocence was Proved, he left Delhi and cam to Bengal.[24]

کتیبهٔ به دست آمده چنین است:

«قال النبی صلی‌الله علیه‌و سلم من بنی مسجداً بنی‌الله له بیتاً فی‌الجنة بنی هذا المسجد فی عهد السلطان بن السلطان ناصرالدنیا و الدین ابوالمظفر نصرتشاه سلطان بن حسین شاه سلطان خلدالله ملکه و سلطانه فی البلاد شیخ جلال محمد تبریزی و بانیه شیر ملک کار فرمانه –فی سنة اربع و ثلثین و تسعمأته [۹۳۴ هـ .]

---

۲٤. همان، ص ۸–۳۴۷

در سال هزار و هشتاد و چهار هجری، قسمت بندرخانهٔ آرامگاه شیخ جلال‌الدین تبریزی در پاندوآ (مالدا) در بنگال، توسط چاند خان تعمیر می‌شود و سنگ تاریخ آن نیز بدین صورت برجای می‌ماند که پس از نام خدا، تمامی به شعر است:

« بسم‌الله الرحمن الرحیم – و– یا منعم تمم بالخیر – یا منتقم

جلال‌الدین شه تبریز مولد — که در مدحش زبانها شد گهرریز
برایش چاند خان کرد این عمارت — که او از عرض اخلاص است لبریز
اگر پرسند که بوده جلوه فرما — درین معمار مینا و صفاخیز
دهن را شست و شو ده همچو ساحر — پس آنگه با زبان معنی انگیز
جوابش در لباس سال تاریخ — بگو شاه جلال‌الدین تبریز»[۲۵]

(۱۰۸۴ هـ.)

برسر درمسجد چوک، در شهر داکا(پایتخت بنگلادش) نیز این کتیبه دیده می‌شود:

« شایستهٔ راه حق امیرالامرا — از صدق بساخت مسجدی بهر خدا
طالب زخرد چو جست تاریخ بنا — گفتم که شد از لطف خدا فرض ادا»

(۱۰۸۶ هـ.)

آنچه بر سر در سایر مساجد و آرامگاهها و معابر آمده، بسیار فراوان است؛ مساجد بزرگی چون جامع مسجدِ دهلی، لاهور، آگرا و ... جای خود را دارد که سرتاسر اشعار دینی و عرفانی زیبای فارسی بر آن نقش بسته است و جای ذکر آنها نیست. والسّلام

---

۲۵. همان، ص۸–۴۶۷.

منابع و مآخذ پیشگفتار:

- ابن بطوطه؛ سفرنامه، ترجمه محمدعلی موحد، بنگـاه ترجمـه و نشـر کتـاب، چـاپ دوم، تهران ۱۳۵۹ ش.

- داراشکوه، محمد؛ سفینةالاولیاء، رحمن گل پبلشرز، دهکی نعلبندی، بی تا.

- زمانی، آصفه؛ محققین و منتقدین معروف فارسی هند، رایزنی فرهنگـی ایـران، دهلـی نـو ۱۹۹۳ م.

- زیدی، شمیم محمود؛ زبان فارسی و صوفیان شـبه قـاره، مجموعـه سـخنرانیهای سـمینار پاکستان، رایزنی فرهنگی ایران، اسلام آباد، ۱۹۹۱ م.

- صدیق حسنخان، محمد؛ تقصار جیودالاحرار ...، مطبع شاهجهانی، بهوپال ۱۲۹۳ ه

- عبدالله، سیدعلی؛ ادبیات فارسی در میان هندوان، ترجمه محمد اسـلم خـان، از انتشـارات موقوفات محمود ا فشار، تهران ۱۳۷۱ ه.ش.

- قانع تتوی، میرعلی شـیر؛ معیـار سـالکان طریقـت، تصـحیح سیدخضـر نوشـاهی، مرکـز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، ۱۳۷۹ ه.

- کاظمی، رفیع‌الدین؛ ملتان بحیثیت ادبی مرکز ، چاپ نظامی، لکهنو ۱۹۹۱ م.

- لاهوری، غلام سرور؛ خزینةالاصفیا، انصاری کتبخانه، هرات، بازار ملک، ۱۹۹۴ م.

- لعلی بدخشی، میرزا لعل‌بیگ؛ ثمرات القدس من شجرات‌الانس، تصحیح سـیدکمال حـاج سیدجوادی، پژوهشگاه علوم انسانی، تهران ۱۳۷۶.

- محدث دهلوی، عبدالحق؛ اخبارالاخیار فـی اسـرار الابـرار، تصـحیح علـیم اشـرف خـان، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، تهران ۱۳۸۳ ه .

- فصلنامه قند پارسی، ایزنی فرهنگی ج. ا. ایران، دهلی، شماره۷ بهار۱۳۷۳ش. ، شـمارهٔ ۱۷، بهار ۱۳۸۱ شماره ۱۹، پائیز ۱۳۸۱، شماره ۲۷، بهار ۱۳۸۳، شماره ۲۸، پاییز ۱۳۸۳ش.

Abdul Karim, Corpus of the Arabic and Persian inscriptions of Bengal, Asiatic Society of Bangladesh,Dacca, 1992

بحثی مختصر در بارۀ عرفان و تصوف اسلامی

مقدمه:

تعریف عرفان وتصوف:

«عرفان یا معرفت به معنی شناخت است و در اصطلاح، معرفت قلبی است که از طریق کشف و شهود حاصل می شود»[26] کسی را که واجد مقام عرفان است، عارف می گویند ودانشی راکه مبتنی بر عرفان است،معرفت می خوانند. تصوف به معنی پشمینه پوشی ومتصوف کسی راگویندکه پشمینه پوش وپیروراه صوفیان باشد.

از برای تسمیۀ صوفی به این نام، وجوهی چند ذکر کرده اند: برخی معتقدند صوفی کسی است که صفای دل داشته باشد و نتیجه اینکه«تصوف» را مشتق از «صفا» می دانند. عده ایی این کلمه را از «صفه» مشتق دانسته اند و صوفیان را در اعمال با «اصحاب صفه» مرتبط می دانند که گروهی از فقرای مسلمان بودند که به امر رسول اکرم(ص) در صفّه مسجدالنبی سکونت داشتند. گروهی گفته اند این کلمه مشتق از«صفّ» است و صوفیان کسانی هستند که در پیشگاه خداوند صف اول باشند. جمعی نیز بر آنند که صوفی، منسوب به«صوفانه» است و آن گیاه نازک و کوتاهی است که فقرای بیابانگرد آن را می خورده اند.[27]

«عده ای دیگر براین عقیده اند که صوفی معّرب «سوفی» یونانی است و «تئوسوفیا» (خدادوستی یا خداشناسی) با تصوف به نحوی پیوند دارد.» (مبانی عرفان و تصوف، ص۱۰) یا عبدالرحمن بدوی کلمۀ صوفی را مشتق از صَفو(برگزیده) دانسته اند و جمعی

---

۲۶. مبانی عرفان و تصوف، قاسم انصاری، ص۹.

۲۷. همان، ص۱۰، و التعرف، ص.۲۱.

نیز صوفی را به صوفه (غوشا بن مر)نسبت داده اند که خود و فرزندانش (بنی صوفه) در دورهٔ جاهلیت خدمتگزار کعبه بودند.

سرانجام باید گفت که نسبت صوفی، به«صوف، یا پشمینه، به حقیقت نزدیکتر است، اگرچه غیر صوفیان هم پشمینه می پوشیده اند. از حضرت رسول(ص)روایت است که: بر شما باد جامهٔ پشمین تا حلاوت ایمان را دریابید و نیز: هرکه لباس پشمینه پوشد، نرم دل شود.»

تاریخ استعمال کلمهٔ صوفی به روشنی معلوم نیست وآراءِ محققان دراین باره متفاوت است. به زعم بسیاری از مورخان تصوف، نخستین کسی که صوفی خوانده شده، **ابوهاشم صوفی** است که تا اواسط قرن دوم حیات داشته و با **سفیان ثوری** (وفات۱۶۱ه) معاصربوده است.

برخی دیگر براین عقیده اند که کاربرد کلمه صوفی به اوایل قرن دوم هجری مربوط می شود. سرّاج از حسن بصری(متوفی۱۱۰ه) نقل می کندکه گفته است:«درطواف صوفیی دیدم و چیزی به او دادم ولی نپذیرفت».[۲۸]

عرفان عملی «جاودانه ترین کمال مطلوب ووالاترین اشتیاق روحانی درحیات دینی است.» (همان، ص۱۱) عرفان عملی روابط ووظایف انسان رابا خود و با اجتماع و با خدا بیان می کند و مانند علم اخلاق است و سالک باید مقامات و منازلی را طی کند تا به قلّهٔ رفیع انسانیت برسد. و باید بداند که وصول به این درجه به عقل و اندیشه نیست و کارِ دل و حاصل مجاهده و تهذیب نفس است؛ یعنی سالک متحرک و پویاست و از هرچه بیاغازد، باید به خداوند انجامد«اناالله واناالیه راجعون» (ما ازخداییم و به او باز می گردیم). در عرفان

۲۸. همان، ص۱۱.

عملی، کوشش بی وقفهٔ سالک برای بازگردانیدن کثرت به وحدت و گذشتن از وجود ممکن و فانی در رسیدن به وجود متعالی است.

عرفان نظری(علم به خدا و جهان هستی): مانند فلسفهٔ الهی به تفسیر هستی متوجه است و با فلسفه تفاوتهایی دارد.

الف) فلسفه، در استدلالات خود به مبادی و اصول عقلی تکیه دارد و عرفان به اصول و مبادی کشفی و قلبی.

ب) در فلسفه، خدا و جز او اصالت دارند و مستقل هستند، در عرفان وجود مطلق و هستی اصیل خداست و غیر او اسماءِ وی هستند و استقلال ندارند.

ج) فیلسوف، کمال انسانیت را درآن می داند که جهان عقلی بشود، مانند جهان عینی و جهان را چنانکه هست با عقل خود دریابد. عارف آرزوی آن دارد که با فنای خود در حق، بقای ابد یابد و قطره وار به دریای بی کران حقیقت بپیوندد تا دریا شود.

عرفان نظری، اندیشه دربارهٔ چگونگی صدور کثرت از وحدت است؛ با همهٔ این تفاوتها عرفان عارف می شود.

عارفان، راه وصول به شناخت عالم ومعرفت حق را ازطریق ۱)شریعت ۲)طریقت ۳)حقیقت، ممکن می دانند. می گویند انسان با طی این مراحل، خود را مهذّب کرده، مستعد فیض الهی می شود. از جهل به علم و از علم به معرفت می رسد و کمال می یابد.(علم الیقین، عین الیقین وحق الیقین)

شریعت برای اصلاح ظاهر، طریقت برای اصلاح ضمایر، و حقیقت برای اصلاح سرایر است. شریعت، عمل است. حقیقت، وصول الی الله. **مولانا جلال الدین**(ف. ۶۷۲ه) می گوید:«شریعت همچون شمع است، ره می نماید؛ و بی آنکه شمع به دست آوری، راه رفته نشود و چون در ره آمدی، رفتن تو طریقت است و چون رسیدی به مقصود، آن

حقیقت است.»[۲۹] به هرحال عرفان در جنبهٔ نظری، کشف معرفت سرّی وغالباً شخصی است که به اعتقاد پیروان آن انسان را از محدودهٔ خودی رهایی می دهد به وجودی که ورای عالم محدود خودی است، مجال اتصال می بخشد؛ چنانکه جنبهٔ عملی آن سعی در رسیدن به مرتبه ای از تصفیه وتکامل است که اتصال بی واسطه با وجود نامحدود و متعالی را برای انسان محدود متناهی وفانی ممکن سازد.

«جنبه *نظری تصوف* اسلامی، نزد عین القضاة همدانی و ابن عربی و شبستری، وجنبهٔ عملی آن نزد غزالی و شیخ شهاب الدین سهروردی و مولوی، به عالی ترین صورت تقریر می شود و احوال و مقامات امثال بایزید و شبلی و ذوالنون و بوسعید، لطایف تجربی آن را نشان می دهد.»[۳۰]

راههای وصول به حقیقت:

محققان رسیدن به حقیقت راچهارطریق یاد کرده اند:

۱. **حکمت مشایی:** (چون ارسطو قافله سالار این مکتب، عقاید خود را در حین راه رفتن برای شاگردان خود بیان می کرد، بعدها پیروان این مکتب در جهان اسلامی، به مشّائیان مشهورشدند.) در حکمت مشّایی اصل داوری با عقل واستدلال است؛ ازجمله مشائیان ارسطو(ف.۳۲۲ق)، بنیانگذار این حکمت و تدوین کننده و مؤلف منطق نظری است و به وسیلهٔ ابن سینا (ف. ۴۲۸ه) است که این مکتب در جهان اسلام و قلمرو اسلامی رواج یافت.

۲۹. همان، ص۱۳.

۳۰. همان، ص۱۴.

۲. از راه مباحث کلامی: درعلم کلام معمولاً نسبت مذهبی و عقل و استدلال، راهنمای طالب معرفت است. بزرگانی چون شیخ طوسی، امام الحرمین جوینی، شیخ مفید و خواجه نصیرالدین طوسی بدین علم شهرت دارند.

۳. از راه حکمت اشراق: مؤسّس این مکتب شیخ شهاب الدین سهروردی، مؤلّف «حکمه الاشراق» است. پیروان این مکتب معتقدند که وصول به حقیقت، علاوه برعقل واستدلال، ازطریق اشراق امکان پذیر است؛ یعنی علاوه بر داوری عقل بایدجوینده حقیقت، ازاشراقات غیبی هم برخوردار باشد تا عقل در داوری خطا نکنند. این شیوه استدلال به گمان بیشتر مورخان فلسفه از شیوهٔ تفکرحکمای ایران باستان اخذ شده است؛ درحقیقت عرفان اشراقی واکنش فکرآریایی درمقابل اندیشهٔ اسلامی وافلاطونی تر اشراقی است.

۴. از راه حکمت عرفانی: در این حکمت رسیدن به حقیقت از طریق علم غیرممکن است وعقل جزئی وحسابگر را درآن راهی نیست. سالک تنها راه رسیدن به حقیقت راکشف و شهود می شمارد و نزدیکترین راه برای رسیدن به خداوند را اشراقات قلبی می داند.

تصوف جنبهٔ عملی عرفان است و صوفی با سیر و سلوک، کسب مقامات و نیل به احوال می شود که به مشاهده رسد و حق را به دیدهٔ دل ببیند. روزبهان بقلی براین عقیده است که: «عارفان سّر لاهوت را در سرای ناسوت آورده اند وبه جان لاهوت در زبان ناسوت سخن گفتند، خود گفتند، از خود گفتند و با خود گفتند.»[۳۱]

پیش از اینکه به تعریف و توضیح عرفان و تصوف اسلامی و چگونگی پیشرفت آن بپردازیم، بی‌مناسبت نیست که در باره اشتقاق کلمه «صوفی» به طور اختصار بحث کنیم.

---

۳۱. همان، ص۱۶.

مآخذ کلمه صوفی:

در صدر اسلام، کلمهٔ «صوفی» وجود نداشت، و می‌توان گفت که از قرن دوم ق. به وجود آمد و در این مدّت گروهی مخصوص به نام «صوفیه» و «متصوفه» پیدا شدند.[۳۲]

در باب اشتقاق لفظ صوفی و ریشه آن بین اهل تحقیق اختلاف است که خلاصه آن در ذیل نقل می‌شود:

۱. بنا به نوشته ابن جوزی اوّل کسی که خود را وقف خدمت به خدا کرد، مردی به نام «صوفه» بود و زهّادی که تعلق خود را از غیر الله قطع کرده و شبیه او بودند «صوفیه» نامیده شدند.

۲. بعضی گفته‌اند که «تصوف» منسوب به اهل صفّه است که دسته‌ای از فقرای مسلمان در صدر اسلام بوده‌اند؛ امّا نسبت صوفی به اهل صفّه به نظر درست نمی‌رسد؛ زیرا اگر منسوب به اهل صفّه بودند، می‌بایست «صفّی» نامیده شوند.

۳. بعضی گفته‌اند که کلمه صوفی از «صوفانه» به معنی گیاه نازک کوتاهی مشتق است، و چون صوفیه با گیاه صحرا به سر می‌بردند، به این مناسبت صوفی نامیده شدند، ولی نسبت به «صوفانه» «صوفیانی» است نه «صوفی».

۴. ابو القاسم عبدالکریم قشیری در «رسالهٔ قشیریه» می‌نویسد که این طایفه غالباً به نام صوفی نامیده شوند؛ به این معنی که پیرو طریقهٔ «صوفی» هستند و جماعت آنها «صوفیه» یا «متصوف» یا «متصوفه» نامیده می‌شوند، ولی به عقیدهٔ وی، این کلمه اشتقاق عربی ندارد و مانند لقبی است که بر این طایفه اختصاص یافته است.

---

۳۲. برای تفصیل در باب کلمه صوفی رجوع شود به: «تاریخ تصوف در اسلام»، دکتر قاسم غنی(ص ۳۷ تا ۴۸) و «مصباح الهدایة» تألیف عزّالدین محمود، به تصحیح استاد جلال همایی (ص ۶۳ تا ۸۲)

۵. بعضی عقیده دارند که صوفی مشتق از کلمهٔ «صف» است به این مناسبت که از نظر قلب در صف اوّل هستند.

۶. جماعتی گفته‌اند که «صوفی» از «صفا» یا «صفو» اخذ شده و مقصود از آن صفای قلب اهل تصوف است که صوفیه به واسطه موهبت الهی از کدورت جهل صاف شده‌اند.

۷. ابونصر سراج، در کتاب «اللمع فی التصوف» کلمهٔ صوفی را مشتق از «صوف»[۳۳] دانسته است.

۸. به عقیدهٔ بعضی از محققان، کلمه صوفی به مناسبت آن که لباس زهاد از صوف[۳۴] یعنی پشم بوده، به وجود آمد و بعداً از مترادفات «عارف» و «درویش» به شمار آمده است.

۹. بعضی از خاورشناسان به علت شباهت صوفی که کلمه «صوفی» با «صوفیا» دارد، معتقدند که صوفی مشتق از کلمه یونانی «صوفیا» است. ولی سین یونانی به زبان عربی «سین» ترجمه شده است و هیچوقت با «صاد» بدل نمی‌شود.

ماسینیون در مقاله‌ای راجع به تصوف در دائرةالمعارف اسلامی[۳۵] می‌نویسد که کلمه صوفی برای نخستین بار در آخر قرن دوم ه.ق با جابر بن حیان و ابوهاشم کوفی[۳۶]، عارفان

---

۳۳. مصباح‌الهدایه ص ۷۷.

۳٤. میراث اسلام، مقاله نیکلسن تحت عنوان "تصوف"، ص ۸۳.

۳۵. دائرةالمعارف اسلامی (مجلد چهارم) ص ۶۸۱ تا ۶۸۵. براون می‌نویسد: به نظر نمی‌رسد که تا اواسط قرن دوم ه.ق این لفظ (صوفی) معمول شده باشد؛ زیرا جامی در «نفحات الانس» (ص ۳۴) گفته است که نخستین بار این لفظ در مورد ابوهاشم صوفی به کار رفته است...، قشیری نیز می‌گوید که لفظ «صوفی» نخستین بار در دوره اندکی قبل از سال ۲۰۰ ه.ق بوده است و قدیمیترین نویسنده صوفی مشربی را که ابن‌ندیم، مؤلف الفهرست می‌شناخته است، یحیی بن معاذ الرازی(متوفی ۲۰۶ ه.ق) بوده است (تاریخ ادبیات فارسی، مجلد اوّل، ترجمه از علی پاشا صالح ص ۶۰۹).

آن دوره، به چشم می‌خورد و نیز اضافه می کند که در قرن اوّل ه .ق سالکین طریقت به اسم صوفیه معروف نبودند، و کلمۀ صوفی در قرن سوّم ه .ق شایع شد، و نخستین کسی که در بغداد به این نام معروف شد، عبدک صوفی است که از بزرگان مشایخ به شمار می‌رود.

ابن تیمیه در رسالۀ «صوفیه و فقراء» می‌نویسد: «قول معروف آن است که صوفی نسبت به صوف است و اوّل ظهور صوفیه در بصره بود و نیز اوّل کسی که دیر کوچکی برای صوفیه ساخت، بعضی از پیروان عبدالواحد ابن زید بودند و عبدالواحد از اصحاب حسن بصری است».

خلاصه اینکه ابونصر سراج، ابن تیمیه، ابن خلدون و ابن جوزی همه متفق‌اند که کلمه صوفی از «صوف» مشتق شده است.

تعریف تصوف:

تصوف به این معنی دامنه‌دار نمی‌توان در چند جمله تعریف کرد؛ زیرا تصوف، هیچ وقت چه در نظر و چه در عمل، طریقه‌ای منظم نبوده، بلکه در هر زمانی، مفهوم مخصوصی داشته است، به عقیده مسلمانان، تصوف یا عرفان عبارت است از طریقه‌ای که از مذهب و فلسفه آمیخته است و علاقه‌مندان را به خدا متصل می‌سازد.

تصوف، درویشی یا عرفان (نوعی طریقت اسلامی) روش زاهدانه بر اساس شرع و تزکیه نفس و اعراض از دنیا برای وصول به حق و استکمال نفس است. تصوف در لغت پشمینه پوشی است و نسبت این جماعت بدلیل پشمینه پوشی است و این نشانه زهد بوده است. تصوف بیشتر با آداب طریقت همراه است در حالیکه عرفان مکتبی جامع و مطلق

---

۳۶. مصباح الهدایة ص ۸۶.

سلوک معنوی و اعم از تصوف است و در بعضی موارد عرفان سلوک برتر دانسته شده است.[۳۷]

به عبارت دیگر، تصوف، روشی از سلوک باطنی دینی در دین اسلام است. در تعریف تصوف، نظرات مختلفی بیان شده اما اصول آن بر پایه طریقه ایست که شناخت خالق جهان، کشف حقایق خلقت و پیوند بین انسان و حقیقت از طریق سیر وسلوک عرفانی باطنی و نه از راه استدلال عقلی جزئی میسر است .موضوع آن، نیست شدن خود، و پیوستن به خالق هستی و روش آن اصلاح و کنترل نفس و ترک علایق دنیوی و ریاضت و خویشتن داری است.[۳۸]

نیکلسون، هفتاد و هشت تعریف از تصوف گرد آورده، و ابومنصور عبدالقادر (متوفی ۴۲۹ ه.ق) از روی تألیفات بزرگان متصوفه در حدود یکهزار تعریف درباره تصوف و نظریه آنها در باره آن جمع کرده است[۳۹].

بنا به گفته ابوالحسین نوری، تصوف رسوم و علوم نیست، اخلاق است، یعنی اگر رسوم بودی به مجاهدت حاصل شدی و اگر علوم بودی به تعلم به دست آمدی؛ لکن اخلاق است تا حکم آن از خود اندر نخواهی و معاملت آن با خود درست نکنی و انصاف از خود ندهی، حاصل نگردد[۴۰].

---

۳۷. ضیاءالدین سجادی، مقدمه ای بر مبانی عرفان و تصوف، ص. ۸.

۳۸. درآمدی بر تصوف، ویلیام چیتیک، ترجمهٔ محمد رضا رجبی، مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب، ۱۳۸۶ صفحهٔ ۲۵.

۳۹. زهد و تصوف در اسلام، ترجمه محمّدعلی خلیلی، ۸۵.

۴۰. کشف‌المحجوب هجویری ص ۴۷.

تصوف، عملی است درونی و از مقوله احساسات شخصی است، هر کس آن چیز را تصوف می‌داند که خود احساس کرده است و با یک تعریف عمومی و جامعی که مورد قبول همه باشد، نمی‌توانیم حقیقت تصوف را بیان کنیم[۴۱].

هرچند تعریفهای بسیار از تصوف شده، تصوف را چنان که باید نمی‌توان تعریف کرد. هر صوفی منشأ تصوف را با دیده خود می‌بیند و با نظریه خود تعریف می‌کند. در اینجا بعضی از تعریفهایی را که بزرگان صوفیه در ضمن تصوف ابراز احساس نموده‌اند، در ذیل می‌آوریم:

ابوبکر کتانی می‌گوید «تصوف، همه خلق است هر که را که خلق بیشتر، تصوف بیشتر.»[۴۲]

ابوسعید خرّاز، بیان می‌کند: «تصوف آن است که صافی بود از خداوند خویش و پر بود از انوار و در عین لذّت بود از ذکر.»[۴۳]

ابوبکر شبلی گوید: «تصوف نشستن است باخدای، عزوجل، ترا هیچ اندوه نه.»[۴۴]

ابوالحسن سیروانی اظهار می‌نماید «صوفی با واردات باشد نه با اوراد.»[۴۵]

ابوسعید ابوالخیر می‌گوید «تصوف عزت است در ذل، و توانگری است در درویشی و خداوندی است در بندگی و سیری است در گرسنگی و پوشیدگی است در برهنگی و

---

۴۱. عرفای اسلام، نیکلسون ص ۲۵.

۴۲. تاریخ تصوف در اسلام، ص ۲۰۷.

۴۳. تذکرة الاولیاء، مجلد دوم ص ۴۵.

۴۴. ترجمه رساله قشیریه ۴۷۲ و ۴۷۴.

۴۵. همان، ص ۴۷۲ و ۴۷۴.

آزادی است در بندگی و زندگانی است در مرگ و شیرینی است در تلخی، هر که در آید و این راه بدین صف نرود هر روزی سرگردان‌تر بود.»[۴۶]

از معروف کرخی پرسیدند، تصوف چیست؟ گفت «گرفتن حقایق و گفتن به دقایق و نومید شدن از آنچه هست در دست خلایق».[۴۷]

علی بن بُندار نیشابوری گوید: «تصوف آن بود که صاحب آن ظاهراً و باطناً خود را نبیند و جمله حق را ببیند».[۴۸]

هجویری در کتاب معروف خود به نام «کشف‌المحجوب» می‌گوید: «اهل آن اندر این درجه بر سه قسمت بود یکی صوفی و دیگری متصوف و سه دیگر مستصوف، پس آن بود که از خود فانی بود و به حق باقی. از قبضه طبایع رسته و به حقیقت حقایق پیوسته، و متصوف آنکه به مجاهدت این درجه را می‌طلبد و اندر طلب خود را بر معاملت ایشان درست همی‌کند، و مستصوف آنکه از برای منال و جاه و حظّ دنیا خود را مانند ایشان کرده باشد و از این هر دو و از این معنی هیچ خبر ندارد».[۴۹]

از مجموع گفته‌ها و اقوال و عقاید صوفیه در باب تصوف چنانکه در کتب مختلف جمع‌آوری شده، نتیجه‌گیری می‌شود که تصوف مذهب و طریقهٔ لغزنده و متغیری است که نقطه آغاز آن زهد و پارسایی بوده و اندک اندک عقاید گوناگون و مسالک مخصوص فکری پیدا شده است.

از تعریفهای مذکور چنین بر می‌آید که فِرقه های مختلف تصوف، در اثر عوامل تاریخی و نهضتهای خارجی و تأثیر افکار آنها به وجود آمد؛ چنانکه از افکار و آثارشان

---

۴۶. تذکرةالاولیاء، مجلد اوّل ص ۲۷۲.

۴۷. تاریخ تصوف در اسلام ص ۲۰۴.

۴۸. اسرارالتوحید ص ۲۴۲.

۴۹. همان، ص ۲۴۲.

ظاهر می‌گردد. تصوف مثل دیگر نهضتهای اسلامی اصول خود را از قرآن و احادیث گرفته است، و در آن دوره فقط افکار و عقاید زهد پرستی و آخر طلبی در داخل دایره تصوف بود؛ امّا چون ایران، شام و مصر، تحت تسلّط اعراب در دایرهٔ اسلام درآمد، مسلمانان با ملل دیگری مواجه شدند و افکار فرهنگی و مذهبی و فلسفی آن ملل بر ذهن و فکر عرب تأثیر کرد، و در نتیجه فرقه‌های تازه با افکار گوناگون پیدا شدند.

منشأ تصوف:

در باب منشأ و مبدأ تصوف، محققان عقاید مختلفی دارند که بعضی از آنها را به طور اختصار در ذیل آورده می شود:

۱. بعضی عقیده دارند که تصوف، نمایندهٔ تعلیمات قرآن کریم، و حضرت رسول اکرم (ص) است و برای استدلال آیات قرآنی را طبق مقصود خود بیان می‌کنند و رابطه‌ای بین خدا و بنده به اثبات می‌رسانند؛ چنانکه در آیه‌ای اشارت به امانتی است که بر آسمان و زمین عرضه شد و انسان که ظلوم و جهول بود، بار امانت را پذیرفت و آن آیه این است «انّا عَرَضنَا الأمانَة عَلی السّمواتِ وَالارضِ والجبالِ فَاَبَینَ اَن یَحمِلنَها وَ اَشفَقنَ مِنها وَ حَمَلَهاالانسانُ اِنَّهُ کانَ ظَلوماً جَهولاً »(ما این امانت را بر آسمانها و زمین و کوهها عرضه داشتیم، از تحمل آن سرباز زدند و از آن ترسیدند انسان آن امانت بر دوش گرفت، که او ستمکار و نادان بود. سورهٔ احزاب، آیهٔ ۲۲).

همچنین در قرآن کریم دربارهٔ دیدار(رؤیت) خداوند، عزوجل، در روز قیامت، آیهٔ ذیل آمده است: «وجوهٌ یَومَئذٍ ناضِرَةٌ اِلی رَبِّها ناظِرةٌ» (در آن روز چهره هایی هست زیبا و درخشان، به پروردگارشان می نگرند. سورهٔ قیامت، آیه ۲۲) و همچنین در باب رؤیت در حدیث نبوی آمده است: «إنّکُمْ سَتَرَوْنَ رَبَّکُمْ کَمَا تَرَوْنَ هَذَا الْقَمَرَ» (شما پروردگار خودتان را خواهید دید، همان گونه که خورشید و ماه را مشاهده می‌کنید. صحیح بخاری، کتاب نهم، حدیث ۵۵۴)

از این مطالب نتیجه‌گیری می‌شود که خدا از انسان دور نیست و بین فانی و باقی (انسان و خدا) رابطه‌ای است ناگسستنی.

۲. گروهی معتقدند که تصوّف ناشی از افکار فلسفی مخصوصاً فلسفهٔ نو افلاطونی است؛ چنانکه در اوایل قرن هجری قمری، پس از فتح شام و مصر مسلمانان با تمدن یونانی روبرو شدند، و در کشورهایی که در دایرهٔ اسلام در آمدند، تحت تأثیر فلسفه و افلاطونی بودند بدین طریق افکار صوفیانه یونانی، در ذهن و فکر مسلمانان آسیای غربی و مصر و غیره که گهواره افکار تصوف اسلامی بود، اثر گذاشت.

۳. جماعتی بر آنند که تصوف اسلامی، زاییده فکر هندی و بودایی است، در این ضمن می‌توان گفت که پیش از فتح مشرق ایران به دست مسلمانان، مذهب بودایی در آن ناحیه رواج داشت و در رشد و پیشرفت افکار تصوف کمک کرد، چنانکه مراقبه، عقیدهٔ فنا، خرقه پوشیدن و به کار بردن تسبیح و ادای ذکر در تصوف اسلامی تقلید از افکار هندی و بودایی است.[۵۰]

۴. بعضی از محققان عقیده دارند که سرچشمهٔ تصوف اسلامی، مسیحیت و رهبانیت است، چنانکه بعضی از رسوم و آداب مسیحیان مثل مرشد، مرید، سکوت، ذکر، مجاهد، و مراقبه که در زندگی خانقاهی در شام معمول بوده است، در تصوف اسلامی داخل شده‌است.[۵۱] نفوذ مسیحیت دو جنبهٔ زاهدانه و صوفیانه داشت، و افکار صوفیانه مسیحیت شرقی قبل از ظهور اسلام با عقاید افلاطونی و نو افلاطونی مخلوط شده است.

۵. بعضی بر این عقیده هستند که تصوف، خود بخود و مستقلاً در ممالک اسلامی در بین مسلمانان پیدا شد، و منظور آنها این است که «شباهتی بین آرای متصوفه و مسایل

---

۵۰. بحثی در تصوف، ص ۳۲و۳۳.

۵۱. همان، ص ۳۲ و ۳۳.

عرفانی سایر اقوام است، دلیل قطعی نیست بر اینکه این، محصول و زاییده از آن باشد، بلکه می‌توان گفت که هر دو معلول یک علت است. »[۵۲]

۶. بنا به نوشتهٔ بعضی از نویسندگان، تصوف، عکس‌العملی است که فکر آریایی ایرانی در مقابل اسلام عربی به وجود آورده است، و خلاصه این است که پس از شکست خوردن به دست عربها، ایرانیان به حلقه اسلام درآمدند، ولی به علت فرقه‌های نژادی، انفعالات روحی و تأثرات معنوی مردم ایران، به شکل کشمکش در طرز فکر و عقیده در آمد؛ چنانکه تشیع و تصوف در نتیجه آن عکس‌العمل به وجود آمد.[۵۳]

۷. فون کریمه نوشته است: «این درست به نظر می‌رسد که صوفیزم، دو عامل مختلف را جذب کرده است؛ یکی رهبانیت مسیحیت قدیم که در ابتدای شیوع اسلام غالب آمد و دوم افکار بودایی که بعداً از همه بیشتر بر افکار صوفیه اثر گذاشت. برای این، باید تصوف متگذار ایرانیان در اسلام باشد».[۵۴]

۸. دوزی، خاورشناس معروف هلندی، اظهار داشته: «این طبیعی‌تر است که باور کنیم تصوف از ایران ظاهر شد، و در اصل قبل از ظهور اسلام در آنجا وجود داشته و تحت نفوذ افکار هندی بوده است».[۵۵]

۹. امّا براون می‌پندارد که شباهت افکار صوفیزم با افکار هندی، مدارک تاریخی ندارد، وی اضافه می‌کند که:«از پیشروان تصوف کسانی مثل ابن‌عربی، از نژاد خالص عربی بود، و

---

۵۲. تاریخ تصوف در اسلام ص ۴.

۵۳. همان ص ۳.

۵۴. تاریخ صوفیزم، آربری، ص ۲۲.

۵۵. فرهنگ تذکرهٔ خاورشناسان، تحت ذکر بهاءالدین زکریا.

هیچ مناسبتی با افکار آریایی و نژاد ایرانی نداشته‌اند».[۵۶] ولی زندگانی واقعی محیی‌الدین عربی، صرف نظر از کودکی تا جوانی، در قرن هفتم هجری قمری بوده است.

۱۰. آنگونه که گلدزیهر (Goldzieher) در کتاب «زهد و تصوف در اسلام» می‌گوید: تصوف اسلامی عبارت از زهد محض و واجد خصوصیاتی بوده که نمی‌توان آن را با تصوف اعصار بعد که صبغهٔ ایرانی داشته، مشترک دانست؛ فی‌المثل زندگانی اهل صفّه به هیچ وجه روی با صوفیان پایکوب دبستان شیخ ابوسعید وجه مشترکی ندارد. تصوف ایران بعد از اسلام در حقیقت عکس‌العمل روح آریایی در مقابل سلطه نژاد سامی بوده است.[۵۷]

روزی ابوسعید ابی الخیر، با جمعی صوفیان به در آسیایی رسیدند. اسب باز داشت و ساعتی توقف کرد؛ پس گفت: می دانید که این آسیا چه می‌گوید؟ می‌گوید که تصوف این است که من دارم. درشت می‌ستانم و نرم باز می‌دهم و گردِ خود طواف می‌کنم. سفر در خود می‌کنم تا آنچه نباید از خود دور می‌کنم.[۵۸]

مرحوم محمّد اقبال لاهوری شاعر و فیلسوف پاکستان عقاید یادشده در کتاب خود به نام «سیر فلسفه در ایران» را بررسی کرده است؛ بنا به نوشتهٔ وی، عقاید بالا همه تئوریی است که بر اثر علت و معلول به وجود آمده و این تئوری‌ها در اصل، این اصول را فراموش کرده است که اهمیت عواملی که در عقاید ذهنی و فکری یک ملت کارفرماست، در روشنایی اوضاع فکری و سیاسی و اجتماعی آن دوره دیده می‌شود. هیچ وقت نباید یک چیز را علت عام شمرد، بلکه باید در جستجوی علل عدیده برآمد؛ لذا انگیزهٔ به وجود آمدن

---

۵۶. تاریخ ادبیات ایران، (مجلد اوّل) ص ۴۲۱.

۵۷. مقدمهٔ کشف‌المحجوب، ص ۱۵-۱۴.

۵۸. اسرارالتوحید، تصحیح محمد رضا شفیعی کدکنی، ص ۲۸۷.

عقاید صوفیانه در قرن دوم و سوم هجری قمری در اصل اوضاع سیاسی و اجتماعی ذهنی اسلام آن زمان بوده است. به قول مرحوم اقبال عوامل ذیل در اسلام مؤثر بوده است:

۱. اوضاع سیاسی.

۲. عقاید متزلزل دربارهٔ دلیل و برهان و ثبوت علیه ایمان.

۳. تعلیمات مذهبی که توسط عقاید مختلف از قبیل حنفی و شافعی و مالکی و حنبلی و غیره رواج یافته‌است.

۴. وجود مسیحیت به عنوان یک ایده‌ال عمل زندگی.

۵. تشویق خلیفه مأمون در مباحث مذهبی بین نمایندگان عقاید مختلف که موجب شد مسلمانان از تعصب مذهبی خود دست کشیده، عقاید و افکار غیر اسلامی را بیشتر مطالعه کنند.

۶. کاستن علاقه مذهبی که تدریجاً در اجتماع بالاتر مسلمانان، در نتیجه ثروتهای بی‌حساب و املاک وسیع و خانه‌های متعدد و قصرهای عالی و غیره ظهور کرد.[۵۹]

خلاصه در قرن بعد، هر کشوری که اسلام در آنجا وارد شد. «تصوف اسلامی» عقاید غیر اسلامی را قبول کرده‌است؛ امّا باید دانست که تصوف پیش از آنکه در شبه قارهٔ هند راه یابد، پیشرفت فوق‌العاده کرده بود و صوفیان بزرگ در آن زمان وجود داشتند. دورهٔ آغاز پیشرفت تصوف را به سه قسمت می‌توان تقسیم کرد:

---

۵۹ سیر فلسفه در ایران، اقبال لاهوری، ص ۶۶-۶۳.

دوره های آغاز پیشرفت تصوف

دورهٔ اوّل:

مشتمل است بر ادوار حضرت رسول اکرم و خلفای راشدین (تا خلافت بنی‌امیه).

در صدر اسلام کلمهٔ تصوف وجود نداشت، بلکه تصوف اسلامی عبارت بود از زهد و تقوی و در مقابل دنیادوستی و انهماک در لذات دنیایی عکس‌العملی بوده‌است؛ بنا بر نوشته مرحوم دکتر قاسم غنی، عواملی که در نموّ تصوف در جامعهٔ اسلامی مؤثر بوده، به قرار زیر است:[۶۰]

یکی اینکه گشادگی کشورهای همسایه باعث شد که عربها با تمدنهای پر تجمل روبرو شوند، و زندگی ساده و معتدل اعراب بادیه نشین مبدل به زندگی پرتکلف و افراط و تفریط شد، و دیگر اینکه طغیانهای متنوع و جنگهای داخلی اعراب تا فاجعهٔ کربلا باعث برآشفتگی مردم بر ضد بی‌اعتدالی‌های اجتماعی شد، و سوم اینکه در زمان خلافت اموی بعضی از خلفا، از اصول اسلام منحرف شدند و دست تعدی بر مسلمانان دراز کردند. در نتیجه مردم عابد و زاهد که زندگی خود را به سادگی به سر می‌بردند، از جامعهٔ پرشور برکنار شدند.

در این دوره، تصوّف اسلامی به صورت نهضتی تنظیم و ترتیب نیافته بود؛ به همین علت تألیفی در موضوع تصوف از بزرگان این عهد به دست ما نرسیده، البته بعضی از گفته‌های آنان توسط تألیفات ادوار مابعد به ما رسیده است. از بزرگان این زمان که پابند شریعت بودند، می‌توان حسن بصری، حبیب عجمی، ابوهاشم کوفی و ابراهیم ادهم را نام برد.

---

۶۰. تاریخ تصوف در اسلام، ص ۲۰.

دورهٔ دوم:

در این دوره پیشرفت تصوف از آغاز دوره خلافت بنی‌عباس تا اواخر قرن سوم هجری قمری ادامه دارد، تصوف این عهد دنباله زندگی و مسلک زاهدان قرن اوّل اسلام است، ولی زهد و تقوی، ریاضت و قناعت، توکّل و کناره‌جویی از دنیا نسبت به زمان پیش، بیشتر دیده می‌شود. در گفتارهای صوفیان این دوره ذکر محبّت الهی و عشق و فنا و بی‌خودی به چشم می‌خورد؛ چنانکه مرحوم دکتر قاسم غنی دربارهٔ رابعهٔ عدویه (متوفی ۱۸۵ ه .ق / ۸۰۱ میلادی) چنین بیان می‌دارد:

«تنها کسی که بین این جماعت بیشتر از عشق و محبت الهی دم می‌زند، رابعهٔ عدویه است، که ظاهراً تصوف واقعی باظهور رابعه شروع شده‌است به این معنی می‌توان گفت از اواسط قرن دوم که زمان رابعه است، تخم تصوف واقعی کاشته می‌شود، ولی به طوری که گفته شد، این تخم در قرن بعد آشکار می‌گردد»[۶۱].

در ذیل یکی از اقوال رابعه نقل می‌شود:

«گفتند محبت چیست ؟ گفت محبت از ازل درآمده و بر ابد گذشته».

از معروف کرخی (متوفی ۲۰۰ ه .ق / ۸۱۵ میلادی) دربارهٔ محبت پرسیدند، گفت: «محبت، نه از تعلیم خلق است، که محبت از موهبت حق است و از فضل او».[۶۲]

و همچنین سری سقطی (متوفی ۲۵۳ ه .ق / ۸۶۷ میلادی) می‌گوید: «بنده به جایی برسد در محبت که اگر تیر یا شمشیر بر وی زنی، خبر ندارد».[۶۳]

---

۶۱. همان، ص ۳۱.

۶۲. تذکرة الاولیا، مجلد اوّل ص ۲۷۲.

۶۳. همان ص ۲۷۷.

دیگر از خصوصیات این عهد این است که در آخر قرن دوم هجری قمری، برای زاهدان و عابدان لفظ «صوفی» به وجود آمد و طریقهٔ آنها، «تصوف» نامیده شد، و صوفیان این دوره نیز پایبند احکام شریعت بودند.

پس از آن در دورهٔ خلافت بنی‌عباس، بسیاری از کتب فلسفه و علوم دیگر از یونانی به عربی انتقال یافت و علمای مسلمان به مطالعهٔ تراجم مزبور پرداختند؛ در نتیجه علوم عقلی به وجود آمد و بدین سبب اذهان مردم پراکنده شد.

در مجموع خود تصوف تحت تأثیر فلسفه قرار گرفت. صوفیان در مقابل نظریات فلسفه، نظریهٔ «وحدت وجود» را تشکیل دادند و «اتصال به خدا» را تنها هدف می‌دانستند. به هر حال تصوف در قرن سوم هجری قمری «جنبهٔ نظری» داشت و بر خلاف آن، فقها و متشرعین آن عهد در تألیفات خود اعتراضات شدیدی بر نظریه «وحدت وجود» وارد آوردند؛ زیرا به عقیده اهل ظاهر، اعتقاد به وحدت وجود مخالف با توحید اسلام است؛ حتّی تصوف را در دین اسلام به منزله بدعت قرار دادند و به همین علت صوفیه و مشایخ دست به تألیف و تصنیف زدند و به وسیلهٔ آن اعتراضات فقها و متشرعین را رد کردند. این هم دیده می‌شود که بعضی از صوفیه سعی کردند که تصوف و اسلام یعنی طریقت و شریعت را با هم بیامیزند، خلاصه اینکه در قرن سوم هجری قمری صوفیه به صورت فرقه‌ای منظم درآمد که دارای آداب و رسوم مخصوص بود و هر فرقه‌ای تحت راهنمایی شیخ و مرشدی درآمد و مرشد، اعمال مریدان را تحت مراقبت داشت[۶۴] و به همین دلیل فرقه های مختلف صوفیه، خانقاه به وجود آوردند که در آنجا مرشدان، سلسله‌های مختلف مریدان خود را تربیت می‌کردند، خلاصه در این دوره تصوف به مرحلهٔ کمال و پختگی رسیده است.

---

۶۴. تاریخ تصوف در اسلام ص ۵۸-۵۶.

دورهٔ سوم:

این دورهٔ تصوف که از اوایل قرن چهارم هجری قمری آغاز می‌گردد، اهمیّت بسزایی دارد. در این دوره صوفیه و مشایخ بیشتر از دورهٔ اوّل و دوم به کار تألیف و تصنیف کتب مشغول گردیدند و تمام کوششهای خود را برای به اثبات رساندن این نظریه صرف کردند که در حقیقت تصوف مغز و روح دین اسلام است، و در این ضمن آیات قرآن مجید و کلمات حضرت رسول کریم را به عنوان دلیل می‌آوردند.

صوفیان دورهٔ سوم، علاوه بر زهد و عبادت و خوف و محبت خداوندی که از مختصات دوره‌های اوّل و دوم بود، تزکیهٔ نفس و خلوص عمل را از مختصات اعمال خود شمردند و در همین دوره، تدوین فقه اسلامی به تکمیل رسید و مردم آن عهد به حیله‌سازی، از عمل بر آیین شریعت سرپیچی کردند، و بدین سبب در کتب فقه «باب الحیل» اضافه گردید[۶۵] و برای عکس‌العمل آن صوفیان این دوره در مخالفت حیله‌سازی کمر بستند و در تألیفات خود مردم را به تزکیّه نفس و خلوص عمل تشویق کردند.

در همین دوره، مبلغان اوّلیه اسلام که بیشتر صوفی بودند و با سلسله‌های متفرق آن زمان نسبت داشتند، از طریق عراق و ایران وارد سرزمین هند و پاکستان شدند. مردم شبه قارهٔ هند، درنتیجهٔ تعلیمات و زندگانی پاک و روحانی مبلّغان، حلقه بگوش دین مبین اسلام گردیدند؛ بخصوص صوفیان و درویشان که موفقیت بیشتری به دست آوردند، و تصوف اسلامی با عقاید صوفیانه مقام شایانی در شبه قارهٔ هند و پاکستان برای خود کسب کرد.

---

۶۵. تاریخ مشایخ چشت، خلیق احمد نظامی، ص ۸۹-۷۹.

تصوف شیعی:

مرحلهٔ سوم این دوره(قرنهای هشتم و نهم) تصوف و عرفان، با کوشش عارفانی چون: **اوحدی مراغه ای** (م۷۳۶)، **علاء الدولهٔ سمنانی** (م ۷۳۶)، شاه نعمت الله **ولی**(م ۸۳۴)، **سیدحیدر عاملی** (متوفای اواخر قرن هشتم) و **جامی** (م ۸۹۸)، و... ، به تشیّع نزدیک شد.

در قرن هشتم هجری، تصوف علمی و مدون مورد توجه قرار گرفت و تصوف به تشیع نزدیک و با تصوف اهل سنت متمایز شد، از صوفیهٔ شیعه، شیخیهٔ جوریه در خراسان (پیروان شیخ خلیفه) و سادات مرعشی در آمل (پیروان میرقوام الدین مرعشی) و صوفیهٔ قزلباش و صفویه(پیروان شیخ **صفی الدین** اردبیلی، ۶۵۰ – ۷۳۵ ه. ق.) از آن جمله اند. عرفان ذوقی و شاعرانه توسط **حافظ** شیرازی به کمال رسید. تصوف مورد توجه ایلخانان مغول و وزرایشان واقع شد و توجه به خانقاه ها رو به فزونی رفت، اما این امور موجب تظاهر در تصوف و ابتذال آن شد. از مهمترین کتب صوفیه، مصباح الهدایهٔ **عزالدین محمود کاشانی**(م.۷۳۵ ه. ق) است. از عارفان شاعر قرن هشتم،**خواجوی کرمانی**(۶۸۹ – ۷۵۲ ه.ق)، اوحدی مراغه ای(۶۷۳ـ۷۳۸ قمری)، **کمال خجندی**(از عارفان و شاعران پارسی‌گوی قرن هشتم هجری)، **شیرین مغربی** (۷۴۹ – ۸۰۹ هجری)، **عبدالرزاق کاشانی**(م. ۷۲۳ ه. ق.) **علاء الدولهٔ سمنانی** (م. ۷۳۶ ه.)، و **میرسید علی همدانی** (۷۱۴ – ۷۸۶ ه.)را می توان نام برد.[۶۶]

تصوف و فرقه های آن، در قرن نهم، به سبب توجه تیموریان به آن، فزونی یافت؛ ولی از عمق و کیفیت آن کاسته شد. تصوف بیشتر به تشیع نزدیک شد. شریعت و طریقت به هم آمیخت و علمای دین هم به صوفیه و عرفا موافقت و گرایش داشتند. عرفان ذوقی

---

[۶۶]. مقدمه ای بر مبانی عرفان و تصوف، ضیاء الدین سجادی، ص. ۱۰۸.

هم ادامه داشت. بعضی مشایخ بزرگ صوفیه متصدی امور شرع هم بودند؛ اما افراد صوفی نما نیز کم نبودند.[۶۷]

از بزرگان صوفیه در سده های هشتم و نهم، می توان از کسانی چون: شیخ محمود شبستری، شیخ صفی الدین اردبیلی، علاءالدوله سمنانی، اوحدی مراغه ای، امین الدین بلیانی، خواجوی کرمانی، عماد فقیه کرمانی، حافظ شیرازی، شاه نعمت الله ولی، قاسم انوار، شاه داعی الله شیرازی، عبدالرحمن جامی، کمال الدین خوارزمی، جمالی اردستانی، سید محمد نوربخش، شمس الدین محمد لاهیجی و... نام برد که هرکدام از جایگاه خاصی برخوردار بودند.

۶۷. همان، ص. ۱۵۹.

قرن دهم هجری تا کنون

رکود و تطور:

دورهٔ سوم تاریخ تصوف، از قرن دهم تا حال، دورهٔ رکود و تطور تصوف و عرفان است و تصوف به شریعت نزدیک، بلکه در هم آمیخته شد. با پیدایش **ملا صدرا**[۶۸] عرفان با فلسفه به هم آمیخت. تصوف و عرفان طریقت مآب، دستخوش تعدد در فرقه ها و فخرفروشی و مطالبه منافع دنیوی شد؛ اما همواره علمای عارف روشن بین شیعه در تاریخ شیعه به دور از مظاهر و آداب تصوف و بدون نام تصوّف (در این دوره معمولاً با نام عرفان)، عرفان اسلامی را ترویج می دادند که در این دوره به شکلی خاص و با تاکید بر داشتن استاد، به جای مرشد در تصوف، ادامه یافت و نمونهٔ بارز آن مکتب **سید علی قاضی** (۱۲۴۵– ۱۳۲۵ ه.) در دورهٔ معاصر است.

از قرن دهم به بعد، به سبب وجود قزلباشان صوفی نما، اعتقاد مردم به تصوف کم شد و به علمای دین تمایل بیشتر نشان دادند.

قرن یازدهم و دورهٔ صفویه عده ای از علما، چون **مجلسی دوم** و **محقق قمی** و... صوفیه را رد می کردند؛ اما **شیخ بهایی**، **میر داماد**، **فندرسکی**، **ملا صدرا**، **مجلسی اول** و **فیض کاشانی**، فیلسوف و عارف دین بودند و بنوعی به تصوف التفات می کردند؛ اما از آداب طریقت و متظاهر تصوف به دور بودند. مخالفت بعضی علما با تصوف، به طرد بعضی صوفیه انجامید. بعضی کتب هم در دفاع از تصوف نوشته شد.[۶۹]

---

۶۸. **صدرالدین محمد بن ابراهیم قوام شیرازی معروف به مُلاصَدرا و صدرالمتألهین** (۹۸۰– ۱۰۴۵ قمری)، متألّه و فیلسوف شیعهٔ ایرانی و بنیانگذار حکمت متعالیه است. کارهای او را می‌توان نمایش دهندهٔ نوعی تلفیق از هزار سال تفکر و اندیشهٔ اسلامی پیش از زمان او به حساب آورد.

۶۹. مقدمه ای بر عرفان و تصوف، ص. ۱۶۶

قرن دوازدهم، تصوف ایرانی به خارج از ایران رفت و آثار متعددی پدید آمد و شروح زیادی بر مثنوی نوشته شد. از این قرن و قرن سیزدهم به بعد سلسله های صوفیه با اختلافات زیاد متعدد شد و مریدان به سود فرقه در کارهای حکومتی واداشته شدند.[۷۰]

شریعت و طریقت و حقیقت:

در تصوف، شریعت علم و احکام ظاهری، طریقت راه و سیر مقامات و حقیقت مقصد و رسیدن به احوال تصوف است.

«سه مرحلهٔ شریعت و طریقت و حقیقت، از نظر ریشه و تقسیم، تنها در ارتباط با دراویش و صوفیه نیست، بلکه سه واقعیتی است که قرآن مجید و روایات معصومین، علیهم‌السلام، ناظر بر آن است.

شرع در لغت: به معنای سنت و قانون و بازکردن راه حرکت صحیح به وسیلهٔ ارائهٔ مقررات است.

طریقت در لغت: به معنای روش و کیفیت و حالت است که مفهوم واقعی آن بر اساس حقیقت لغوی حرکت و عمل بر طبق قانونی خاص یا مقررات معلومی است.

حقیقت در لغت: به معنای حق یعنی ثابت کردن یا ثابت بودن و راستی و درستی و پی بردن به کنه یک واقعیت است.

حدیث مشهوری از قول پیامبر بزرگوار اسلام، صلی‌الله‌علیه‌وآله، در کتب نقل شده که:
اَلشَّریعَةُ اَقْوالی وَالطَّریقَةُ اَفْعالی وَالْحَقیقَةُ اَحْوالی.

شریعت، گفتار و سنت و مقررات الهی من است و طریقت ، مجموع اعمال و حرکات و اخلاقیات من، و حقیقت، حال و احوال ثابت و درست و استوار و صادقانه من است.

---

۷۰. همان، ص. ۱۶۴

عرفای بزرگ الهی در ترجمهٔ این سه موضوع فرموده‌اند:

شریعت، راه خداست که آن راه عبارت است از مجموعهٔ اصول و فروع و حلال و حرام و برنامه‌های حسن و احسن.

طریقت، عبارت است از عمل به آن قوانین در کمال احتیاط و اخذ به احسن و اقوم آن.

حقیقت، عبارت از پا برجا کردن واقعیت‌های الهی در روح و قلب و در مرحلهٔ عمل است با معرفت و تکرار برنامه‌ها و ریاضت‌های شرعیهٔ الهیه تا سر حد کشف و عیان یا سرحد حالتی استوار و دریافت برنامه‌ها به صورت یقین»[۷۱]

۷۱. عرفان اسلامی(شرح جامع مصباح الشریعه و مفتاح الحقیقه)جلد ۵، ص. ۸۵ .

مقامات و احوال در عرفان:

الف) مقامات:

مقامات، یا منازل، مراحل طریقت است که مشهور آن نزد صوفیه هفت مقام است که ابونصر سراج در کتاب «اللُمع» آن را ذکر کرده است: ***توبه، ورع، زهد، فقر، صبر، توکل و رضا***.[۷۲]

عطار آن را با هم‌آمیختگی با احوال در هفت وادی بیان داشته است. مقامات و منازل نزد صوفیه متعدد است و یکی و دوتا تا هفت و هفتاد و هفتاد هزار و ده و صد و هزار گفته شده است. **خواجه عبدالله انصاری** در «منازل السائرین» آن را در ده مرحله و هر کدام ده مرحله، صد منزل (صد میدان) بیان داشته است.

از ویژگیهای مقام این است که: مقام، اکتسابی است و با تلاش و مجاهدت به دست می‌آید، و از جملهٔ اعمال و در اختیار و ارادهٔ سالک، و پایدار است.

عزالدین کاشانی در«مصباح الهدایه»[۷۳] می گوید: «مقامات در اصطلاح صوفیان اقامت بنده است در عبادت از آغاز سلوک به درجه ای که به آن توسل کرده است، و شرط سالک آن است که از مقامی به مقام دیگر ترقی کند. و در تعریف آن آورده اند: مراد از مقام مرتبه ای است از مراتب سلوک که در تحت قدم سالک آید و محل استقامت او گردد و زوال نپذیرد.» (ص ۱۲۵)

---

۷۲. مقدمه ای بر عرفان و تصوف، ص. ۱۶۵

۷۳. **عزالدین کاشانی**، مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه، تصحیح همایی، چاپ سوم، تهران، مؤسسه نشر هما، ۱۳۶۷.

در تعداد منازل و مقامات و ترتیب و نظم آنها عبارات عارفان مختلف است. بعنوان مثال: ابونصر سراج (متوفی ۳۷۸) مراحل سلوک را هفت مقام می داند که به ترتیب عبارتند از: ***توبه، ورع، زهد، فقر، صبر، رضا، توکل.*** ابومحمد الکلاباذی (م ۳۸۰) در کتاب «التعرف لِمذهب اهل التصوف » از باب ۳۵ تا ۶۱ به ذکر پاره ای از مقامات پرداخته و از *توبه* آغاز و به *توحید* ختم کرده است.(همان، ص ۱۳،به نقل از اللمع، ص ۸۳ و ۶۶)

شیخ فریدالدین عطار، در «منطق الطیر» یا «مقامات الطیور» برای سیر مرغان سالک به سوی سیمرغ، هفت مقام درست کرده که چنین است: طلب، عشق، معرفت، استغنا، توحید، حیرت، فقروفنا چنان که گوید:

گفت ما را هفت وادی در ره است	چون گذشتی هفت وادی درگه است
هست وادی«طلب» آغاز کار	وادی«عشق» است از آن پس بی‌کنار
پس سیم وادی است آن«معرفت»	پس چهارم وادی«استغنا» صفت
هست پنجم وادی«توحید» پاک	پس ششم وادی«حیرت» صعبناک
هفتمین وادی«فقراست و فنا»	بعد از این روی روش نبود تو را
در کشش افتی روش گم گرددت	گر بود یک قطره قلزم گرددت

توبه:

هجویری در کشف المحجوب می‌گوید: اول مقام سالکان طریق حق، توبه است(ص ۳۷۸)

عزالدین کاشانی می گوید:«اساس جمله مقامات و مفتاح جمیع خیرات واصل همه منازل و معاملات قلبی و قالبی، توبه است.»[۷۴]

۷۴.عزالدین کاشانی، ص ۳۶۷ .

و **لاهیجی** گوید: «بدانکه در طریق سیر الی الله و سیر رجوعی، اول مقامی که سالک سائر برآن عبور می نماید، مقام توبه است.. . اشاره براین معنی است که: در هنگام توجه به جانب علیین ابرار و شروع در سلوک طریقت به توبه.... متصف گردد و توبه صفت وی شود.[۷۵]

وَرَع:

ورع، بعد از توبه دومین مقام در عرفان عملی است. بزرگان عرفان، ورع را ورزشی اخلاقی می‌دانند که برای تصفیه باطن و رفع کدورت از قلب لازم است.

ورع در لغت‌به معنای پرهیزگاری، تقوا و پارسایی است.[۷۶] و در اصطلاح عرفانی پرهیز از اموری می‌باشد که هرچند در شرع حرام نشده است؛ اما سالک طریق از آن خودداری می‌کند.

سالک، پس از شناخت محرمات و حلیات، خود را ملزم به رعایت آنها می‌گرداند؛ اما گاه اموری مشتبه او را سرگردان می‌سازند و به حیرت می‌افکنند، از این رو، از خوف هلاکت و فرونیفتادن در مهلکه از آن امور نیز پرهیز می‌کند که مبادا این امور زمینه ورود او را به اعمال خلاف و حرام فراهم سازد.

به همین سبب، برخی در معنای ورع گفته‌اند: ورع، اجتناب از شبهات است از بیم وقوع در محرمات.[۷۷] بنابراین، ورع پرهیز و احتراز و دوری جستن از شبهات است. برخی از رهیافتگان طریق، ورع را برتر از تقوا دانسته‌اند به دلیل اینکه تقوا را ترک محذورات(محظور حرام شرعی است و محذور حرام عرفی و اخلاقی است) و محرمات می‌دانند

---

۷۵. شرح گلشن راز، محمود **لاهیجی**، انتشارات محمودی، بی تا، ص. ۸ –۲۵۷.

۷۶. فرهنگ معین، انتشارات امیرکبیر، جلد ۴، ص ۵۰۰۶

۷۷. تاریخ تصوف، جلد ۲، ص ۶۵۷.

و ورع را ترک شبهات معنا کرده‌اند. بدین ترتیب صاحب مقام ورع، مقامی برتر از متقی را کسب کرده است؛ زیرا از حرامهای شرعی و عرفی پرهیز می‌کند.

حضرت علی(ع) می‌فرمایند: «الورع یصلح الدین و یصون النفس و یزین المروءة»؛ همچنین می‌گویند: «مع الورع یثمر العمل» (پارسایی دین را می‌پیراید و جان را حفظ می‌کند ومروت را می‌آراید و نیز: با ورع و پارسایی درخت عمل به بار می‌نشیند).[۷۸]

زُهد :

زهد در لغت به معانی «بی‌رغبت شدن، روی بازگدانیدن از چیزی، پارسایی و ترک دنیاست».[۷۹]

زهد، همچنین به معنای بی رغبتی به چیزی و قناعت به کمِ آن، و در اصطلاح عدم گرایش و رغبت قلبی به دنیا و امور دنیوی و بهره کم از متاع آن به سبب کوچک شمردن آن است. زهد در روایات به معنای عدم تأسف است بر آنچه از دست رفته و عدم شادی بر آنچه به انسان می رسد. از جهت تاریخی زهد، به ترتیب در هندیها و مسحیان و در مسلمانان یافت می شود.

سعدالدین حمویه (سدهٔ هفتم هجری) می‌گوید:

زهد آن نیست که حلال‌کردهٔ خداوند را بر خود حرام کنی یا نان خشک و آرد ناپخته خوری، اما زاهدی آن است که بدانچه در خزینهٔ خداوند است اعتماد بیش از آن داری بدانچه در دست توست. و چون بندهٔ مومن تن را به شهوات کمتر دهد، رغبت او به دنیا کمتر شود؛ این را نه زهد می‌گویند، و چون نیّت باقی بود در کار، به زاهدی برسد، و چون

۷۸. غرر الحکم و درر الکلم، جلد ۷، ص ۱۲۱.

۷۸. دهخدا، علی اکبر؛ لغت نامه، مؤسسهٔ انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، ۱۳۷۳.

به مرتبهٔ زاهدی برسد علامت او آن بود که دل او استوار بود، بدان که روزی رسانیدن حق است.[۸۰]

آنه ماری شیمل می گوید: در خصوص اولین ظهور تمایلات ریاضت منشانه و زاهدانه در اسلام، مطالب زیادی نمی‌دانیم؛ اما می‌دانیم هنگامی که حضرت علی(ع)، در سال ۶۶۱ میلادی (۴۱ هجری) ترور شد و امپراتوری بنی‌امیه به قدرت رسید این تغییر سبک و روش در درون جامعهٔ اسلامی برجسته‌تر شد.... وجههٔ نظر منفی که در خلال این دهه‌ها نسبت به حکومت وقت به وجود آمد، به نحو بارزی احساسات مومنین پرهیزکار را در طول تاریخ اسلام شکل داده است.[۸۱]

صبر:

صبر، یکی از مقامات عرفانی است که هر کس بخواهد به این مقام دست پیدا کند، باید قبل از آن مقام توبه، ورع، زهد و فقر را طی کرده باشد. صبر به سه نوع: *نفس*، *قلب* و *روح* تقسیم می شود، و صبر، ترک شکایت و صدق رضا و قبول قضا به دلخوشی است.

صبر منزلی از منازل دین و مقامی از مقامات موحدین است و بواسطهٔ آن، بنده در سلک مقرّبان بارگاه احدیت داخل و به جوار ذات باری، تعالی، واصل می گردد و تا کسی مقام صبر را طی نکند در سلوک راهی پیش نمی برد

صبر را روی حالات صابران و نحوهٔ صبر آنها به چند قسم تقسیم کرده اند: صبر بالله، صبر فی الله، صبر مع الله، صبر عن الله.

---

۸۰. این برگهای پیر، مقدمه و تعلیقات: نجیب مایل هروی، نشر نی ۱۳۸۱ش، (شامل مرتع السالکین وزاد السالکین ابو منصور اَوزجندی و مقاصد السالکین محمدبن احمد ، ص ۴۳۲ ـ ۴۳۱)

۸۱. ابعاد عرفانی اسلام، آنه ماری شیمل، ترجمه و توضیحات: عبدالرحیم گواهی، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، چاپ دوم ۱۳۷۵ش ص. ۹۲.

صبر بالله: عبارت است از حبس نفس از جزع در موقع وقوع امری مکروه یا موقع فوت شدن امری.

صبر فی الله: ثبات و استقامت در راه حق متعال به جهت تحمل بلیّات، ترک لذّات، و دفع موانع.

صبر مع الله: صبر اهل دل و اهل حضور است که در وقت بروز موانع و ظهور آثار نفس برای آنان پیش می آید.

صبر عن الله: به دو قسمت تقسیم شده؛ یکی اختصاص به فسّاق دارد، یکی اختصاص به عشّاق.

در قسم اول حکایت از بُعد و دوری می کند، در قسم دوم حکایت از قرب. در معنی اول هر چه فاسق بر فِسقش صابرتر باشد، بد حال تر است. در معنی دوم هر چه عاشق صابرتر باشد مقرّب تر است؛ صبر در معنی اول مربوط به اهل جفا و حجاب است، و در معنی دوم به اهل عیان و مشاهده.

صبر بالله: صبر موّحدین و صبر اهل تکلیف است که در مقام استقامت حق متعال پیش می آید.[۸۲]

مولوی در دفتر سوم مثنوی گوید:

صد هزاران کیمیا حق آفرید	کیمیایی همچو صبر آدم ندید
صبر را با حق قرین کن ای فلان	آخر *والعصر* در قرآن بخوان
صبر کردن جان تسبیحات توست	صبر کن کآن است تسبیح درست
هیچ تسبیحی ندارد آن درج	صبر کن کالصبر مفتاح الفرج
هرکه را بینی یکی جامهٔ درست	دان که او آن را به صبر وشکر جست

۸۲. عرفان اسلامی، شرح جامع مصباح الشریعه و مفتاح الحقیقه، جلد دوازدهم، حسین انصاریان، انتشارات پیام آزادی، چاپ اول : ۱۳۶۸، صفحه ۳۶۲.

هـــر کـــه را بـیـنــی بـرهنه و بینوا — هـســت بـر بـی صـبـری او آن گـوا
گـفــت پـیـغمبر خداش ایمان نداد — هـــر کـــه را نـبـــود صبـوری در نهاد
یـوسـف حسنی و این عالم چو چاه — ویـــن رسـن صـــبر اســـت بر امر اله
یـوسـفا انـدر رسـن در زن دو دست — وز رسن غـافل مشو بیگه شده است[۸۳]

توکل:

توکل در لغت از ریشهٔ «وکل» است به مفهوم تکیه بر غیر در یک کار همراه با ناتوانی از آن.[۸۴] بنا به نوشته ابن منظور، *توکل* به مفهوم نفی تردیدها و واگذاری کار به مالک کل است. (لسان العرب، ج ۱۱، ص ۷۳۶).

در اصطلاح نیز توکل، تفویض امور به کسی است که مورد اعتماد کامل است همراه با اقرار به مالکیت و وکالت او به گفته جامع العلوم: توکل در اصطلاح انحصار بدن در بندگی است و سپردن قلب به پرودگار.»[۸۵]

در « التعریفات» آمده است: التوکل هو الثقه بما عندالله و الیأس عمّا فی ایدی الناس[۸۶]

کاربردهای توکل در آیات قرآن:

مشتقات توکل در ۴۸ آیه و ۲۷ سوره به مقدار ۷۰ مرتبه و بیشتر به لفظ توکلت، یتوکّل، توکّل و وکیل ذکر شده‌اند. می‌توان با توجه به این میزان کاربرد و اهمیت این موضوع در اخلاق اسلامی، توکل را یکی از مفاهیم کلیدی قرآن و فضیلت‌های اساسی اسلام دانست.

---

۸۳. مثنوی معنوی، دفتر سوم، بیتهای ۱۸۵۴ به بعد.

۸۴. معجم مقاییس اللغه، ج ۶، ص ۱۳۶.

۸۵. دانش‌نامه قرآن، ج ۱، ص ۸۱۷.

۸۶. التعریفات، شریف الجرجانی، بیروت: دارالفکر، ۱۴۱۹ هـ - ۱۹۹۸ م.، ص ۵۲.

ابوسعید ابوالخیر در یکی از سخنانش برگزیده‌ترین عبارات قرآن را مبحث توکل برشمرده است. در اسرارالتوحید آمده است: «شیخ ما گفت: چهار سخن از کتاب خدای تعالی برگزیده‌اند برای کاربستن ؛ از تورات: من قنع شبع (هر کسی قناعت ورزید، سیر گشت)، از انجیل: من اعتزل سَلَم (هر کسی گوشه گرفت سلامت یافت.)، از زبور: مَن صَمَتَ نجا (آنکس که سکوت کرد نجات یافت) و از قرآن: و من یتوکل علی الله فهو حسبه.»[۸۷]

در اهمیت و حساسیت توکل، حمدون قصار آن را میزان تشخیص مهمترین فضایل انسانی می‌داند: «تقوی و یقین همانند دو کفه ترازو بوده و توکل به منزله زبانه آن است که بوسیله آن کاهش و افزایش دریافته می‌شود.»[۸۸]

تکیه بر تقوا و دانش در طریقت کافری است　　راهرو گر صد هنر دارد توکل بایدش

امام محمد غزالی توکل را از جمله مقامات مقربان و دارای درجه‌ای بلند دانسته و توحید هر کسی که چیزی جز حق تعالی را در کارها موثر بداند دچار نقصان می‌بیند.[۸۹]

توکل آن است که دل تو آرام گیرد به آنچه خدای تعالی وعده فرموده[۹۰]

بونصر سراج با نگاهی مثبت گوید:

---

۸۷. اسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابوسعید ابی‌الخیر، محمد بن منور، تهران: فردوسی، عطار ، ۱۳۷۶. ص ۳۵۳.

۸۸. فرهنگ اشعار حافظ، احمد علی رجایی بخارایی، تهران: علمی، هشتم، ۱۳۵۷، ص ۱۴۶.

۸۹. کیمیای سعادت، محمد غزالی طوسی، تصحیح احمد آرام، تهران: کتابخانهٔ مرکزی، چاپ هفتم، ۱۳۵۵، ص۷۹۸.

۹۰. نفحات الأُنس مِن حضرات القدس، عبدالرحمن جامی، تصحیح محمود عابدی، تهران: اطلاعات، دوم، ۱۳۷۳، ص۴۷.

«شرط توکل آن است که خویشتن اندر دریای عبودیت افکنی و دل با خدای بسته داری و با کفایت آرام گرفته، اگر دهد شکر کنی و اگر بازگیرد صبر نمایی.»[۹۱]

خواجه عبدالله انصاری، در منازل السائرین، توکل را دارای مراتب سه‌گانه می‌داند:

«درجهٔ نخست آن است که بر خدا توکل کند؛ ولی همراه با درخواست رزق از مردم و دست یازیدن به اسباب،... درجهٔ دوم آن است که سالک بر خدای توکل کند، همراه با فرو انداختن طلب و چشم‌پوشی از هر سببی... ، و درجهٔ سوم توکل همراه با شناخت است که این معرفت سالک را به رهایی از نواقص توکل سوق دهد.»[۹۲]

رضا:

لاهیجی، در شرح این بیت شبستری:

ارادت با رضای حق شود ضمّ   رود چون موسی اندر باب اعظم

می فرماید : ارادت و خواست سالک سایر به جانب حق ، با رضای حق منضم شود و اصلاً غیر رضای حق در هیچ امری طلب ننماید ، و ارادت خود از میانه بردارد ، و در جمیع اقوال و افعال نظرش بر رضای الهی باشد نه به حظّ نفس خود ، و ارادت و رضای او در ارادت و رضای حق محو و متلاشی گشته ، خواست الهی شده باشد.

قال الله تعالی : «ارجِعِی إِلَی رَبِّکِ رَاضِیَةً مَرْضِیَّةً » (سورهٔ فجر: آیهٔ ۲۸)

در روایات نیز در خصوص رضا آمده است:

عَنْ اَبی عَبْدِاللهِ (علیه السلام) قالَ:«رَأْسُ طاعَةِ اللهِ الصَّبْرُ وَالرِّضا عَنِ اللهِ فیما اَحَبَّ الْعَبْدُ اَوْ کَرِهَ وَلا یَرْضا عَبْدُ عَنِ اللهِ فیما اَحَبَّ اَوْ کَرِهَ اِلاّ کانَ خَیْراً لَهُ فیما اَحَبَّ اَوْ کَرِه» امام

---

۹۱. ترجمه رسالهٔ قشیریه، به تصحیح بدیع‌الزّمان فروزانفر، تهران: علمی و فرهنگی، دوم، ۱۳۶۷، ص۲۴۸.

۹۲ . شرح منازل السّائِرینِ خواجه عبدالله انصاری، بر اساس شرح عبدالرّزاق کاشانی، به نگارش علی شیروانی، تهران: الزّهراء ص۹۶.

صادق (علیه السلام) فرمود: سر طاعت خدا صبر است و خوشنودی عبد از حق نسبت به آنچه بنده را خوش آید و بد آید ، و هیچ بنده ای از خدا راضی نباشد در آنچه خوش دارد و بد دارد جز آنکه برای او بهتر است هم در آنچه خوش دارد و هم در آنچه بد دارد.

وَعَنْهُ (علیه السلام) قالَ: اِنَّ اَعْلَمَ النّاسِ بِاللهِ اَرْضاهُمْ بِقَضاءِ اللهِ عِزَّوَجَلَّ ؛ و نیز آن حضرت فرمود: به راستی داناترین مردم به خدا، راضی ترین آنان است به قضای حق[۹۳]

ذوالنون می گوید : سه چیز از علائم رضایت ، دست کشیدن از اختیار پیش از قضا، نایافتن تلخی پس از قضا و یافتن محبت اندر بلا.[۹۴]

فضیل عیاض از بشر حافی پرسید که رضا برتر است یا زهد؟ گفت : رضا بالاتر است ، زیرا زهد در راه است ولی رضا به مقصد رسیده است .مقام زهد مقام سالکان است ولی مقام رضا ، مقام واصلان است.[۹۵]

فقر:

فقر: در اصطلاح صوفیان عبارتست از فقد مایحتاج الیه (تعریفات) ابوتراب نخشبی گفت: حقیقت غنا آن است که مستغنی باشی از هر که مثل توست و حقیقت فقر آن است که محتاج باشی به هر که مثل توست.[۹۶]

پیامبر اسلام فرموده است: «الفقرُ فَخری و بِهِ أفتخِرُ علی سائر الانبیاء»؛ (فقر باعث فخر من است و به سبب آن بر سایر انبیا افتخار می کنم.)[۹۷]

---

۹۳. عرفان اسلامی جلد ۱۲، استاد حسین انصاریان، باب هشتاد و نهم، در مسألهٔ رضا .

۹٤. ترجمهٔ رسالهٔ قشیریه ص ۲۹ .

۹٥. مصباح الهدایه ، عزالدین کاشانی ص ۴۰۲.

۹٦. تذکرة الاولیاء ج ۱ ص۲۹۷ و طبقات الصوفیه ص ۲۵۰؛ همچنین ر. ک. شرح تعرف ج ۳ ص ۱۱۸ تا ۱۲۰.

۹۷. علامه مجلسی، بحارالانوار، ج ۶۹، ص۵۶ ؛ مستدرک وسائل، ج ۱۱، ص ۱۷۳، باب ۴.

فقر، از اصطلاحات بنیادین در تعلیمات صوفیه است. به همین سبب در تصو ف تعاریف و تعابیر متعددی از آن شده. سیمای فقرا نیز به عنوان صاحبان صفت فقر در قرآن و احادیث نبوی و سخنان مشایخ به نیکی انعکاس یافته است. فقر را می توان به سه دسته تقسیم کرد: فقر حقیقی و فقر شرعی (مالی) و فقر صوفیانه.

فقر صوفیانه، فقری است، آگاهانه و هدف دار و از روی اختیار، که برای درک حقیقت فقر از سوی سالک راه حق انتخاب می شود. صوفیه علاوه بر این که فقر را از مقامات دانسته اند، آن را مقامی الهی بر شمرده اند که خداوند آن را به دوستان خود پیشکش می کند. هجویری این گونه فقر را بسیار زیبا شرح کرده است:

«... فی الجمله درویش در کل معانی فقر عاریت اصل و اندر کل اسباب اصل بیگانه. اما گذرگاه اسرار ربانیت تا امور وی مکتسب وی بود فعل را نسبت بدو بودو معانی را اضافت بدو .وچون امور وی از بند کسب رها شد نسبت فعل ازو منقطع بود آن گاه آنچه بر وی گذرد او راه آن چیز باشد نه راهبر آن.»[۹۸] در اینجا فقر تقریبا معادل«فناء فی الله» است که غایت صوفی است.

میبدی، در تفسیر کشف الاسرار در خصوص فقر، می گوید:

مصطفی، صلی الله علیه و آله، گوید: ما مهتر کلیّت عالمیم و بهتر ذرّیت آدم، و ما را بدین فخر نه. شربت های کرم بر دست ما نهاده اند و هدیه های شریف به حجرهٔ ما فرستادند و لباس های نفیس در ما پوشانیدند و طراز اعزاز بر آستین ما کشیدند، و ما را بدان همه هیچ فخر نه. مهترا! پس اختیار تو چیست و افتخار تو به چیست؟ گفت اختیار ما آن است و افتخار ما به آن است که در روزی ساعتی خلوتی جوییم و با این فقرای مهاجران چون بلال و صهیب و سلمان و عمّار ساعتی حدیث او گوییم:

۹۸. کشف المحجوب؛ هجویری، ص۲۹.

بـردن ز کـرامتـش نـثـار اسـت مـرا　　　وز فـقـر، لـبـاس اختیار است مرا
دینار و درم، خود چه به کاراست مرا　　　با حق همه کار چون نگاراست مرا

بدان که فقر دو قسم است: یکی آن است که رسول خدا، صلی الله علیه و آله، از آن استعاذه کرده و گفته است: «اعوذ بک من الفقر» و دیگر آن است که رسول خدا (ص) گفته است: «الفقرُ فخری»، آن یکی نزدیک به کفر و این یکی نزدیک به حق، اما آن فقر که به کفر نزدیک است، فقرِ دل است که علم و حکمت و اخلاص و صبر و رضا و تسلیم و توکل از دل ببرد، تا دل از این ولایت ها درویش گردد و چون زمین خراب شود و دل چون خراب شد، منزل شیاطین گردد. نشان این فقر آن بُوَد که هر چه بیند، همه کژ بیند، سمع نامجاز شنود؛ زبان، همه دروغ و غیبت گوید؛ قدم، همه به کوی ناشایست نهد. این آن فقر است که رسول خدا (ص) گفت: « کَادَ الْفَقْرُ أنْ یَکُونَ کُفْراً ، اللهم انی اعوذ بک من الفقر و الکفر.» اما آن فقر که گفت: «الفقرُ فَخری»، آن است که مرد از دنیا برهنه گردد و در این برهنگی به دین نزدیک گردد... ، همچنان که تیغ مجرد شود از نیام خویش و تیغ مادام که در نیام باشد، هنرش آشکار نگردد و فعل از او پیدا نیاید...[۹۹]

---

۹۹. میبدی، کشف الاسرار و عده الابرار، انتشارات امیر کبیر، تهران، ج.۱۰، ص. ۵۸ .

ب) احوال:

حال(جمع: احوال) هدف تصوف و عرفان است و آن واردی غیبی است. ابونصر سراج حالات مشهور نزد صوفیه را ده تا ذکر کرده است: مراقبه، قرب، محبت، خوف، رجا، شوق، انس، اطمینان، مشاهده و یقین.[۱۰۰]

و ده «حال» از این قرار:

۱- مراقبه ۲- قرب ۳- محبت ۴- خوف ۵- رجا ۶- شوق ۷- انس ۸- اطمینان ۹- مشاهده ۱۰- یقین (اللمع ص ۴۲)؛اما صوفیان قرون بعد بر این تعداد افزوده اند؛ از جمله خواجه عبدالله انصاری به ده وادی معتقد است.[۱۰۱]

حال اکتسابی نیست و از بخشش‌های خدای متعال بر قلب سالک است بی‌آنکه سالک، در پیدایی و ناپدید گشتن آن تأثیر مستقیم داشته باشد؛ و از جملهٔ احساسات و انفعالات روحی است و از اختیار سالک بیرون است؛ حال ناپایدار است و ناپدید می‌گردد. هجویری در بیانی کوتاه در تفاوت بین حال و مقام گوید: مقام از جمله اعمال بود و حال از جمله افضال، مقام، از جمله مکاسب است و حال، از جمله مواهب؛ پس صاحب مقام به مجاهدت خود قایم بود و صاحب حال از خود فانی بود و قیام وی به حالی‌بود که حق تعالی اندر وی آفریند.[۱۰۲]

---

۱۰۰. مقدمه ای بر عرفان و تصوف، ص. ۲۰

۱۰۱. شرح منازل السائرین ص ۱۹۸. نیز ر. ک.: بحث در آثار و افکار و احوال حافظ تالیف دکتر غنی، ص ۲۰۷ تا ۲۲۷.

۱۰۲. کشف المحجوب هجویری، ص ۲۲۵

آداب طریقت:

طریقت و سلوک نزد صوفیه کوشش در زهد و عزلت است که برای آن آدابی در نظر گرفته شده است. آداب، در اصطلاح صوفیه مجموعهٔ قواعد و رسوم و وظایفی است که رعایت آنها «به منظور تحسین اخلاق و تهذیب اقوال و افعال» بر سالکان طریقت لازم است.[۱۰۳]

مستحسنات صوفیه:

مستحسنات صوفیه و یا آداب ظاهری طریقت، امور و رسوم و اعمالی که صوفیان، پسندیده و آنها را وضع کرده اند. مانند: خرقه پوشی، خانقاه، چلّه نشینی، سماع و ... .[۱۰۴]

خرقه پوشی:

خرقه بمعنی جامهٔ چند تکه که به وسیلهٔ پیر و مرشد به طالب و سالک راه در صورت لیاقت پوشانده می شود.

خانقاه:

خانقاه معرب خانگاه (زاویه یا رباط) محل اجتماع خاص و گذران و پذیرایی صوفیان مسافر یا مقیم است. گفته اند نخستین خانقاه در رمله شام توسط امیری نصاری (مسیحی) برای صوفیان ساخته شد. بنای خانقاه را از قرن چهارم و بعضی قرن ششم قمری می دانند.

چلّه نشینی:

چله نشینی یا اربعینیه؛ خلوت، عزلت و عبادت چهل روز همراه با آداب خاص از رسوم صوفیه است.

---

۱۰۳. مقدمه ای بر عرفان و تصوف، ص. ۳۲

۱۰۴. همان، ص. ۱۲

سماع:

سماع به معنی شنیدن، مجازا صدای خوش (آواز و ساز) و رقص (دست افشانی و پایکوبی) صوفیانه است. سازهای صوفیانه عموماً نای و دف و چنگ است.

اصطلاحات و رموز صوفیه:

خلسه، شطح، کرامات، کشف و شهود، طامات، واردات، صحو و سکر، غیبت و حضور، فنا و بقا، قبض و بس، وقت و ... از جمله اصطلاحات اعتباری صوفیه است.[۱۰۵]

رموز:

رموز نزد صوفیه شامل کلمه یا ترکیب و تعبییر و حرف و عدد و نشانه است که از معنی ظاهری خود خارج شده و حسب قرینه ادبی بمعنی کنایی و مجازی به کار می رود و در ادبیات صوفیانه بسیار است از قبیل: رخ، زلف، خط، خال، چشم، لب، ابرو، شراب، ساقی، خرابات، بت، پیرمغان، رند، سیمرغ، شمع، می، جام جم، سبو، معشوق، نای و ... که در کتب عرفانی و یا شروح عرفانی اشعار، بدان پرداخته شده است؛ از جمله کتابهای: «شرح گلشن راز» از لاهیجی، «شرح غزلیات حافظ» از مولانا بدرالدین، «شرح عرفانی غزلهای حافظ» از ختمی لاهوری و ... .

آداب و رسوم صوفیه:

صوفی معتقد است که قلب انسان آیینه‌ای است که همهٔ صفات الهی باید در آن جلوه‌گر شود؛ به اعتقاد وی، عمل یعنی عبادت و پایبندی به آیین شریعت فقط وقتی فایده دارد که سالک، خدا را عامل حقیقی هر عمل بداند و عمل خود را نتیجه توفیق خدا تصور کند. تصوف برنامه‌ای است که جنبهٔ علمی و عملی تصوف (علمی = عرفان، و عملی =تصوف) می‌گویند. صوفی علم رسمی را «علم» می‌شمارد و اکتساب مخصوص به صوفیه

---

۱۰۵. همان، ص. ۲۴۶

را «معرفت» یا «عرفان» می‌نامد، یعنی معرفت صوفیه با علم ظاهری فرق دارد، صوفی عقیده دارد که از راه کشف به معرفت خدا واصل او خواهد شد؛ زیرا علم رسمی حجاب راه سالک است، چنانکه عارف معتقد است که «العلمُ هوالحِجابُ الاکبر».[۱۰۶]

فرقه‌های مختلف صوفیه در سیر و سلوک راههای مختلفی داشتند و در طلب خدا به طریق متفرق می‌کوشیدند. خلاصه کسانی که در طلب خدا هستند بر سه گونه‌اند:

۱. **اهل زهد و عبادت**، که برای بهشت و پاداش اخروی روحانی یا پاداش دیگری از قبیل کرامات، خدا را پرستش می‌کنند و خداوند از راه فضل، خود را به آنها می‌شناساند.

۲. **حکمای حکمت الهی** که خداوند، از راه جلال و جبروت خود، خود را به آنها می‌شناساند؛ امّا با استدلال و منطق هیچ وقت نمی‌توانند جلال و جبروت او را ادراک کنند.

۳. **عرفا**، که خداوند به وسیلهٔ اشراق، خود را به آنها می‌شناساند؛ یعنی عارف به جایی می‌رسد که از ماسوی اللّه منقطع گشته، از حدود تعینات شخصی خارج می‌شود و فانی محض می‌گردد و در خدا باقی می‌شود؛[۱۰۷] امّا آرزوی سالک بدون راهنمایی مرشد به کمال نمی‌رسد، برای معرفت حق، سالک محتاج مرشد است که دست ارادت به او سپرده، در هر حال اطاعت او می‌کند. مرشد، شخصی کامل است که تجربه و علم کافی دارد و خود به حق واصل شده است. در هر کشوری که تصوف نفوذ و تأثیر داشته، پیری و مرشدی مرسوم بوده است و کسی که بدون قیادت مرشد راه طریقت را می‌پیماید، مثل درختی است که به علت بی‌توجهی باغبان ثمر نمی‌آورد.

منازل و مراحل پیمودن طریقت متنوع است، ولی بزرگان صوفیه همه این منازل و مراحل را به چند مرحله تقسیم کردند که «مقامات» نام نهاده‌اند و گفته‌اند که سالک در طی

---

۱۰۶. تاریخ تصوف در اسلام، ص. ۴۱۸-۴۱۵

۱۰۷. بحثی در تصوف، ص ۷-۶ .

طریقت بتدریج و ترتیب باید از همه این مقامات بگذرد تا به منظور نهایی خود که وصول حق است، یعنی «فنای فی الحق» و «فنای فی اللّه» برسد و «بقای باللّه» بیابد، چنانکه ابونصر سراج طوسی در تألیف خود بنام «کتاب اللمع فی التصوف» مقامات را هفت شمرده است، و آن هفت مقام عبارت است از:

۱. توبه، ۲. ورع، ۳. زهد، ۴. فقر، ۵. صبر، ۶. توکّل، ۷. رضا[۱۰۸].

این مقامات مراتب ورزش اخلاقی، تمرین سلوک و رفتار صوفی است، و در مقابل هر یک از مقامات، حالت نفسی و تأثیر باطنی و امر ذهنی در سالک پیدا می‌شود که «حال» و مجموع آنها را «احوال» نامیده می‌شود، بنا به نوشتهٔ صاحب کتاب« اللمع»، حال به قرار زیر است:

حال مراقبه، حال قرب، حال محبت (عشق)، حال خوف، حال رجا، حال شوق، حال انس،[۱۰۹] حال اطمینان، حال مشاهده و حال یقین، چنانکه مولوی می گوید:

«صوفی ابن‌الوقت باشد ای رفیق   نیست فردا گفتن از شرط طریق»

اخلاقیات صوفیان که در حقیقت اصول اساسی تصوف به شمار می‌رود، عبارت است از: تسلیم، اخلاق، توبه، ترس از خدا، وسعت نظر، توکّل، موسیقی، کشف، دانش معنوی، حال، ترک علایق معنوی، شر، ذکر و مراقبه، فنا و بقا.[۱۱۰]

در مقدمات تصوف، از مواردی که در بین جمیع فرق صوفیه مقبول و قابل توجه بوده و افضل عبادت و اشرف معاملات شمرده شده، « ذکر» است. معنی حقیقی ذکر[۱۱۱] همان یادکردن است؛ امّا در نزد اهل تصوف ذکر عبارت است از به زبان آوردن نام خدا و تفکر

---

۱۰۸. همان، ص ۶۴

۱۰۹. همان.

۱۱۰. تصوف، عباس مهرین، ترجمهٔ مهرداد مهرین، ص ۲۱–۱۷ .

۱۱۱. طرائق الحقایق، مجلد اوّل، تصحیح دکتر جعفر محجوب، ص ۴۶۹.

در او. ذاکر با تلفظ ذکر مثلاً «اللّه» یا «حق» یا هم و یا جمله «سبحان اللّه» یا «لا اله الا اللّه» و امثال آن قوای روحی خود را متوجه آن یا آن جمله می‌دارد به طوری که هر چیز غیر آن است فراموش کند، و صوفی معتقد است که «ذکر» بیشتر او را به خدا نزدیک می‌کند.

فنا، آخرین مرحلهٔ راه طریقت است و سرحد بقاست؛ زیرا از اینجا به بعد صوفی به حیات ابدی می‌پیوندد و مقصود صوفی همین است که به خدا واصل گردد و در او محو شود.

تصوف مبتنی بر این عقیده است که تعیّنات سالک باید از میان برود و شخصیت او محو شود؛ چنانکه حافظ شیرازی می‌گوید: «تو خود حجاب خودی حافظ از میان برخیز». یعنی خود را از میان بردار تا به مقام وصل برسی، و ابوسعید خراز می‌گوید: «چون بنده به خدای رجوع کند و تعلق به خدای گیرد و در قرب خدای ساکن شود، هم نفس خویش را، هم ماسوی اللّه را فراموش کند. اگر او را گویند تو از کجایی؟ و چه خواهی؟ او را هیچ جواب خوب تر از آن نباشد که گوید: اللّه».[۱۱۲]

خلاصه، تصوف عبارت است از «تخلقوا باخلاق اللّه»، قولاً و فعلاً و عملاً و حالاً و صوفی باید که ظاهر او با مقام شرعی مخالف نباشد، و باطن او با حقایق حقیقت موافق باشد.

سلوک و اندیشهٔ عرفانی در معنای عام آن در تاریخ بشریت سابقه ای دراز دارد و در ادیان الهی و مکتبهای بشری به شیوه های گوناگون تجلی یافته است؛ امّا«عرفان و تصوف» به منزلهٔ جریانی معنوی و یک مکتب خاص فکری و اجتماعی داستان دیگری دارد. آیین گنوسی یا غنوصیّه (Gnosism) در مسیحیّت، قبالا (cabala) در یهودیت، و تصوّف در اسلام، از جمله مکتبهای عرفانی اند که در متن جوامع دینی پرورش یافته و با آنکه از متون

---

۱۱۲. تذکرةالاولیاء، مجلد دوم، ص ۴۰.

و فرهنگ مذهبی توشه و توان گرفته، امّا هر کدام برای خود حیات و حرکت مستقلی داشته اند.

آنچه بویژه مکتبهای عرفانی را از بقیّهٔ علوم و حوزه های معرفتی ممتاز می کند و آن را حتی نسبت به اندیشه های کلامی و فلسفی ویژگی خاصی می بخشد، نفوذ و تأثیر فوق العادهٔ آن در فرهنگ توده هاست. جریانات معنوی به دلیل ارتباط آن با روح و وجدان انسان جاذبه و کششی خاص دارد و به همین دلیل از سویی اثری مستقیم و شگرف در مردم و نهادهای اجتماعی برجای می گذارد و از طرفی بشدّت از آنها متأثر می شود؛ از این روست که شناخت این حوزه از فرهنگ انسانی، ضرورتی چند جانبه می یابد و از همین رو، در دهه های اخیر توجه محققان را به سوی خود جلب کرده است.

عباسعلی عمید زنجانی(۱۳۱۶-۱۳۹۰)در کتاب «پژوهشی درپیدایش و تحولات تصوف»دو دسته عوامل را در پیدایش و رشد تصوف در میان مسلمانان مؤثّر دانسته است:

یکی عوامل داخلی، که عبارت است از سوء فهم نسبت به تعلیمات زهد که در قرآن و سنّت آمده است، و افراط در آن، و دیگر محیط اجتماعی که پس از گذشت چندسال از رحلت رسول گرامی اسلام در میان مسلمانان پدید آمد. یعنی سرازیر شدن ثروت انبوه به سوی مسلمانان، و گرایش به دنیا و لذت جویی و گردآوری ثروت از سوی سران حکومت.

صوفیگری، در واقع عکس العملی است به وضع زندگی و تمایل شدید مسلمانان، به دنیا و مصالح مادی و تجمل و ثروت اندوزی. این عامل موجب پیدایش زهد افراطی در میان کسانی چون عبدالله عمر و حسن بصری و ربیع بن خیثم و عامربن عبدالقیس و... گشت؛ اما آنچه در قرن دوم هجری آن رابه صورت یک مسلک مشخص وممتاز درآورد، عبارت است از یک سلسله آداب و عادات متمایز ظاهری که به تدریج از منابع و مآخذ خارجی و ملل و مذاهب دیگر برآن، به آن شکل تازه ای بخشید.

عوامل خارجی مؤثر در پیدایش تصوف

شرق شناسان از اوایل سدهٔ نوزدهم میلادی دربارهٔ منشأ پیدایش عرفان اسلامی به پژوهش پرداخته اند. در پژوهشهای اولیه منشأ پیدایش تصوف اسلامی بیشتر در دیگر سنتهای هندی، مسیحی، و نو افلاطونی جستجو می شد؛ ولی با تحقیقات دامنه دار بعدی پژوهشگرانی همچون **لویی ماسینیون**، نیکلسون، **هانری کربن** و **پل نویا** به اثبات رسید که خاستگاه اصیل عرفان اسلامی را جز در بستر فرهنگ اسلامی نمی توان یافت؛ به گونه ای که امروزه دیگر سخن گفتن از محل پیدایش تصوف اسلامی در سنتهای بیگانه، امری ناموجّه است؛ از سوی دیگر محققان مسلمانی چون **مرتضی مطهری** ،**عبد الرحمن بدوی**، **جلال الدین همایی**، **عبدالحسین زرین کوب** و... نیز بر نشأت گرفتن تصوف اسلامی از آموزه های قرآنی و سنت نبوی تصریح دارند.[۱۱۳]

بنابر آنچه در کتاب یاد شده آمده است بدین ترتیب است:

۱. عامل مسیحی:

رهبانیت مسیحی نخستین ماخذ و مسلکی است که قبل از هرچیز، در تشکل تصوف تاثیر بسزایی بخشید. دین مسیح از جمله ادیان قدیمی اعراب بود و پس از ظهور اسلام و

---

۱۱۳. لویی ماسینیون، سخن انا الحق و عرفان حلاج، ترجمهٔ ضیاء الدین دهشیری ص ۳-۴-۱۲-۱۳ و نیکلسون، «عرفان عارفان مسلمان» ترجمهٔ اسدالله آزاد ص۵۶ به بعد. و هانری کربن، تاریخ فلسفه اسلامی ص ۹- ۱۴ -۱۶- ۱۷ و پل نویا ،تفسیر قرآنی و زبان عرفانی ترجمهٔ اسماعیل سعادت ص ۱۰- ۱۱. مرتضی مطهری، آشنایی با علوم اسلامی ص۹۸ و عبدالحسین زرین کوب، ارزش میراث صوفیه ص ۱۴ و جلال الدین همایی، تصوف در اسلام ص۸۹ و عبدالرحمن بدوی، تاریخ التصوف الاسلامی ص۴۴. و ر.ک.: مبانی و اصول عرفان نظری سید یدالله یزدان پناه، موسسهٔ آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ۱۳۸۹.

انتشار آن نیز مسلمانان با مسیحیان و رهبانان مناسبات و روابط نزدیکی داشتند، و تعداد زیادی از مرتاضان و راهب های مسیحی، غیر از آنهایی که در دیرها و صومعه ها در اغلب نقاط سرزمین های اسلامی پراکنده بودند، همواره در میان مسلمانان به دوره گردی و سیاحت مشغول بودند و با مسلمانان مخصوصا متصوفه، معاشرت و حتی مکالمات بسیاری داشتند. اموری چون پشمینه پوشی، ترک حیوانی نمودن، صوم وصال، توکل به معنای افراطی آن و ترک ازدواج مستقیماً تحت تاثیر شیوه راهبان مسیحی در میان متصوفه مسلمان رواج یافت.

شاهد دیگر براین تاثیر آن است که عده ای از سران اولیه این مسلک، مانند جنید که او را «سیدالطائفه» خوانده اند، پدر و مادرش مسیحی بوده و در چنین خانواده ای رشد یافته است. همچنین ذوالنون در مصر، و ابوسلیمان دارابی و ابوهاشم صوفی در شام زندگی کرده اند و نیز ابراهیم ادهم در شام می زیسته و در همانجا از دنیا رفته است. و چنان که می دانیم شام و مصر از مراکز مهم رهبانیت و مسیحیت بوده است.

۲.عامل هندی:

نویسندهٔ کتاب یادشده، براین عقیده است که «افکار و آداب تصوف اسلامی به اندازه ای با آراء و تعالیم هندی تشابه دارد که بعضی ها گمان برده اند اساس نفوذ تصوف در اسلام فقط از هند بوده است. شواهد تاریخی که در آن کتاب برای تاثیر تصوف هندی روی مسلمانان ارائه شده عبارتند از:

الف) ترجمهٔ کتاب هایی چون: سندباد الکبیر، سندبادالصغیر، آداب الهند والصین، الهند فی قصهٔ هبوط آدم، طرق، حدود منطق الهند، بوذاسف، بیدا، به زبان عربی، که از قرن دوم به بعد صورت پذیرفت.

ب) در نیمهٔ اول قرن دوم هجری، بویژه عصر بنی العباس، مجالس مناظره و محافل مخصوص عقاید و مذاهب برگزار می شد، و ارباب مذاهب و پیروان ادیان گوناگون در آن گرد هم می آمدند و آزادانه به بحث و مناظره و اظهار عقاید خود می پرداختند. در این میان عده ای از پیروان مذاهب هندی و بودایی نیز شرکت داشتند.

ج) عده ای از مشایخ طبقه اول صوفیه از بلخ هستند، و قسمت عمدهٔ انتشار تصوف و رونق آن در همان نواحی بلخ و خراسان بوده است. **بایزید بسطامی** و **ابوسعیدابوالخیر** از صوفیان این نواحی بوده اند. **ابراهیم ادهم** که در کتب صوفیه برای او شرح حالی مشابه شرح حال **بودا** نوشته شده، از بلخ بوده است. **ابوعلی سندی** که استاد **بایزید بسطامی** است از اهالی سند و نواحی بخارا و مناطق مجاور هنداست، و این در حالی است که، **قاسم غنی** در «تاریخ تصوف» می گوید: از سالهای پیش از اسلام، مذهب بودایی در شرق ایران یعنی بلخ و بخارا و نیز در ماوراءالنهر شایع بوده و صومعه ها و پرستش گاههای معروفی داشته است، و مخصوصا صوامع بودایی بلخ بسیار مشهور بوده است.

د) حسین بن منصور **حلاج** به هندوستان مسافرت می کند، و پس از مراجعت از آنجا، غوغایی در صوفی گری بپا کرده و در آن تحولی ایجاد کرد.

مشابهت ها میان عناصر موجود در تصوف اسلامی و تصوف هندی:

۱- **فقراختیاری** که صوفیه برای آن اهمیت ویژه ای قائل اند و شعار مقدس خود قلمداد می کنند، اقتباسی است از **فقر هندی**.

۲- **دئانا**: از جمله آداب سلوک در تعالیم بودایی و هندی «دئانا» است که به معنای درخود فرو رفتن و سر به جیب تفکر بردن و تمرین سیرمعنوی نمودن است تا بدین وسیله روح سالک به روح کلی اتصال یابد. این موضوع از قرن سوم هجری به بعد در کادر صوفی گری اسلام نیز پیداشد، و ازجمله آداب صوفی گری و سلوک طریقت گردید، به طوری که صوفیان به آن اهمیت خاصی داده و برآن مواظبت می نمودند.

۳- خرقه پوشیدن: یکی دیگر از آداب و رسوم فقرا و مرتاضان هندی که در میان صوفیان مسلمان نیز رواج یافت، موضوع خرقه پوشیدن است. خرقه پوشیدن در میان هندیان نشانه فقر و انزوا طلبی و ریاضت کشی محسوب می شد، و در میان صوفیان مسلمان نیز علامت انتصاب به ارشاد ورمز فقر و صوفی گری شمرده می شود.

۴- کشتن نفس: در میان تعالیم بودایی و هندی آنچه بیشتر اهمیت دارد و در حقیقت محور اساسی و مقصد سیر و سلوک محسوب می شود، همانا کشتن نفس و خاموش ساختن آتش شهوات و تمایلات نفسانی و هوی و هوس است، و این دقیقاً همان شیوه و رویهٔ صوفیان مسلمان است. چنان که ابوسعید ابوالخیر می گوید: «اذبح النفس والا فلا تشغل بتوهمات الصوفیة» و «الاسلام ان یموت عنک نفسک»

۵- فناءِ فی الله: که یکی از ارکان مهم و اساسی تصوف محسوب می شود، قابل تطبیق بر «نیروانا» است که یکی از تعالیم بودایی و هندی است. *نیروانا به معنای استهلاک و فنای شخصیت و خودی، و اتحاد و اتصال روح کلی است، پاکی محض و آرامش مطلق.*

۳. عامل فلسفه های یونانی:

تاثیر فلسفه های یونانی و بویژه فلسفهٔ نو افلاطونی اسکندریه که از قرن دوم هجری در محیط اسلام و درمیان مسلمانان ترجمه و منتشر گردید، امری روشن و غیرقابل انکار است. مسالهٔ وحدت وجود، تکیه بر کشف و شهود به عنوان تنها راه نیل به حقیقت و شناسایی آن، اهمیت وافر به مساله عشق و نیز مساله اتحاد و اتصال و وصول به مبدا هستی، و این که تنها وسیلهٔ نیل به این مقصود همانا قدم نهادن در وادی سیر و سلوک و تهذیب نفس و دوری از هوی و هوس است، و بسیاری مسائل دیگر از این قبیل، عناصر عمده عرفان و تصوف اسلامی را تشکیل می دهد.

آنچه گذشت خلاصهٔ شواهد ادله ای است که طرفداران این نظریه، (یعنی کسانی که منشأ و مبدأ درخود اسلام و متون اسلامی برای پیدایش و رشد روش و طریقه صوفیانه و

آراء و افکار عرفانی قائل نیستند، و همواره رد پای اصول عرفان و تصوف را در دیگر مکاتب و مذاهب بیرون از حوزه اسلام می جویند)، بدان تمسک جسته اند.

نظریهٔ سوم: طبق این نظریه، عرفان و تصوف نخستین مایه های خود را، چه در زمینهٔ اندیشه ها و افکار خاص خود (عرفان نظری) و چه در قلمرو روش و طریقه خاص زندگی (عرفان عملی)، از خودِ اسلام گرفته است، و برای این مایه ها قواعد و ضوابط بیان کرده است، و تحت تاثیر جریانات خارج نیز به ویژه اندیشه های کلامی و فلسفی و بالاخص اندیشه های فلسفی اشراقی قرار گرفته است.

از این نظر، عرفان اسلامی را نه می توان مانند علم فقه و حدیث صددرصد برخاسته از متون و منابع اسلامی و بدون تاثیر از افکار و فرهنگ های بیرون از حوزه اسلام دانست، و نه مانند علم ریاضیات و طب کاملا وارداتی به شمار آورد؛ بلکه حد وسطی میان آن دو را دارد، و از این جهت وضعی تاحدی شبیه به فلسفهٔ اسلامی دارد، البته چنانکه استاد مطهری - که خود این نظریه را برگزیده است - یادآورد می شود:[۱۱۴] این که عرفا چه اندازه توانسته اند قواعد و ضوابط صحیح برای مایه های اولی اسلامی بیان کنند، و چه اندازه مقید بوده اند که از اصول واقعی اسلام منحرف نشوند، و همچنین این که جریانات خارجی چه اندازه روی عرفان اسلامی تاثیر داشته است؟ و آیا عرفان اسلامی آنها را در خود جذب کرده و رنگ خود را به آن ها داده و در مسیر خود از آن ها استفاده کرده است، و یا برعکس موج آن جریانات، عرفان اسلامی را در جهت مسیر خود انداخته است؟ مطالبی است که باید جداگانه بحث و بررسی شود؛ اما آنچه مسلم است، این است که عرفان اسلامی سرمایهٔ اصلی خود را از اسلام گرفته است و بس.

در میان شرق شناسانی که طرفدار این نظریه است، می توان از ماسینیون نام برد. وی می گوید: «بذر حقیقی تصوف در قرآن است و این بذرها آن چنان کافی و وافی هستند که

---

۱۱۴. ر. ک. به: مرتضی مطهری، آشنایی با علوم اسلامی، ج ۲، ص ۸۴.

نیازی نیست تا بر سفرهٔ اجنبی نشست[۱۱۵] و نیز می گوید: «هرمحیط دینی که در مورد تقوی و تامل و اخلاص، به پیروان خود تاکید فراوان کرده باشد، صلاحیت آن را دارد که روح تصوف در آن ظهور کند. بنابراین، تصوف مخصوص یک نژاد یا یک زبان یا یک ملت خاص نیست، بلکه آن، پدیده ای روحی است که به حدود مادی و نژاد، محدود نمی شود. پس تصوف اسلامی، از قرآن که مسلمان آیاتش را تلاوت می کند و در آن آیات تامل می نماید و به انجام واجباتش قیام می کند، سرچشمه گرفته نمو یافته و تطور پذیرفته است.[۱۱۶]

همچنین نیکلسون که از مستشرقان انگلیسی است و مطالعات گسترده ای در عرفان اسلامی دارد، از طرفداران این نظریه است. او می گوید:

در قرآن کریم آیاتی را می بینیم که می فرماید: « اللّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ »[سورهٔ نور، آیهٔ ۳۵] ،« هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ [سورهٔ حدید، آیهٔ ۳] ،« اللّهُ لاَ إِلَـهَ إِلاَّ هُوَ »[سورهٔ بقره، آیهٔ ۲۵۵]، « كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ »[سورهٔ الرحمن، آیهٔ ۲۶]، « وَنَفَخْتُ فِيهِ مِن رُّوحِي»[سورهٔ الحجر، آیهٔ ۲۹] ،« وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنسَانَ وَنَعْلَمُ مَا تُوَسْوِسُ بِهِ نَفْسُهُ وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ »[سورهٔ ق، آیهٔ ۱۶] و « فَأَيْنَمَا تُوَلُّواْ فَثَمَّ وَجْهُ اللّهِ»[سورهٔ بقره، آیهٔ ۱۱۵] ، « وَمَن لَّمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُوراً فَمَا لَهُ مِن نُّورٍ [سورهٔ نور، آیهٔ۴۰]». محققاً ریشهٔ تصوف دراین آیات است و برای صوفیان اولی، قرآن نه فقط کلمات خدا بود، بلکه وسیلهٔ تقرب به او نیز محسوب می شد. به وسیله عبادت و نیز تعمّق در قسمت های مختلف قرآن، مخصوصاً آیاتی که مربوط به عروج (معراج) است، متصوفه سعی می کنند حالت صوفیانه پیامبر را در خود ایجاد نمایند.[۱۱۷]

---

۱۱۵. تاریخ فلسفه در جهان اسلامی، ص ۲۴۴.

۱۱۶. همان.

۱۱۷. میراث اسلام، مجموعه ای ازمستشرقین درباره اسلام، ص ۸۴.

عرفان در سده های اوّلیهٔ هجری

ظاهراً واژهٔ صوفی در قرن دوم، در برخی از سرزمینهای اسلامی، بویژه در بین النهرین متداول شد. کسانی که در قرن دوم صوفی خوانده می شدند، تشکیلات اجتماعی و مکتب و نظام فکری و عرفانی خاصی نداشتند؛ به عبارت دیگر، تشکیلات خانقاهی و رابطهٔ مرید و مرادی و آداب و رسوم خاص صوفیانه، و همچنین نظام فکری و اعتقادی ای که جنبهٔ نظری تصوف را تشکیل می دهد، در قرن دوم و حتی در ربع اول قرن سوم پدید نیامده بود.[۱۱۸]

صوفیان نخستین کسانی بودند که توجه به زندگی دنیوی و تجمل پرستی را مغایر با حقیقت دینداری و خداپرستی می دانستند و آنچه برایشان اهمیت داشت، رستگاری در آخرت و بهره مندی از نعمتهای اخروی و بخصوص لقای خداوند در بهشت بود؛ اما از اواسط قرن سوم به بعد، صوفیان بتدریج تشکیلات اجتماعی پیدا کردند و رابطهٔ مرید و مرادی در میان آنها پدید آمد. بعضی از مشایخ نیز به نوشتن رساله و کتاب پرداختند و از این طریق مباحث نظری طریقت خود را شرح دادند و جنبه های نظری و آداب اجتماعی اهل تصوف را به مریدان آموزش دادند.

صوفیان، و به طورکلی کسانی که اهل سیر و سلوک بودند، کم و بیش در مناطق گوناگون پراکنده بودند. مهمترین مرکز آنها در نیمهٔ دوم قرن سوم، بغداد بود. مشایخ بنامی همچون ابوالقاسم جُنید بغدادی(متوفی ۲۹۷ یا ۲۹۸)، ابوالحسین نوری(متوفی ۲۹۵)، ابوسعید خرّاز (متوفی ۲۷۷)، و ابوبکر شبلی (متوفی ۳۳۴) در این شهر زندگی می کردند. برخی از آنها مریدانی داشتند و به تربیت و آموزش ایشان اهتمام می ورزیدند. معروفترین و

۱۱۸. تلبیس ابلیس، ابن جوزی، بیروت ۱۴۰۷/ ۱۹۸۷ .

متنفذترینِ آنها جُنید بود که بسیاری از صوفیان بعدی طریقهٔ خود را به او منسوب کرده اند؛ البته در مناطق دیگر، از جمله در شام و مصر و فارس و آذربایجان و خراسان ، نیز مشایخ دیگری بودند. در واقع ، تصوف در هر منطقه و بلکه در هر شهر، تابع خصوصیات اخلاقی و فکری و معنوی شیخ بزرگی بود که در آن شهر زندگی می کرد. ابوبکر کلاباذی (متوفی ۳۸۰) تاریخ صوفیان را برحسب مناطق و شهرهایی که صوفیان در آنها زندگی می کردند، ذکر کرده و وقتی به مناطق خراسان و جبال یا عراق عجم رسیده، بایزید بسطامی را از بسطام ، ابوحفص حدّاد را از نیشابور، احمدبن خضرویه را از بلخ، سهل بن عبداللّه تُستری را از شوشتر، یوسف بن حسین رازی را از ری، علی بن سهل بن ازهر را از اصفهان ، کَهْمَس بن علی را از همدان ، و علی بن حسین بن یزدانیار را از اُرمیّه (ارومیه) نام برده است[۱۱۹] (ص ۲۹).

در قرن اول و دوم هجری شخصیت هایی چون: ابوهاشم صوفی(کوفی)، شفیق بلخی، معروف کرخی، فضیل بن عیاض را نیز می توان نام برد.

نوری، ابوالحسین:

نوری، ابوالحسین، از عرفای خراسانی الاصل و از صوفیان مشهور بغداد در قرن سوم. احمدبن محمد بَغَوی هروی به ابن بَغَوی مشهور و به نوری ملقب بود. برخی کنیهٔ وی را ابوالحسن، ولی اغلب کنیه اش را ابوالحسین نوشته اند.[۱۲۰](هجویری، ص۲۰۰؛ نیز رجوع کنید به مجد، ص۲۸۴). در منابع متقدم تاریخ تولد او ذکر نشده است، اما برخی سال تولد وی را ۲۲۵ یا ۲۲۶ تخمین زده-اند(ماسینیون، ۱۹۷۵، ج۱، ص۱۲۰؛ د.اسلام، ذیل «نوری »).

---

۱۱۹. التّعرفِ لمذهب اهل التصوّف، ابوبکر محمدبن ابراهیم کلاباذی، دمشق ۱۴۰۷/ ۱۹۸۶.

۱۲۰ . هجویری، ص۲۰۰.

پدر نوری از اهالی بَغشور، شهری در خراسان بین هرات و مرو، بود و از آنجا به بغداد نقل مکان کرد و نوری در آنجا متولد شد و پرورش یافت.[۱۲۱] دربارهٔ وجه تسمیهٔ نوری سخنان بسیاری گفته¬اند، از جمله آنکه هنگام سخن گفتن در تاریکی، نوری از دهان او می‌تابید؛ از صومعهٔ محل عبادت وی، در شب نور ساطع می‌شد؛ با نور فراست خبر از باطن افراد می‌داد؛ حسن چهره¬اش سبب این نام بود (مستملی بخاری، ج۱، ص ۹۳، ۱۵۵؛ عطار، ص ۴۶۴)؛ از اهالی نور، شهری میان سمرقند و بخارا، بود(ابن ملقن،ص ۶۲؛ قس مجد، ص ۲۸۵-۲۸۶، که تمام این وجوه را رد کرده است). اما بنا بر این سخن نوری: «نوری درخشان در غیب دیدم و پیوسته در آن نظر می‌کردم تا وقتی که همه خود آن نور شدم» (عطار، ص۴۶۸)، احتمالاً رسیدن وی به نورانیت باطنی و درونی، وجه تسمیه نوری است.

ابوهاشم صوفی:

ابوهاشم عثمان کوفی، صوفی مشهور قرن دوم هجری قمری، و اولین کسی که در اسلام «صوفی» نامیده شد. پدرش «شریک کوفی» نام داشت. او اصلاً از کوفه بود ولی در شام زندگی می کرد. تاریخ دقیق تولد و وفات او به درستی مشخص نیست ولی تا اواسط خلافت «مهدی عباسی» در قید حیات بود. وی معاصر با ابراهیم ادهم و سفیان ثوری بود.

شقیق بلخی:

پسر ابراهیم، ابوعلی، از اکابر مشایخ خراسان (متوفی ۱۸۴ یا ۱۹۴ یا ۱۹۵) و نخستین کسی است که طریقت و اصول تصوف را در آن نواحی رواج داد. به گفتهٔ بعضی فیض حضور امام باقر(ع)را دریافته، بلکه به زعم بعضی به خدمت حضرت موسی بن جعفر علیه‌السلام رسیده و احادیثی نیز از آن حضرت روایت کرده است.

---

۱۲۱. نامهٔ دانشوران، ج۵، ص۲۲۲. و نفحات الانس جامی، ص ۷۸.

جامی در نفحات الانس می‌گوید: معروف، قدس سره، از طبقه اولی است و از قدمای مشایخ است. استاد سریّ سقطی و غیر اوست. کنیت او ابومحفوظ، نام پدرش فیروز و برخی گفته‌اند معروف بن علی کرخی، پدر وی مولی بوده و دربان امام علی بن موسی الرضا(ع) بوده است و گویند که بر دست وی مسلمان شده بود، روزی بار داده خلق را، ازدحام کردند از پای درآمد.[۱۲۲] (به نظر می رسد که بعضی فرقه های مختلف صوفی، برای اینکه خود را حق جلوه دهند، سعی می کنند سلسله سندی برای خود درست کنند و درستی این مطلب چندان برای اهل فن قابل تأیید نیست.)

فضیل عیاض:

فضیل بن عیاض حدود سالهای ۱۰۱ تا ۱۰۵ هجری متولد شده و در جوانی راهزن بوده و در راه بزرگ بین سرخس و ابیورد راهزنی می کرده است. شاید انتخاب کار راهزنی توسط وی یکی از راههای مبارزه آشکار با حکومت جبار امویان و کارگزاران مردم آزار آنان در ایران بوده است، چنانکه این امر در مبارزات ملی ایرانیان بر ضد بیگانگان به ویژه در قرنهای دوم تا چهارم هجری سابقه ممتد و چشم گیری دارد. عطار در تذکرةالاولیا، می نویسد که فضیل هنگام راهزنی نیز فروتن و خاکسار بود و جامه ای از پلاس بر تن، کلاهی پشمین بر سر و تسبیحی به گردن داشت. خود او در غارت شرکت نمی کرد و تنها اموال غارتی را بین راهزنان تقسیم می نمود و سهمی نیز برای خود برمی داشت. در عین حال فضیل مراقب بود که رفیقانش فرایض دینی را ادا کنند و او خود نیز با دقت این فرایض را انجام می داد.

۱۲۲. عبدالرحمن جامی، نفحات الانس، ص۳۸ و۳۹.

بعضی از عرفای بنام قرن سوم عبارتند از: بایزید بسطامی، بشر حافی، سریّ سقطی، ذوالنّون مصری، حارث محاسبی، جنید بغدادی، سهل تستری، حسین منصور حلاج، شبلی.

بایزید بسطامی:

بایزید بسطامی(طیفور بن عیسی) از اکابر عرفا و اصلا اهل بسطام است. می گویند اول کسی است که صریحا از فناء فی الله و بقاء بالله سخن گفته است. بایزید گفته است. « از بایزیدی خارج شدم مانند مار از پوست ». بایزید به اصطلاح شطحیاتی دارد که موجب تکفیرش شده است. خود عرفا او را از اصحاب « سکر » می نامند؛ یعنی در حال جذبه و بی خودی آن سخنان را می گفته است. بایزید در سال ۲۶۱ درگذشته است.

بِشر حافی:

بِشر حافی، اهل بغداد است و پدرانش اهل مرو بوده اند. از مشاهیر عرفاست. او نیز در ابتدا اهل فسق و فجور بوده و بعد توبه کرده است. علامه حلی در « منهاج الکرامه » داستانی نقل کرده است مبنی بر اینکه توبه او به دست حضرت موسی بن جعفر، علیه السلام، صورت گرفته است و چون در حالی تشرف به توبه پیدا کرد که « حافی پابرهنه » بود به بشر حافی معروف شد. بشر حافی در سال ۲۲۶ یا ۲۲۷ درگذشته است

سریّ سقطی:

سری سقطیاهل بغداد و از دوستان و همراهان بِشر حافی بوده، او را اهل شفقت به خلق خدا و دانسته اند.

ابن خلّکان در « وفیات الاعیان » نوشته است که سریّ گفت: سی سال است که از یک جملهٔ« الحمدلله » که بر زبانم جاری شد استغفار می کنم. گفتند: چگونه؟ گفت: شبی حریقی در بازار رخ داد، بیرون آمدم ببینم که به دکان من رسیده یا نه؟ به من گفته شد به دکان تو نرسیده است. گفتم: الحمدلله. یکمرتبه متنبه شدم که گیرم دکان من آسیبی ندیده

باشد، آیا نمی بایست من در اندیشهٔ مسلمین باشم؟! سعدی به همین داستان (با اندک تفاوت) اشاره می کند. آنجا که می گوید:

شبی دود خلق آتشی برفروخت — شنیدم که بغداد نیمی بسوخت

یکی شکر گفت اندر آن خاک و دود — که دکان ما را گزندی نبود

جهاندیده ای گفتش ای بوالهوس — تو را خود غم خویشتن بود و بس؟

پسندی که شهری بسوزد به نار — اگر خود سرایت بود بر کنار؟

(سعدی، بوستان باب اول در عدل و تدبیر و رای)

سری سقطی، شاگرد و مرید « معروف کرخی » و استاد و دایی جنید بغدادی است، وی در سال ۲۵۴ یا ۲۵۰ هـ.در نود و هشت سالگی درگذشته است.

حارث محاسبی:

حارث محاسبی: بصری الاصل، و از دوستان و مصاحبان جنید بوده است، بدان سبب او را « محاسبی » خوانده اند که به امر مراقبه و محاسبه اهتمام تام داشت. حارث در سال ۲۴۳ ه. درگذشته است .

جُنید:

جنید بغدادی: اصلاً اهل نهاوند است. عرفا و متصوفه او را « سید الطایفه» می خوانند. جنید عارفی معتدل به شمار می رود .برخی شطحیات که از دیگران شنیده شده از او شنیده نشده اشت. او حتی لباس اهل تصوف به تن نمی کرد و در زی علما و فقها بود. جنید خواهرزاده و مرید شاگرد سری سقطی و هم شاگرد حارث محاسبی بوده است. گویند در سال ۲۹۷ ه. در نود سالگی درگذشت.

ذوالنون:

ذوالنون مصری: وی اهل مصر است. در فقه شاگرد « **مالک بن انس** » فقیه معروف بوده است. **جامی** او را رئیس صوفیان خوانده است. هم او اول کسی است که رمز به کار برد و مسائل عرفانی را با اصطلاحات رمزی بیان کرد که فقط کسانی که واردند بفهمند و ناواردها چیزی نفهمند. این روش تدریجا معمول شد، معانی عرفانی به صورت غزل و با تعبیرات سمبولیک بیان شد .برخی معتقدند که بسیاری از تعلیمات فلسفه نو افلاطونی به وسیلهٔ **ذوالنون** وارد عرفان و تصوف شد(تاریخ تصوف در اسلام ص ۵۵) ذوالنون در فاصله سالهای ۲۴۰ - ۲۵۰ درگذشته است.

تُستری:

سهل بن عبدالله تستری: از اکابر عرفا و صوفیه و اصلا اهل شوشتر است .فرقه ای از عرفا که اصل را بر مجاهدهٔ نفس می دانند به نام او « سهلی» خوانده میشوند. در مکه معظمه با **ذوالنون مصری** ملاقات داشته است. وی در سال 283یا ۲۹۳ درگذشته است.[۱۲۳]

حلاج:

حسین بن منصور حلاج: اصلا اهل بیضاء، از توابع شیراز است. ولادت او در آن سامان به احتمال در سال ۲۴۴ هجری اتفاق افتاده؛ ولی در عراق رشد و نما یافته است. **حلاج** از جنجالی ترین عرفای دوره اسلامی است. شطحیات فراوان گفته است. به کفر و ارتداد و ادعای خدایی متهم شد، فقها تکفیرش کردند و در زمان **مقتدر عباسی** به دار آویخته شد. خود عرفا او را به افشای اسرار متهم می کنند. **حافظ** می گوید:

گفت آن یار کزو گشت سردار بلند   جرمش آن بود که اسرار هویدا می کرد

---

۱۲۳. طبقات الصوفیه، ابوعبدالرحمن سلمی، ص ۲۰۶.

حلاج را در عقیده و سلوک باید صوفی به شمار آورد و نمی‌توان به او مذهب و دین خاصی نسبت داد، چنان که خود گفته است: «هیچ مذهبی نگرفته‌ام و آنچه دشوارتر است بر نفس، اختیار کرده‌ام»[۱۲۴]. نیز وقتی از او پرسیدند چه مذهبی داری؟ پاسخ داد: «مذهب خدا»[۱۲۵].

بعضی او را مردی شعبده باز می دانند؛ ولی عرفا او را تبرئه می کنند و می گویند سخنان او و بایزید که بوی کفر می دهد، در حال سکر و بیخودی بوده است. در سال ۲۷۰ هجری به سن بیست و شش برای انجام فریضه حج نخستین بار به مکه رفت و در آنجا کلماتی می گفت که وجد انگیز بود و حالی داشت. کتابهایی به او نسبت داده اند؛ از جمله: "طاسین الازل و الجوهر الاکبر"، "طواسین"، "الهیاکل"، "الکبریت الاحمر"، "نورالاصل"، "جسم الاکبر"، "جسم الاصغر"، و "بستان المعرفة"؛ علاوه بر این دیوان اشعاری منسوب به حلاج، به زبان عربی باقی مانده که در اروپا و ایران به چاپ رسیده است. از شطحیات او می توان به «اناالحق» اشاره کرد. عرفا از او به عنوان « شهید » یاد می کنند. حلاج در سال ۳۰۶ یا ۳۰۹ به دار آویخته شد.

شِبلی:

شِبلی، کنیه‌اش ابوبکر، ملقب به تاج‌الصوفیه، عارف و فقیه و شاعر قرن سوم و چهارم. در بارهٔ نام او و پدرش اختلاف هست؛ او را دُلَف بن جَحْدَر، دلف‌بن جعفر و

---

۱۲٤. کتاب اخبار حلاج، ص ۱۹؛ عطار، ۱۳۷۸ ش، ص ۵۸۶.

۱۲٥. رجوع کنید به جامی، ۱۳۸۳ش، ص ۱۵۹.

جعفربن یونس خوانده‌اند.[۱۲۶] ولی بر سنگ قبرش جعفربن یونس نوشته شده است.[۱۲۷] شبلی در ۲۴۷ در سامرا یا بغداد به دنیا آمد و تا پایان عمر در بغداد زیست.[۱۲۸]

شبلی با شطحیات خود بخشی از سخنان و آموزه‌های حلاج را نشر داده است. افزون بر آن شبلی خود به وحدت عقیدهٔ خویش با حلاج اشاره کرده و جنون خویش را مایه نجات خود و عقل حلاج را سبب هلاک او تلقی کرده است؛[۱۲۹] اما بنابر گزارشی دیگر، شبلی، حلاج را انکار کرد و او را مستوجب زجر خواند و گویا همین انکار بعدها به شوریدگی شبلی افزود.[۱۳۰] شبلی در ۸۷ سالگی درگذشت و در آرامگاه خیزران در بغداد به خاک سپرده شد. سال وفات وی را ۳۳۴ یا ۳۳۵ هـ. دانسته‌اند.[۱۳۱]

---

۱۲۶. سلمی، مجموعه آثار ابوعبدالرحمن سلمی، ج ۲، گردآوری نصرالله پورجوادی، نشر دانشگاهی، ۱۳۷۲ش. ص ۳۳۷.

۱۲۷. طبقات الصوفیه، انصاری، تحقیق محمد سرور مولائی، نشر توس، تهران، ۱۳۶۲، ص ۴۴۸.

۱۲۸. سلمی، مجموعه آثار ابوعبدالرحمن، ج. ۲، ص ۳۳۷_۳۳۸.

۱۲۹ . طبقات الصوفیه، همان، ص ۳۸۱.

۱۳۰ . زرین کوب، جستجو در تصوف ایران، امیرکبیر، تهران ۱۳۵۷، ص ۱۵۱، ۱۵۶.

۱۳۱ . سلمی، مجموعه آثار ابوعبدالرحمن ، ج ۲، ص ۳۳۸.

عرفان و تصوف، در سده های چهارم و پنجم

سده های چهارم و پنجم را می توان دوران تثبیت علمی و عملی تصوف اسلامی به شمار آورد؛ عواملی چند در ایجاد این ثبات موثر بودند که از میانشان دو عامل نقش مهمتری داشتند: یکی خانقاه‌ها و حلقه‌های مرادی و مریدی و دیگر تألیفات عرفانی. گسترش خانقاه ها و افزایش تألیفات عرفانی، بویژه در قرن پنجم، حدود تعالیم و آداب و رسوم هر یک از مشرب های عرفانی را به خوبی مشخص کرد و با حفظ ارکان و اصول آن ها این مشرب‌ها را به نسل بعد منتقل ساخت.

احداث خانقاه در این قرن رسمی عام بود و خانقاه به مکانی اطلاق می شد که صوفیان با برنامه های مشخص و منظمی در آن گرد می آمدند و با رعایت آداب و رسوم به ذکر، تفکر و تعلّم می پرداختند. «زاویه»، «دویره» و «رباط» از دیگر نام هایی بود که به خانقاه اطلاق می شد. (نیکلسون، رینولد آلن، پیدایش و سیر تصوف، محمد باقر معین، انتشارات توس، تهران، ۱۳۵۷ ش.)

در این قرن، آثار عرفانی نیز رونق بیشتری یافت و مولفان زیادی ظهور کردند و آثار متنوعی پدید آوردند(به خصوص شعر و شاعری). مهمترین تحول در سیر تألیفات عرفانی در این زمان کاربرد زبان فارسی در عرصه تألیف متون عرفانی بود. پیش از این روزگار، آثار عرفانی به زبان عربی نوشته می شد و منابع مهم و عمده عرفانی به زبان عربی بود؛ اما از این قرن به بعد زبان فارسی نیز برای تألیف متون عرفانی به کار گرفته شد و آثار ارزشمندی پدید آمد که از جمله می توان به *شرح تعرف* مستملی بخاری، *کشف المحجوب* هجویری، آثار خواجه عبدالله انصاری و ... اشاره کرد که نقش عمده ای در گسترش تصوف به ویژه در میان عامهٔ مردم داشت.

از طرف دیگر، در قرن پنجم، مجادلات مذهبی به اوج خود رسید و پیروان مذاهب مختلف فقهی و کلامی به جدال با دیگران می پرداختند و برای ترویج اعتقاد خود از ابزار

های سیاسی، اقتصادی و حتی علمی و فرهنگی سود می بردند. عده زیادی از مشایخ صوفی مسلک- خواسته یا ناخواسته- از این اختلافات تأثیر پذیرفتند و تمایلات و گرایش های خاص خود را بروز و ظهور می دادند. آنها علاوه بر آن که صوفی و عارف نامیده می شدند، بعضی از آنها عالم به علوم دین نیز به شمار می آمدند و معمولاً در فقه، حدیث، تفسیر و کلام تبحر داشتند.

از مشایخ بزرگ و مشهوری که در بین سال های این قرن می زیستند و وفات یافتند، می توان به کسانی چون ابوسعید ابوالخیر، ابوالحسن هجویری، خواجه عبدالله انصاری و ... اشاره کرد.

عارفان سده های چهارم و پنجم

ابوبکر شبلی، ابوعلی رودباری، ابونصر سراج طوسی، ابوعبدالله رودباری، ابوطالب مکّی، ابوالحسن خرقانی، ابوسعید ابی الخیر، خواجه عبدالله انصاری،ابو الحسن علی بن عثمان هجویری، ابوالقاسم عبد الکریم قشیری و... .

ابوالحسن خرقانی:

شیخ ابوالحسن علی بن‌جعفر خرقانی« یا علی بن احمد » عارف بزرگ قرن چهارم و پنجم هجری از چهره‌های درخشان عرفان ایرانی است که در آزاداندیشی و مردم‌گرایی جهانی و وسعت نظر انسانی و تفکر والای عرفانی ممتاز و کم‌نظیر است. . وی در سال ۳۵۱ یا ۳۵۲ هجری در قصبهٔ خرقان قومس، از توابع بَسطام متولد شده و در روز سه‌شنبه دهم محرم(عاشورا) سال ۴۲۵ هجری، در هفتاد و سه سالگی در همان قصبهٔ خرقان جهان را بدرود گفته است.

نورالعلوم، شامل ذکر مبانی عرفانی و روایاتی است که با نام شیخ ابوالحسن خرقانی بستگی دارد و نمونه‌هایی از سخنان اوست که بوسیلهٔ یکی از شاگردان و پیروان شیخ در ده باب تدوین شده است.

سُلَمی:

ابو عبدالرحمن سلمی نیشابوری، ازمشاهیر عارفان ایران در اواخر قرن چهارم و اوایل قرن پنجم هجری است. ولادت وی در۳۲۵ هجری در شهر نیشابور اتفاق افتاده است. خاندان او نزدیک سیصد سال یا بیشتر در نیشابور ساکن بوده و همه تربیت اشراقی داشته اند. آثار این عارف بزرگ عبارتند از: کتاب *طبقات صوفیه* که بر اساس آن کتاب(طبقات) خواجه عبدالله انصاری ترتیب یافته و« جامی » با اطناب وتفصیل واضافه کردن حالات بزرگان صوفیه تا زمان خود،« نفحات الانس» را به قید کتابت آورده است. دیگر، کتاب

تاریخ اهل صُفّه وکتاب *جوامع آداب صوفیه* وکتاب *حقایق التفسیر* در تفسیر قرآن، *کتاب الزهد*، وکتاب *درجات المعاملات*، و حدود بیست مجلد کتاب ورسالهٔ دیگر.

ابوسعید ابی الخیر:

ابو سعید فضل الله بن احمد میهنی، معروف به ابو سعید ابوالخیر، از مشهورترین عارفان قرن پنجم هجری است. وی روز یکشنبه اول محرم سال ۳۵۷ هجری قمری در میهنه دیده به جهان گشود و بعد از حدود هشتاد و سه سال زندگی در روز پنج شنبه چهارم شعبان ۴۴۰ هجری قمری در همان جا از دنیا رفت.(مهینی، محمد بن منور، اسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید، انتشارات آگاه، تهران، ۱۳۶۷ ش.)

جامع ترین کتابی که اقوال، احوال و حکایات او را گرد آورده، کتابی است به نام *اسرار التوحید فی مقامات **شیخ ابو سعید***. این کتاب را احمد بن منور، از نوادگان آن عارف مشهور تألیف کرده که تا کنون بارها به چاپ رسیده است.

ابوالحسن هجویری:

علی بن عثمان بن ابی علی جلابی هجویری غزنوی از عارفان قرن پنجم هجری است که احتمالاً در سال ۴۶۵ هجری قمری از دنیا رفته است. در منابع هم عصر و بعد از او اطلاع زیادی درباره زندگی و احوالش موجود نیست. معتبر ترین منبع برای آشنایی با احوال هجویری، تألیف مهم و با ارزش او یعنی *کشف المحجوب* است.

خواجه عبد الله انصاری:

شیخ الاسلام ابو اسماعیل عبد الله بن محمد الانصاری هروی. نسب او به ابو ایوب انصاری، صحابی پیامبر(صلی‌الله‌علیه‌وآله) می رسد.[۱۳۲]

خواجه عبدالله در سال ۳۹۶ هجری قمری در هرات متولد شد. از همان کودکی طبعی

---

۱۳۲. طبقات الصوفیه، ۱۳۶۲ ش. ص. ۲۸۳.

روان و زبانی گویا داشت و شعر می سرود. ذهن وقّادش به او امکان بخشید تا در جوانی علاوه بر علوم ادبی و حفظ اشعار فراوان عربی به تحصیل در علوم دینی نیز بپردازد. در مدتی کوتاه، بر لغت، ادب، تاریخ، حدیث، فقه و تفسیر احاطه پیدا کرد. خواجه عبدالله بیشتر عمر خود را در هرات به سر برد و کمتر از این شهر خارج شد. او دو بار به نیشابور رفت، یکی در سال ۴۱۷ و دیگر در سال ۴۲۳ هجری قمری. بار اول برای تکمیل اندوخته های علمی خود و استماع حدیث و دیدار مشایخ به نیشابور رفت و بار دوم در سال ۴۲۳ هجری قمری برای زیارت حج از هرات خارج شد و از نیشابور و بغداد نیز دیدن کرد.[۱۳۳]
از جمله آثار او می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

انوارالتحقیق، پردهٔ حجاب حقیقت ایمان، شکر و سکر، صد پند، صد میدان، طبقات الصوفیه، الکشف عن منازل السائرین، گنجنامه، مجموعه رسائل که در بردارنده این رسالات است: رساله دل و جان، رساله واردات، کنز السالکین، رساله قلندر نامه، رساله هفت حصار، رساله محبت نامه، رساله مقولات و الهی نامه، مقالات، مقامات، مناجات نامه.

طبقات الصوفیه از مهمترین آثار اوست که در تاریخ تصوف اهمیت زیادی داشته و بر اساس املاء طبقات الصوفیه ابو عبدالرحمن سلمی تدوین گردیده است.

---

۱۳۳. ذهبی، شمس الدین محمد، سیر اعلام النبلاء، انتشارات موسسه الرساله، بی جا، ۱۴۱۳ ق، ج۱۸، ص ۵۰۳.

عرفان در سدهٔ ششم

در سدهٔ ششم هجری، تصوف و عرفان به شدت در شعر فارسی رخنه کرد، و اثر آشکار آن را از آغاز این سده، در اشعار فارسی می‌بینیم. نخستین کسی که به ایجاد منظومه‌های بزرگ عرفانی توجه کرده سنایی است.

منظومه‌های حدیقةالحقیقة و طریق التحقیق، دو اثر معروف او در تصوف و عرفان است و علاوه بر این بسیاری از قصاید او در دورهٔ دوم شاعری وی، به موضوع اخیر اختصاص داده شده است.

شاعر بزرگی که بعد از سنایی، در سدهٔ ششم و آغاز سدهٔ هفتم همه آثار خود را به بیان مسائل عرفانی تخصیص داده، فریدالدین عطار(متوفی به سال ۶۱۴ یا ۶۲۷) است که علاوه بر دیوان قصاید و غزلها، منظومه‌های مهمی مانند منطق الطیر و اسرارنامه و مصیبت نامه و الهی نامه و غیره ازو به یادگار مانده است.

با ظهور سنایی و عطار در سدهٔ ششم شعر عرفانی کمال رسید و در حقیقت، مقدمهٔ ظهور کسانی چون مولوی، و وجود یافتن مثنوی او یعنی بزرگترین شاهکار آثار عرفانی فارسی بوده است. ورود مسائل عرفانی در شعر باعث شد که اولاً تنوعی خاص در شعر فارسی به وجود آید و چاشنی تازه‌ای به آن داده شود و ثانیاً اختصاص شاعران را به دربار تا درجه ای از میان ببرد و شعرایی پدید آورد که خارج از دربارهای سلاطین به ایجاد شاهکارهای ادبی خود قیام کنند.

در سدهٔ ششم چند تحول و تغییر دیگر در تصوّف و عرفان راه یافت؛ یکی تدوین و توجیه حکمت اشراق به وسیلهٔ شیخ شهاب الدین سهروردی بود. از خصوصیات دیگر تصوف سدهٔ ششم، تعصّب و دور بودن از آزادی اندیشه و اظهار رأی و آزادی بیان است که دورشدن از مذهب و اصول آن را ناروا می دانستند و اجازه نمی دادند.

در قرن ششم با آنکه صوفیه با فلسفه و استدلال و چون و چرای فلسفی مخالف بودند، بر اثر جدالها و مناظرات علمی و نزاعهای فرقه ها، اندک اندک به فکر استدلالی کردن آراء و نظریات خود برآمدند تا اینکه این تغییر و تحول در قرن هفتم به وسیلهٔ ابن عربی کامل شد. در قرن ششم اختلافات بین فرقه ها و مذاهب، و از جمله اختلافات میان شیعهٔ و بعضی از گروههای اهل سنت بالا گرفت و به جدال و نزاع کشید تا جایی که در ردّ یکدیگر کتاب و رساله نوشته و در مجالس می خوانده اند. نکتهٔ دیگر در بارهٔ تصوف قرن ششم آن است که بعضی از فقهای کرامّی و شیعه و دیگر متشرعان بطور کلّی صوفیه را انکار می کردند و با تصوّف نیز مخالف بودند مخالفتی که از قرن پنجم آغاز شده و در این قرن جدّی تر شد.

ابوالفرج ابن الجوزی(۵۱۱ – ۵۹۷ هـ ق.) کتابی بنام «تلبیس ابلیس» در اعتراض به صوفیه نوشت.

از عارفان مطرح در این سده، می توان از کسانی چون: عین القضات همدانی، سنایی غزنوی، احمد جامی، معروف به ژنده پیل، عبدالقادر گیلانی، روزبهان بقلی شیرازی و ... نام برد.

عارفان سدهٔ ششم

عین القضات:

ابوالمعالی، عبدالله پسر محمد میانجی همدانی است. او حدود سال ۴۹۲ هجری به دنیا آمد، نوجوانی خود را در خراسان، نزد فیلسوف و دانشمند بزرگ، عمر خیام نیشابوری و استادانی چون محمد حِمَویه گذرانید و آموزش دید. اگر چه در زمان حیات ابوحامد غزالی(فوت ۵۰۵ هجری قمری) به دنیا آمد، هرگز توفیق دیدار او را نیافت، احمد غزالی ازعارفان بزرگ و از معاصران و معاشران عین القضات، او را قرة العین(نور دیده) نام نهاد. عین‌القضات، در ۲۴ سالگی، مشهورترین کتاب فلسفی خویش« زبدة الحقایق»(زبده) و به احتمال زیاد، تمهیدات را به نگارش در آورد. سرانجام در سی وسه سالگی در « شب هفتم جمادی الآخر سال ۵۲۵ هجری»، به کشتن او فتوا دادند. آثار او عبارتند از: یزدان شناخت، تمهیدات، مجموعه نامه ها، زبده الحقایق، رسالهٔ شکوی الغریب.[۱۳۴]

شیخ احمد جام:

احمد بن ابی الحسن نامقی جامی، معروف به شیخ احمد جام و ملقّب به ژنده پیل (زنده فیل) در سال ۴۴۰ هجری در روستای نامق(نامک) از توابع ترشیز(کاشمر کنونی) در خراسان زاده شد. وی در سال ۵۳۶ ه.ق . در ۹۶ سالگی، پس از بازگشت از سفر حج، در خانقاه خود، نزدیک دروازهٔ معدآباد دیده از جهان فرو بست و به فاصلهٔ کمی از خانقاهش به خاک سپرده شد که بعدها آرامگاه شیخ، به تربت جام معروف شد. نوشته اند که بخشی از روزگار جوانی شیخ صرف عشرت و باده نوشی شد؛ اما ناگاه در ۲۲ سالگی جذبه ای روحانی او را در ربود و به مدد بخشایش الهی، توبه کرد و به قصد ریاضت و مجاهدت ۱۸

---

۱۳٤. گزیدهٔ احوال و آثار عین القضات همدانی، محمدکاظم کهدویی، یدالله شکیبافر، خانهٔ کتاب یزد، ۱۳۷۲، مقدمه.

سال در کوههای" نامق" و "بزد" عزلت گزید و خلوت خویش را با مطالعه و تفحّص در اخبار و احوال و روایات و مقامات مشایخ آراست؛ سپس در چهل سالگی برای ارشاد و دستگیری از مردم به میان آنان بازگشت. از آثار اوست:

سراج‌السائرین، رسالۀ سمرقندیه، مفتاح‌النجات، روضۀالمذنبین و جنۀالمشتاقین، کنوزالحکمه، بحار الحقیقۀ، انس‌التائبین، دیوان شعر احمد جام.[۱۳۵]

سنایی:

ابوالمجد مجدود بن آدم سنایی غزنوی در سال ۴۵۹ در شهر غزنین پا به عرصۀ هستی نهاد، و در سال۵۲۹ در همان جا در گذشت . او در آغاز جوانی، شاعری درباری و مداح مسعود بن ابراهیم غزنوی و بهرام شاه بن مسعود بود. ولی بعد از سفر به خراسان و اقامت چند ساله در این شهر و نشست و برخاست با مشایخ تصوف، در منش، دیدگاه و سمت‌گیری اجتماعی وی دگرگونی ژرفی پدید آمد. از دربار برید و به دادخواهی مردم برخاست، بر شریعت مداران و زاهدان ریایی شوریده و به عرفان عاشقانه روی آورد.

در واقع سنایی اولین شاعر ایرانی پس از اسلام بشمار می‌رود که حقایق عرفانی و معانی تصوف را در قالب شعر ارائه کرده است.او درسرودن مثنوی، غزل و قصیده توانایی فوق العاده‌ای داشت.

سنایی در عصر خودش یک شاعر نوگرا بود. بیشتر پژوهنده‌گان او را پایه گذار شعر عرفانی می دانند. کاری که او آغاز کرد، با عطار نیشابوری تداوم یافت و در شعر جلال الدین محمد بلخی به اوج خود رسید.

---

۱۳۵. روضة الریاحین، بوزجانی، درویش علی(۱۳۴۵) به کوشش حشمت مؤیّد، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب. ص.۵۲ به بعد.

آثار سنایی عبارتند از : حدیقه الحقیقه و شریعه الطریقه، سیر العباد الی المعاد، دیوان قصاید و غزلیات، عقل نامه، طریق التحقیق، تحریمه‌القلم، مکاتیب سنایی، کارنامه بلخ، عشق نامه، سنایی آباد.

عبدالقادر گیلانی:

عارف، صوفی، محدث، و شاعر ایرانی قرن پنجم و ششم قمری. مؤسّس سلسلهٔ تصوف قادریه، در رمضان سال ۴۷۰ هجری به دنیا آمد و در شب هشتم ربیع الاول سال ۵۶۱ هجری آخرین لحظات را در این دنیای فانی گذراند. مشهورترین اثر او، کتاب «جلاءُ الخاطر» است.

روزبهان بقلی:

روزبهان بقلی فسایی شیرازی، معروف به شیخ شطّاح در سال ۵۲۲ ه.ق در شهر فسا از ناحیهٔ فارس، در خانواده ای که از طایفهٔ دیالمه بودند، تولد یافت و به گفتهٔ خودش، در میان نادانان، گمراهان و میخوارگان پرورش یافت (ابراهیم بن روزبهان ثانی، ص ۱۲؛ عبداللطیف بن روزبهان ثانی، ص ۱۶۷)؛ روزبهان از فسا به شیراز رفت و در رباط ابومحمد الجوزک اقامت کرد. پس از چندی رباط خویش را در باب الخداش بن منصور، بنا کرد و در آنجا مسکن گزید. مدت هفت سال نیز در کوه بموی شیراز مشغول ذکر و عبادت و دریافت بود. در همین کوه است که چنان جذبه و شوری بر وی وارد می شود که می گوید: « ای کوه ! چه انوار تجلی که بر تو یافته ام ». شیخ تا سال ۵۷۰ ه.ق در شیراز ساکن بود، آن گاه به فسا رفت و در آنجا کتاب منطق الاسرار ببیان الانوار را تألیف کرد. شیخ از شیراز مسافرت هایی نیز به کرمان، حجاز، شام و مصر داشته است. در اسکندریه به همراه ابونجیب عمر سهروردی (۵۶۳-۴۹۰ ه.ق) در محضر صدرالدین سلفی (۴۷۸ ۵۷۶- ه.ق) کتاب صحیح بخاری را استماع کرده است.

شیخ روزبهان، پس از سالها سفر، سرانجام به شیراز بازگشت و بقیهٔ عمر خود را به تدریس و تربیت مریدان و نوشتن کتاب گذرانید. وفات وی در شیراز، به سال ۶۰۶ ه.ق. اتفاق افتاد.[۱۳۶]

۱۳۶. روزبهان نامه، چاپ محمدتقی دانش پژوه، تهران ۱۳۴۷ ش. مقدمه.

اوضاع تصوّف و عرفان در سدهٔ هفتم و هشتم

حملهٔ مغول و بلاهایی که در اوایل این سده، بر سر مسلمانان آمد، بر غالب زمینه های علمی و فرهنگی و اجتماعی و بویژه در زمینهٔ عرفان و تصوف نیز... تأثیر گذاشت:

مراکز علمی بحث و تحقیق و مناظره های علمی تقریباً تعطیل شد و علما و صوفیان و عارفان پراکنده شدند.

اجتماع مردم وحشت زده و مصیبت دیده در خانقاهها و زوایا، موجب گسترش صوفیه و نیز حفظ آداب و رسوم خانقاهی شد.

درویشی و صوفیگری منفی، یعنی انزوا و گوشه گیری و انقطاع کلی از دنیا، نمود بیشتری یافت.

تفکر جبری در میان مردم و حتی دانشمندان عصر پیدا شد که همین یکی از علل مهم شکست مسمانان و مایهٔ بدبختی بیشتر آنان گردید.

عرفان و تصوّف به صورت علمی درآمد که از آن می توان با نام علم عرفان، عرفان نظری یا تصوّف فلسفی نام برد که در جای خود، نکته ای مثبت و قابل توجه است. بنیانگذار عرفان علمی را باید محیی الدین ابن عربی دانست. او وحدت وجود را اساس مکتب خود قرار داد و عرفان و حکمت اشراق را تلفیق کرد و با به تحریر درآوردن کتابهایی چون «فصوص الحکم» و « فتوحات المکیه» مطالب فلسفهٔ الهی را به شکل عرفانی مطرح کرد.

شعر عرفانی نیز که به طور گسترده با سنایی غزنوی آغاز شده بود، در اواخر قرن ششم و اوایل قرن هفتم با **عطار** و در قرن هفتم با بزرگانی چون **سعدی** و **مولوی** به اوج رسید.

در گیرودار حملهٔ مغول گروهی از مشایخ بزرگ که حاضر به ترک مکان و یا مرکز تعلیمی خود نشدند؛ مانند **نجم‌الدّین کُبری** و **فُریدالدّین عطّار** و نظایر آنان به قتل رسیدند و یا در همان اوایل درگذشتند؛ ولی برخی دیگر توانستند خود را از معرکه نجات دهند و به

پناهگاه‌های فرهنگی جدید مانند آسیای صغیر و شام و فارس و کرمان و بلاد سند و هند و نظایر این نواحی بروند و بساط ارشاد در ناحیت‌های جدید بگستراند. همین امر و همچنین بازماندن دسته‌هایی از مشایخ و عارفان در شهرها و ناحیه‌هایی که از قتل عام رسته بودند، وسیلهٔ خوبی برای حفظ سنت‌های خانقاهی و نگاهبانی مبانی تصوف و ترویج آن در میان آیندگان بوده است.

وجود خانقاه‌های متعدد و رشد صوفی‌گری در این دوره، یکی از عوامل مهم در گسترش تشیع در این دوره، بود.

با رواج منصب شیخ الشیوخی در مناصب دولتی و رواج دادن خانقاه ها به عنوان مراکز مهم اجتماعی برای تکمیل، و تهذیب مرید و نقش مرشد برای دستگیری و هدایت طالبان و ارشاد مبتدیان، راه ورود عموم به خانقاه ها باز شد و به دنبال آن امرا و سلاطین هم راه به خانقاه ها را پیدا کردند. و حتی عده ای از مغولان، جذب صوفیان شدند و به خانقاه ها روی خوش نشان دادند و توجهی ویژه کردند.

با وجودی که بیشتر کتابها از بین رفته بود، در این دوره بزرگان علم و عرفان سعی کردند، کارهای علمی انجام یافته و کتبی را که در قرون گذشته نگاشته شده بود، به صورت تلخیص درآورند و به شکل کتب درسی مدون کنند.

در عرفان قرن هفتم، افزون بر وجود شور و حال و هیجان و مستی، نوعی آمیختگی با فلسفه نیز دیده می شود که این آمیختگی، تنها برای توجیه و تعلیل دیدگاه های صوفیانه به وجود آمده بود. در قرن ششم، فردی مانند عین القضات، برای نخستین بار به چنین کاری دست زد. در قرن هفتم این کار عمومیت یافت و افرادی چون شیخ نجم الدین کبری (م ۶۱۸ هـ.ق) آثاری در این زمینه نگاشتند.

از ویژگیهای مهم عرفان و تصوف در قرن هفتم و اوایل قرن هشتم، ارتباط متقابل تشیع و تصوف است. از میان سلسله های متصوفه باید از سلسلهٔ شیخیهٔ جوریه نام برد که

از پیروان شیخ خلیفه(م ۷۲۶ هـ .ق) بودند و در نهضت سربداران نقش داشتند. دسته ای نیز پیرو قوام الدین عبدالله مرعشی مازندرانی(م حدود ۷۸۱ هـ .ق) بودند که نسبت آنان به علی بن الحسین(ع) می رسید. اقطاب شیخ صفی الدین اردبیلی (م ۷۳۵ هـ .ق) و برخی از شاگردان شیخ زاهد گیلانی (م ۷۰۰ هـ .ق) که در آذربایجان نفوذ فراوانی داشتند، از دسته های متصوفه شیعه به شمار می آمدند.

از جمله مشایخ معروف در این سلسله ها، شاه قاسم انوار، شاعر معروف است. وی در سال ۷۵۷ هـ . ق در سراب تبریز متولد شد و در سال ۸۳۷ هـ . ق در جام درگذشت. وی به شیخ صفی الدین ارادت داشت و به دستور او در گیلان، قزوین، خراسان و چندی نیز در مکتب هرات به تبلیغ پرداخت.

عارفان سدهٔ هفتم

از مشهورترین عارفان و صوفیان سدهٔ هفتم، از این افراد می توان نام برد:

نجم الدین کبری، عطار نیشابوری، شهاب الدین سهروردی، محیی الدین عربی، فخرالدین عراقی، جلال الدین محمد مولوی.

نجم الدین کبری:

از مشاهیر و اکابر عرفاست. بسیاری از سلسله ها به او منتهی می شود. شاگردان و دست پروردگان زیادی داشته است. از آن جمله است بهاء الدین وَلَد پدر مولانا. در خوارزم می زیست. زمانش مقارن است با حملهٔ مغول.

حمدالله مستوفی گوید: او را ولی تراش گفته اند در مدت عمر دوازده کس را به مریدی قبول کرد؛ اما همه مشایخ کباراند؛ چون شیخ مجدالدین بغدادی و نجم الدین رازی و شیخ سعدالدین محمد حَمَوی و رضی الدین علی لالا و مولانا بهاء ولد و امثال ایشان.[۱۳۷] و قاضی نورالله شوشتری این امر را یکی از دلایل تشیّع او به حساب آورده است؛ از جمله مریدان و تربیت یافتگان مشهور شیخ نجم الدین کبری عبارتند از:

۱ـ مجدالدین بغدادی مقتول بسال ۶۰۷یا۶۱۶هـ ق ۲- شیخ سعدالدین محمد حَمَوی، متوفی ۶۵۰ هـ ق. ۳- شیخ سیف الدین باخرزی، متوفی ۶۵۸ هـ ق. ۴- شیخ عین الزمان جمال الدین گیلی، متوفی ۶۵۱هـ.ق. ۵- شیخ باباکمال خَندی. ۶- شیخ نجم الدین رازی معروف به «دایه»، مؤلّف مرصاد العباد، متوفی ۶۴۵ هـ ق. ۷- شیخ بهاءالدین محمد معروف به بهاءِ ولد، پدر مولانا جلال الدین مولوی، متوفی ۶۲۸ هـ ق. ۸- شیخ فریدالدین

---

۱۳۷. تاریخ گزیده، ص. ۶۶۹.

عطارنیشابوری، مقتول ۶۱۴ یا ۶۲۸ هـ ق. ۹- شیخ رضی الدین لالای غزنوی، متوفی ۶۴۲ هـ ق. ۱۰ـ شیخ بهاءالدین زکریا مولتانی، متوفی ۶۴۱هـ ق.

عطار:

شیخ فریدالدین عطار از اکابر درجه ی اول عرفاست. در نثر و نظم تألیف دارد.

عطار شاگرد و مرید شیخ مجدالدین بغدادی از مریدان و شاگردان شیخ نجم الدین کبری بوده است. عطار مقارن فتنهٔ مغول درگذشت و به قولی به دست مغولان در حدود سالهای ۶۲۶–۶۱۸- هجری کشته شد.

تذکرة الاولیای او که در شرح حال عرفا و متصوفه است و از امام صادق (ع) آغاز، و به امام باقر (ع) ختم می کند، از جمله مآخذ و مدارک محسوب می شود و شرق شناسان اهمیت فراوان به آن می دهند. همچنین کتاب منطق الطیر او یک شاهکار عرفانی است.

مولوی دربارهٔ او و سنایی گفته است:

عطار روح بود و سنایی دو چشم او ما از پی سنایی و عطار می رویم

محمود شبستری در گلشن راز می گوید:

مرا از شاعری، خود عار ناید که در صد قرن چون عطار ناید

سهروردی:

شیخ شهاب الدین سهروردی، صاحب کتاب معروف *عوارف المعارف* که از متون خوب عرفان و تصوف است. گویند هر سال به زیارت مکه و مدینه می رفت. با عبدالقادر گیلانی ملاقات و مصاحبت داشته است.

سعدی شیرازی و کمال الدین اسماعیل شاعر معروف از مریدان او بوده اند. این سهروردی غیر از شیخ شهاب الدین سهروردی فیلسوف مقتول معروف به «شیخ اشراق»

است که در حدود سالهای ۵۸۱- ۵۹۰ در حلب به قتل رسید. سهروردی عارف در حدود سال ۶۳۲ درگذشته است.

ابن عربی:

محیی الدین ابن عربی، در اندلس تولد یافته، اما ظاهراً بیشتر عمر خود را در مکه و سوریه گذرانده است.

محیی الدین که با نام «ابن العربی» نیز خوانده می شود، از بزرگترین عرفای اسلام است؛ به همین سبب او را «شیخ اکبر» لقب داده اند.[۱۳۸] برخی او را ولیّ کامل، قطب الاقطاب می خوانند و بعضی دیگر تا حد کفر تنزلش می دهند. گاهی مُمیت الدین و گاهی ماحی الدین اش می خوانند.

محیی الدین بیش از دویست کتاب تألیف کرده که غالب کتابهای او موجود است و در حدود سی کتاب چاپ شده است. مهمترین کتابهای او یکی فتوحات مکیّه است که در حقیقت یک دایرة المعارف عرفانی است. دیگر کتاب فصوص الحکم است که گرچه کوچک است ولی دقیق ترین و عمیق ترین متن عرفانی است. شروح زیاد بر آن نوشته شده است. **محیی الدین** در سال ۶۳۸ در دمشق درگذشت و همان جا دفن شد.

مولوی:

مولانا جلال الدین محمّد، معروف به **مولوی**، صاحب کتاب جهانی مثنوی. از بزرگترین عرفای اسلام و از نوابغ جهان است.

مثنوی او دریایی است از حکمت و معرفت و نکات دقیق معرفة الروحی و اجتماعی و عرفانی. در ردیف شعرای طراز اول پارسیگو است. **مولوی** اصلاً اهل بلخ است. در کودکی همراه پدرش از بلخ خارج شد. پدرش او را با خود به زیارت بیت اللّه برد. با **فریدالدین**

---

۱۳۸. مجموعه آثار شهید مطهری، ج۲۳، ص ۶۰.

عطار در نیشابور ملاقات کرد. پس از مراجعت از مکه همراه پدر به قونیّه رفت و آنجا رحل اقامت افکند.دیوان غزلیاتش به نام شمس است. در مثنوی مکرر با سوز و گداز از او یاد کرده است. **مولوی** در سال ۶۷۲ ه. درگذشته است.

عراقی:

فخرالدین عراقی: شاعر و غزلسرای معروف. شاگرد **صدرالدین قونوی** و مرید و دست پروردهٔ **شهاب الدین سهروردی** است. وی در سال ۶۸۸ درگذشته است.

در عرفان قرن هفتم، افزون بر وجود شور و حال و هیجان و مستی، نوعی آمیختگی با فلسفه نیز دیده می شود که این آمیختگی، تنها برای توجیه و تعلیل دیدگاه های صوفیانه به وجود آمده بود. در قرن ششم، فردی مانند **عین القضات**، برای نخستین بار به چنین کاری دست زد. در قرن هفتم این کار عمومیت یافت و افرادی چون **شیخ نجم الدین کبری** (م ۶۱۸ هـ .ق) آثاری در این زمینه نگاشتند.

از صوفیان بزرگ دیگری که در قرن هفتم می زیست، **شیخ نجم الدین رازی**، معروف به **نجم دایه** (م ۶۵۴ هـ .ق) است. وی از تربیت یافتگان **مجدالدین بغدادی**، شاگرد **نجم الدین کبری** است. **نجم الدین** در کتاب *مرصاد العباد* خود دربارهٔ آفرینش، از آغاز تا پایان و آغاز سلوک و نهایت سیر و مقصد و عاشق و معشوق، به تفصیل سخن رانده است.

صوفی بزرگ دیگری که در قرن هفتم می زیست، **شیخ نجم الدین رازی**، معروف به **نجم دایه** (م ۶۵۴ هـ .ق) است. وی از تربیت یافتگان **مجدالدین بغدادی**، شاگرد **نجم الدین کبری** است. **نجم الدین** در کتاب *مرصاد العباد* خود دربارهٔ آفرینش، از آغاز تا پایان و آغاز سلوک و نهایت سیر و مقصد و عاشق و معشوق، به تفصیل سخن رانده است.

عرفان و تصوف در سده های هشتم و نهم

هجوم مغول در اوایل قرن هفتم ه.ق. و سقوط بغداد (مرکز خلافت عباسی) در آغاز نیمه دوم این قرن زمینه و شرایط مساعدی را فراهم کرد تا پیروان مذاهب مختلف، امکان بیشتری برای رشد و توسعه پیدا کنند و در واقع نیمهٔ اول قرن هشتم، حاکمیت جهان اسلام از آنِ دولت مغول بود. آنان از طرف شرق وارد کشورهای اسلامی شدند و با خون‌ریزیهای فجیعی که به راه انداختند، بر خلافت عباسی نیز فائق آمدند و مستعصم، آخرین خلیفه عباسی‌را از صحنه خارج کرده و خلافت عباسی را منقرض کردند.

از ویژگیهای مهم عرفان و تصوف در قرن هفتم و اوایل قرن هشتم، ارتباط متقابل تشیع و تصوف است. از میان سلسله های متصوفه باید از سلسلهٔ شیخیهٔ جوریه نام برد که از پیروان شیخ خلیفه (م ۷۲۶ هـ .ق) بودند و در نهضت سربداران نقش داشتند. دسته ای نیز پیرو قوام الدین عبدالله مرعشی مازندرانی (م حدود ۷۸۱ هـ .ق) بودند که نسبت آنان به علی بن الحسین(ع) می رسید .اقطاب شیخ صفی الدین اردبیلی (م ۷۳۵ هـ .ق) و برخی از شاگردان شیخ زاهد گیلانی (م ۷۰۰ هـ .ق) که در آذربایجان نفوذ فراوانی داشتند، از دسته های متصوفه شیعه به شمار می آمدند.

قرن نهم میدان و عرصهٔ تاخت و تاز تیمور و تیموریان است. تیموریان علی رغم اینکه حدود و مرزهای ایران را گسترش دادند، و خود تیمور نیمی از عمر خود را بر پشت اسب در حال جنگ و گریز بود، ولی به علما و فقها و صوفیان هم توجه نشان می داد و حتی به دیدار آنها می رفت. این خوی و خصلت تیمور به فرزندانش هم منتقل شده و جملگی آدمهای اهل ذوق، شعر، عرفان، موسیقی، نجوم و ... بودند. به علت توجهی که تیموریان به صوفیه می کردند، تعداد صوفی ها در حال افزایش بود؛ اما از کیفیت آن کاسته

می شد، به طوری که تصوف در این قرن آخرین نفسهای خود را می کشید و دیگر صوفی قابل توجهی پا به عرصه وجود ننهاد.

در قرن نهم تشیع بیشتر به تصوف نزدیک شد، و از طرف دیگر علما و فقها هم نظر مساعد نسبت به صوفیه پیدا کردند؛ به همین سبب مشایخ بزرگ صوفیه متصدیان امور شرع نیز بودند. مردم هم در این قرن بیشتر به صوفیه نزدیک شدند؛ ولی از عمق آن کاسته شد. از این قرن به بعد تقریباً تصوف در ایران از آن اعتبار و اسم و رسمش افتاد و دیگر یک صوفی قابل توجه پا به عرصه وجود نگذاشت.

در قرن نهم دو خانقاه شیخ صفی الدین و شاه نعمت الله ولی در اوج اقتدار، و از نفوذ معنوی و قدرت سیاسی هم برخوردار و بهره مند بودند؛ چنانکه همین صوفیان، شاه اسماعیل را به قدرت رساندند و در شرق ایران سلسله نقشبندیه بسیار فعال بود که نه تنها مورد احترام عامه، بلکه مورد تکریم امرا و درباریان نیز هستند.

وقتی تصوف در ایران کم رنگ می شود به شرق ایران و هندوستان نقل مکان می کند؛ بطوری که نعمت اللهیه در هندوستان مستقر می شود و عده زیادی را به دور خود جمع می کند و تا کنون هم حضور دارند.

از زمانی که پادشاهان صوفیه خود را « صوفی بزرگ » نامیدند، می توان گفت تصوف و عرفان هم رنگ و بوی دولتی و حکومتی به خود می گیرد و هر صوفی که در چهارچوبهای حکومتی و دولتی فعالیت نکند و حرف نزند جزءِ مخالفان« صوفی بزرگ » و حکومت محسوب شده، از بین می رود و از اینجاست که« صوفی بزرگ » صوفی کش می شود.

عارفان سده های هشتم و نهم

علاء الدولهٔ سمنانی، عبدالرزاق کاشانی، خواجه حافظ شیرازی، و شیخ محمود شبستری، از بزرگان ادب و عرفان سدهٔ هشتم اند.

علاءُ الدولهٔ سمنانی:

نخست شغل دیوانی داشت، کناره گرفت و در سلک عرفا در آمد و تمام ثروت خود را در راه خدا داد. کتب زیادی تألیف کرده است. در عرفان نظری عقاید خاص دارد که در کتب مهم عرفان طرح می شود. در سال ۷۳۶ در گذشته، و قبرش در ماهان کرمان زیارتگاه صوفیان است. خواجوی کرمانی شاعر معروف از مریدان او بوده و در وصفش گفته است:

هر کو به ره علی عمرانی شد   چون خضر به سرچشمه حیوانی شد
از وسوسهٔ عادت شیطان وارست   مانند علا دوله سمنانی شد

کاشانی:

عبدالرزاق کاشانی، از محققان عرفای این قرن است. منازل السایرین خواجه عبدالله و «فصوص» محیی الدین را شرح کرده است. بین او و علاء الدوله سمنانی در مسایل نظری عرفان که به وسیلهٔ محیی الدین طرح شده، مباحثات و مشاجراتی بوده. وی در سال ۷۳۵ در گذشته است.

حافظ:

خواجه حافظ شیرازی، با وجود شهرت جهانیش تاریخ زندگی وی چندان روشن نیست. قدر مسلم این است که مردی عارف و حافظ و مفسر قرآن کریم بوده و خود مکرر به این معنی اشاره کرده است:

ندیدم خوشتر از شعر تو حافظ   به قرآنی که اندر سینه داری

ویا :

عشقت رسد به فریاد گرخود بسان **حافظ**   قرآن ز بر بخوانی با چارده روایت

با اینکه اینهمه در اشعار خود از پیر طریقت و مرشد سخن گفته، معلوم نیست که مرشد و مربی خود او کی بـوده است. اشعار **حافظ** در اوج عرفان است و کمتر کسی قادر است لطایف عرفانی او را درک کند. **حافظ** در سال ۷۹۱ در گذشته است.

عارفان سدهٔ نهم

لاهیجی:

شمس الدین محمد لاهیجی نوربخشی شارح «گلشن راز» محمود شبستری. شهرت بیشتر لاهیجی به واسطهٔ همان شرح گلشن راز است که از متون عالی عرفان به شمار می رود. لاهیجی، به طوری که در مقدمهٔ کتابش آورده، در سال ۸۷۷ هـ آغاز به تألیف آن کرده است. تاریخ دقیق وفات او معلوم نیست؛ ظاهراً قبل از ۹۰۰ هـ بوده است.

جامی:

نورالدین عبدالرحمن جامی، شاعری توانا بوده است. او را آخرین شاعر بزرگ عرفانی زبان فارسی می دانند. در ابتدا «دشتی» تخلص می کرده است؛ ولی چون در ولایت جام از توابع مشهد متولد شده و مرید احمد جامی (ژنده پیل) هم بوده، تغییر تخلص داده و به جامی متخلص شده است. گوید:

مولدم جام و رشحه قلمم   جرعهٔ جام شیخ الاسلامی است
زین سبب در جریده اشعار   به دو معنی تخلصم جامی است

جامی در رشته های مختلف: نحو، صرف، فقه، اصول، منطق، فلسفه، و عرفان تحصیلات عالی داشته و کتب زیادی تألیف کرده است؛ از آن جمله است: شرح فصوص الحکم محیی الدین، شرح لمعات فخرالدین عراقی، شرح تائیه ابن فارض، شرح قصیدهٔ بُرده، در مدح حضرت رسول (ص)، شرح قصیدهٔ میمیهٔ فرزدق، در مدح حضرت علی بن الحسین (ع)، لوایح، بهارستان که به روش گلستان سعدی است، و نفحات الانس در شرح احوال عرفا. جامی مرید طریقه نقشبندیه است. و به سال ۸۹۸ هـ در ۸۱ سالگی در گذشته است.

تصوف و عرفان از سدهٔ دهم به بعد

از قرن نهم به بعد، شخصیت نامداری در بین متصوفه نمی شناسیم که به لحاظ علمی از امتیازی برخوردار باشد و غالباً کسانی در عرفان نظری تخصص یافته‌اند که خود از سلسله های رسمی متصوفه به شمار نمی روند؛ مانند: **ملاصدرای شیرازی (صدرالمتألهین)**، **محمدصادق اردستانی**، و ... .

***

سلسله‌های تصوّف

سلسله‌های طریقت صوفیان در سراسر کشورهای مسلمان پراکنده شده‌اند و تفاوت آنها نه فقط در آداب ذکر و تلقین، بلکه مخصوصاً در طرز تلقی شریعت است، از آن که بعضی از سلسله‌ها در قواعد شریعت بیشتر اصرار دارند، و بعضی کمتر، در هر حال چون این سلسله‌ها با طبقات عامه بیشتر سر و کار دارند، در بین آنان رسوم و آدابی از میراث مذاهب قدیم باقی‌مانده که کم و بیش نزد متشرعه ناصواب یا نارواست؛ چنانکه بکتاشیهٔ آسیای صغیر بقایایی از آداب نصاری گرفته‌اند و صوفیهٔ شمال آفریقا بعضی چیزها از کاهنان قدیم آن سرزمین آموخته‌اند.

مسالک صوفیان نیز متعدد است، بطوریکه تعدادشان به بیش از ۱۷۰ می‌رسد.[۱۳۹] البته می توان گفت که صوفیان در دوره های مختلف، بر حسب سلسله، نَسَب معنوی، خود را معرفی می کردند و سلسله های گوناگون با نام بزرگان و مؤسس آنها شهرت یافتند که مهمترین آنها به قرار زیر است.[۱۴۰]

۱. **قادریه**: از قدیمی‌ترین سلسله‌های طریقت،[۱۴۱] سلسلهٔ قادریه، منسوب به **عبدالقادر گیلانی**(۵۶۲-۴۷۱هـ .ق) است که در جهان اسلام، شهرت دارد. پیروان او نیز در سراسر جهان پراکنده‌اند.

---

۱۳۹. تصوف، عباس مهرین، ترجمه مهرداد مهرین، ص ۱۰.

۱۴۰. برای جستجوی بیشتر در سلسله‌های تصوف، رجوع شود به "طرائق الحقایق" مجلد دوم، و ارزش میراث صوفیه ص۹۸-۱۱۰. و...

۱۴۱. همان

۲. رفاعیه: سلسلهٔ رفاعیه منسوب به ابوالعباس احمد رفاعی (۵۷۰-۵۱۲ ه .ق.) است که در عراق می‌زیست و مریدان بسیار داشت. آداب سلسله عیساویه شمال آفریقا نیز از بعضی جهات شباهت به رسوم آنها دارد.[۱۴۲]

۳. بدویه: این سلسله منسوب به سید احمدالبدوی (۶۷۵-۵۹۶ ه .ق.) است که به نام «احمدیه» نیز معروف است، سید احمدالبدوی اهل مراکش بود و در مصر عده زیادی از طالبان تصوف به وی گرویدند.

۴. سهروردیه: این طریقه تصوف منسوب است به شیخ شهاب‌الدین ابوحفص عمر ابن عبدالله سهروردی (متوفّی ۶۳۲ ه .ق) که کتاب وی در تصوّف به نام «عوارف‌المعارف» مشهور است. از سلسلهٔ سهروردیه فرقه‌های ذیل منشعب شده است:

جلالیه: منسوب به مخدوم جهانیان جهان‌گشت که در هند شهرت یافته است.

جمالیه: منسوب به پیر جمالی اردستانی در ایران.

روشنیه: در افغانستان (پیروان بایزید انصاری معروف به پیر روشن).

فردوسیه: در استان بیهار (هند).

۵. شاذلیه: این فرقه منسوب به بوالحسن شاذلی (متوفی ۶۵۶ ه.) است که در تمام مصر و مغرب و بلاد عثمانی قدیم شهرت گرفته است، ابوالحسن شاذلی زاهدی نابینا بود. در اسکندریه از طریقه شاذلیه، در مصر سلسله‌های متعدد برآمدند؛ مثل بکریه، خواطریه، جوهریه، وفائیه، مکیه، هاشمیه، عفیفیه، قاسمیه، و در مغرب فرقه‌هایی مثل شیخیه، ناصریه، حبیبیه، یوسفیه و حتّی در استانبول و رومانی صوفیان از این سلاسل وجود دارند.

۶. کبرویه: منسوب به نجم‌الدین کبری (متوفی ۶۱۸ ه .ق) است که در ترکستان و ماوراءالنهر رواج داشته است.

---

۱۴۲. ارزش میراث صوفیه، عبدالحسین زرین‌کوب، ص ۹۹.

۷. نقشبندیه: این طریقت منسوب به خواجه بهاءالدین نقشبند (متوفی ۷۹۱ ه .ق) است و فرقهٔ نقشبندیه خود منشعب از سلسله خواجگان بوده است که از خواجه احمد عطا یسوی، معروف به شیخ ترکستانی شهرت یافته است.[۱۴۳]

۸. چشتیّه: مؤسس سلسلهٔ چشتیه، خواجه معین‌الدین چشتی (متوفی ۶۳۴ ه .ق) از اهل سیستان بوده که در شبه قارهٔ پاکستان و هند نفوذ بسزایی داشته است.

۹. شطاریه: بنیانگذار این سلسله، شیخ عبدالله شطّاری (متوفی ۸۹۰ ه .ق) است، پیروان این طریقه غیر از هند و پاکستان در سوماترا و جاوه نیز یافت می‌شوند.

۱۰. مولویّه: منسوب است به جلال‌الدین محمّد بلخی (متوفی ۶۷۲ ه .ق) معروف به مولوی، یا «مولانا». دو فرقه به نام «پوست نشینان» و « ارشادیه» از این سلسله منشعب شده‌اند. مولویه در عهد دولت عثمانی تأثیر بسیار داشتند؛ ولی بعد از روی کار آمدن جمهوری ترکیه، نفوذ خود را از دست دادند و اکنون در ترکیه، حلب و بعضی بلاد کوچک باقی مانده‌اند.

۱۱. بکتاشیه: مؤسس این طریقه حاجی بکتاش ولی (متوفی ۷۳۸ ه .ق) نام دارد. بکتاشیه در روزگار سلاطین عثمانی قدرت و نفوذ بسیار داشتند، امّا رفته رفته ضعیف شدند.

۱۲. نعمت اللهیه: این سلسله منسوب به شاه نعمت‌الله ولی کرمانی (متوفی ۸۳۴ ه.ق) است که در ایران پیروانی دارد.

۱۳. ذهبیه: بنیانگذار این فرقه طریقت میرعبدالله برزش آبادی است. این طریقه به تشیّع منسوب است و پیروان این سلسله تا حدی رنگ غلوّ هم دارند.[۱۴۴]

غیر از این سلسله‌های طریقت که در قیاس با شریعت، حکم مذاهب فقهی را دارند، بین صوفیان از لحاظ مبادی و اصول طریقت نیز تدریجاً تفاوتهایی در مشرب پدید آمده است که منتهی

۱۴۳. سرچشمهٔ تصوف در ایران، سعید نفیسی، ص ۱۸۱.

۱۴۴. ارزش میراث صوفیه، ص ۱۰۲.

به ظهور فرقه‌های مختلف صوفیه شده است. هجویری در کتاب «کشف المحجوب» تا اواسط قرن پنجم هجری قمری سلسله‌های زیر را نام برده است.[۱۴۵]

۱۴. محاسبیه: پیروان حارث محاسبی.

۱۵. جنیدیه: پیروان جنید بغدادی.

۱۶. قصاریه: پیروان حمدون بن قصار.

۱۷. طیفوریه: پیروان بایزید طیفور بسطامی.

۱۸. نوریه: پیروان ابوالحسن نوری.

۱۹. سهلیه: پیروان سهل بن عبدالله تستری.

۲۰. حکیمیه: پیروان ابوعبدالله محمّد بن علی حکیم.

۲۱. خفیفیه: پیروان ابوعبدالله بن خفیف.

۲۲. سیاریه: پیروان ابوالعباس سیاری.

۲۳. فارسیه: پیروان فارس دینوری.

۲۴. خرازیه: پیروان ابوسعید خراز.

۲۵. حلمانیه: پیروان ابوحلمان دمشقی.

حلمانیه و فارسیه به سبب اعتقاد به حلول و اتحاد، نزد صوفیه مطعون و مردود شمرده شده‌اند. بعد از این هم فرقه‌های تصوف مثل «قونویه»(پیروان صدرالدین قونوی) و «حروفیه»(پیروان فضل‌الله حروفی) و «قلندریه» و «ملامتیه» و «نوربخشیه» به وجود آمدند.

البته سلسله‌های تصوف که در شبه قاره، رواج داشتند، عبارتند از: چشتیه، سهروردیه، نقشبندیه، شطاریه، قادریه، مداریه و قلندریه که ذکرشان در صفحات آینده خواهد آمد.

---

۱۴۵. کشف‌المحجوب، هجویری ص ۱۶۴ و ارزش میراث صوفیه، ص ۱۰۵.

پیدایش تصوف اسلامی در شبه قارّهٔ هند

(هند، پاکستان و بنگلادش)

جای شک نیست که مجاهدان اسلام، فاتحان شبه قارهٔ هند، و پیشتازان نشر و اشاعهٔ دین مبین اسلام‌اند؛ امّا کسانی در بین ایشان بودند که نقوش روحانی را در قلوب ساکنان این قاره ثبت می‌کردند و بخصوص صوفیان که پس از تسلط سیاسی و نظامی می‌توانستند از عهده چنین کاری برآیند. مجاهدان اسلام به کشورگشایی می‌پرداختند و صوفیه و اولیا در تسخیر قلوب سعی و کوشش می‌نمودند. همواره با وسعت و اشاعه اسلام ورود صوفیه به دیار فاتحان روز بروز در پاکستان و هند افزایش یافت و تصوف اسلامی به سراسر شبه قاره سرایت کرد و ریشه‌اش بتدریج مستحکم گردید، صوفیان نه فقط به روحانیت اسلامی مایل بودند، بلکه نکات اخلاقی و آیین اجتماعی اسلام را نیز ترویج می‌کردند و اشاعهٔ آن را نصب‌العین خود قرار دادند؛ چنانکه **مولانا جلال‌الدین** می‌فرماید:

« دل به دست آور که حج اکبر است　　از هزاران کعبه یک دل بهتر است »

عارفان و صوفیان، طبق همین اصول در شبه قاره قلبها را تسخیر کردند و بدون هیچ شک و تردیدی با جدِّ وافر، غنچه تصوف شگفتن گرفت و صوفیه تمامی این سرزمین را از برکات فیض خود جلوه خاصی بخشیدند؛ چنانکه تحولات دایم این روش بر افکار و اخلاق ساکنان اثر گذاشت و اصول دین حنیف اسلام را تلقین کرد و رایج ساخت که امن و آشتی و مساوات بشری را در برداشت؛ همچنین ایشان از فیض دانش و ادراک و تکامل با زندگی ساده تأثیری بر مردم این دیار گذاردند. این تحول دین اسلام توسط صوفیان کرام به وجود آمد که پیشتازان تبلیغ و اشاعه آن بودند. صوفیه تبلیغ اسلام را در گوشه و کنار شبه قاره، تا چندین قرن بر عهده داشتند و چنان اثر آن نمایان گردید که جمود فکری و اوهام و خرافات و بی اعتقادی را از بین برد و پرده‌های کفر و ظلمت را پاره کرد و خورشید اسلام درخشان و تابان گردید.

سپاهیان اسلام درزمان خلیفهٔ دوم وارد شبه قارهٔ هند شدند؛ چنانکه ابن اثیر درباره فتح مکران(ناحیه‌ای از پاکستان فعلی) در سال ۲۳ هجری قمری چنین می‌نویسد:

«حکم بن عمرو تغلبی به طرف مکران رفت و شهاب بن مخارق و سهیل بن عدی و عبدالله بن عتبان به او پیوست و به جایی رسیدند که سپاه مکران در کنار رود چادر زده بود.

پادشاه مکران از شاه سند کمک گرفت، مسلمانان با سپاه مکران و سند جنگیدند و پیروز شدند، قسمتی از سپاهیان مکرانی گریختند فتحنامه و خمس غنایم به همراه صحاری عبدی نزد خلیفه فرستاده شد، و از عمر در باب فیلهایی که به غنیمت آورده بودند، سؤال شد، عمر از اوضاع مکران تحقیق کرد، قاصد گفت: ای امیر المؤمنین! سرزمینی سخت که دشتش کوهستان گونه، ولی بدون آب است... عمر گفت: به هر حال من دیگر سپاهی به آنجا نخواهم فرستاد».[۱۴۶]

همچنین در سنه ۷۱۱ میلادی (قرن دوم هجری قمری) سپاهیان اسلام همراه محمّد بن قاسم به شبه قارهٔ هند رسیدند و پس از تسلط ایشان سند و ملتان تحت تأثیر اسلام قرار گرفت.[۱۴۷]

نخستین کسی که در سنه ۱۰۰۵ میلادی (۳۹۶ ه .ق) در زمینهٔ تبلیغ و ترویج اسلام در شبه قارهٔ هند قدم مؤثری برداشت، شیخ اسماعیل بخاریِ لاهوری بود که در فضیلت علم دین و علم تصوف درجه شایانی داشت و شیوهٔ تعلیم و راهنمایی وی چنان قلبها را تسخیر کرد که هزاران نفر به دایره اسلام درآمدند؛ چنانکه در «تذکرهٔ علمای هند» آمده است:

---

۱۴۶. اخبار ایران؛ ابن‌اثیر، ترجمهٔ استاد باستانی پاریزی، ص ۲۶۹-۲۷۰.

۱۴۷. میراث فرهنگی پاکستان، شیخ محمّد اکرام، مقدمه، ص ۱.

«شیخ اسماعیل از علمای محدثین و مفسرین بود، او نخستین کسی است که در لاهور به معرفی و اشاعه حدیث و تفسیر همت گماشته و هزاران نفر در مجلس وعظ وی مشرف به اسلام شده‌اند. وی در سال ۴۴۸ هجری قمری در لاهور درگذشت».[۱۴۸]

در دوران سلطنت سلطان مسعود غزنوی، دومین مبلغ دین اسلام در شبه قاره، شیخ علی هجویری، معروف به «داتاگنج بخش» بود که برای ترویج و تبلیغ اسلام، به ناحیه لاهور هجرت کرد و به تدریس و تصنیف مشغول شد و «کشف المحجوب» را که در آن دیار نخستین کتاب تصوف شمرده می‌شود، به نگارش درآورد. ناگفته نماند که او در تصوف و زهد و تقوا به درجه کمال رسیده و در آن عصر بی‌نظیر بوده است و از برکت تعلیمات و راهنمایی دینی وی، بسیاری از ساکنان این خطه به دین اسلام گرویدند. در بین این عده شخصی به نام «راجارای راجو» خیلی معروف بود که بعدها ملقب به «شیخ هندی» گردید.

مبلّغان اولیهٔ اسلام؛ بخصوص صوفیان و درویشان، نسبت به دیگران موفقیت بیشتری به دست آوردند. خانقاه ها وحجره هایی که ایشان بنا کردند، بهترین مکتب خانه های دوران خود بود. آنان در این مکتب خانه ها و مدارس وخانقا هها، با حسن اخلاق و اعمال نیک موفق شدند که دل های مردم را بدست بیاورند، و تصوف اسلامی وعقاید صوفیانه جایگاه ومقام شایانی را دراین سرزمین برای خود کسب کرد.

این مبلّغان که بیشتر صوفی بودند، با سلسله های گوناگون آن زمان نسبت داشتند و با سرگرمی ذوق عبادت و فقر و تجربیات زیادی که بوسیله مسافرت های طولانی کسب کرده بودند و برکاتی که از زیارتگاههای مقدس همراه خود می آوردند، در قلب آنان آرزوی شدید خدمت به خداوند را به هیجان آورده بود. آنان بدون داشتن سازمان وانجمنی به کار تبلیغ وخدمت پرداختند و در بیشتر موارد، موفقیت ایشان منحصر به شخصیت فردی

۱۴۸. تذکرهٔ علمای هند، ص ۲۳.

آنها بود. اینان همراه کاروان های تجاری و بازرگانان و شاهزادگان و همچنین لشکریان به مناطق مختلفی که خارج از حیطهٔ دولت اسلامی بود راه یافته و با ساخت مدرسه ومکتب ومسجد شروع به تبلیغ کردند.

یکی دیگر از دلایل موفقیت ایشان، اعتقاد به برابری بود و برای عملی ساختن عقیده خود حتی نو مسلمانان را که ازطبقات پایین هند بودند، درهمهٔ شئون اجتماعی خود شریک ساختند و بدین طریق برای کسانی که از طبقات بالا مثلاً بَرَهمن ها(پیشوایان روحانی برهمایی که برجسته‌ترین طبقه درمیان گروههای مردم در هندوستان بوده‌اند.) و کَشتَریها (امرا و شاهزادگان) مورد تنفر قرار می گرفتند، راهی پیدا شد که جایگاه آنان در اجتماع آن زمان بالا برود . این نهضتهای درویشان و صوفیان که خطه به خطه وشهر به شهر سفر می کردند، از قرن ۱۱ میلادی تا کنون ادامه دارد.

باید یادآور شد که مسلمانان شبه قاره، اسلام را بیشتر از طریق ایرانیان پذیرفته وتعالیم مذهب اسلام وتفاسیر ومطالب آنان را به زبان شیرین فارسی و زیبای صوفیان فرا گرفتند وبه همین دلیل تأثیری که فرهنگ ایرانی درتفکر واندیشه مردم شبه قاره به جای گذاشت هیچگاه محو نخواهد شد.

از لحاظ تصوف وعرفان وپیشرفت روحانیان در شبه قاره، تحولات بسیاری روی داد که می توان این تحولات را به پنج دوره تقسیم کرد:

دورهٔ اول : از دورهٔ غزنویان در شبه قاره، تا ظهیر الدین بابر(۹۳۲-۴۶۵هجری)[۱۴۹]

دورهٔ دوم: در زمان امپراتوران تیموری هند از ظهیرالدین بابر تا اورنگ زیب.

---

۱۴۹. گورکانیان هند، بابریان، یا تیموریان هند که به سبب انتسابشان به تیمور، منابع اروپایی از ایشان با عنوان مغولان هند یاد کرده اند، امپراتوری بزرگی است که به‌دست نوادگان امیر تیمور در هندوستان ایجاد شد. این سلسله از ۱۵۲۶ تا ۱۸۵۷ میلادی در بخش بزرگی از شبه قارهٔ هند، شامل کشورهای امروزی هند، پاکستان، بنگلادش، و بخش‌هایی از افغانستان امروزی فرمانروایی کرد.

دورهٔ سوم: زمان انحطاط تیموریان هند

دورهٔ چهارم: زمان حکومت انگلیسی ها بر شبه قاره

دورهٔ پنجم: در عصرحاضر (که پاکستان و هند و بنگلادش، به صورت کشورهای جداگانه هستند).

دراین دوران، صوفیان درتبلیغ اسلام وترویج واشاعهٔ زبان فارسی در سرزمین شبه قاره سهم بسزایی دارند؛ زیرا از نزدیک با مردم تماس داشتند و به زبان فارسی به تبلیغ دین می پرداختند؛ از طرفی پیروان آنان به نقاط مختلف مسافرت می کردند پیام اسلام را به مردم می رساندند و علاوه برآن به تألیف کتابهای مختلف به زبان فارسی نیز همت گماشتند. در پاکستان و هند، مراکز صوفیان درشهرلاهور، دهلی، ملتان، اج ، تهته، دولت آباد و کشمیر تشکیل گردید.

مراکز این بزرگان، مرکزاصلاح و رستگاری بود و مریدان، ملفوظات بزرگان را جمع آوری کردند؛ ازجمله «آداب المریدین» ابوالنجیب سهروردی، «عوارف المعارف» شیخ شهاب الدین سهروردی، «رسالهٔ قشیریه» ابوالقاسم قشیری، «فصوص الحکم» ابن عربی و.... بدین طریق پیشرفت علوم و دین از کتب نوشته شده درآن دوران به خوبی هویداست.

دراین دوران چون مقصود صوفیان بیشتر پیشرفت اسلام بود، بعضی از آداب وسنن هندی را وارد برنامه های خود کردند تا مورد توجه هندوان قرارگیرد. موسیقی وسماع را در خانقاه های خود شیوع دادند حمد و نعت خدا وحضرت محمد(ص)را به صورت قوّالی درآوردند، یوگیهای هندی وقتی به جای«رام» لفظ «الله» و«خدا» را به صورت آهنگ دلنشین گوش دادند، بیش از پیش به حلقه اسلام درآمدند.

صوفیان در زبان سانسکریت و پراکریت مهارت پیدا کردند تا با فکر درست یوگیها آشنایی یابند؛ به همین دلیل وقتی خواجه معین الدین چشتی و عثمان هجویری (داتا گنج بخش) با یوگیها مناظره نمودند، یوگیها تحت تأثیر آنان، دین اسلام را پذیرفتند.

ضیاء الدین نخشبی، اولین کسی است که کتب سانسکریت را به فارسی ترجمه کرد و به این طریق مسلمانان بیش از پیش با تفکر واندیشه های هندی وبودایی قدیم آشنایی پیدا کردند.

در شبه قارهٔ هند، تصوف با کمال سادگی متولد شد. در سلسلهٔ چشتیه، بزرگان سماع را لازم می دانستند و قادریه به ذکر خفی و مراقبه عمل نمودند. آرام آرام تصوف به صورت علم و عرفان در آمد و مقامات آن معین شد. درجات شریعت وطریقت، حقیقت ومعرفت، علم الایقین، حق الیقین وعین الیقین بوجودآمد. در زمان امپراتوران تیموری هند سلسله های چشتیه، قادریه و نقشبندیه به وجود آمدند. با ترجمهٔ متون سانسکریت وآشنایی با تفکر هندی در زمان اکبرشاه، نهضتی برای اتحاد هندو و مسلم شروع شد. در نتیجه صوفیان «وحدت الوجود» و «ویدانت» (مکتب ویدانت به معنی مقصد بید (وید) است و در وحدت وجود سخن می گوید.) را یکی پنداشتند وتبلیغ کردند که نمایندهٔ این تفکر« دارا شکوه » است. در مقابل وحدت وجود وحدت شهود آمد و صوفیان نقشبندیه سعی نمودند دین اسلام را از هندوئیزم دورکنند در زمان امپراتوران تیموری هند،(بابر، همایون، اکبر، جهانگیر، شاهجهان و اورنگزیب) بزرگانی مثل شاه ولی الله دهلوی ، میرزا مظهرجانجانان ، خواجه محمد ناصر عندلیب (ناله عندلیب) و خواجه میردرد سعی کردند که وحدت وجود را با وحدت شهود مطابقت دهند.

در زمان انگلیسی ها صوفیان شبه قاره را ترک کرده مکه ومدینه را مرکز خود ساختند واز آنجا مساعی در تبلیغ اسلام نمودند از آنها نام حاجی امداد الله مهاجر مکی فراموش شدنی نیست، که از تفکر مولانا جلال الدین مولوی متأثر شده و برمردم شبه قاره منت فراوان گذاشته اند. در دوران اخیر اقبال لاهوری، از تاثیر هندوئیزم ونوافلاطونی و ویدانت و بودایی کناره جسته است. او توجه مردم را به همان تصوف اسلامی که با کمال سادگی وارد شبه قاره شده بود. مبذول ساخت.

نفوذ و تأثیر تصوف در شبه قارهٔ هند و پاکستان

نفوذ تصوف در شبه قاره بسیار عمیق و در واقع، برخورد تصوف برخورد دو جنبش مذهی است. زمانی که تصوف اسلامی به شبه قاره رسید، تمام مراحل رشد وترقی را پیمود؛ اما سلسله های مختلف و روش های صوفیانه رویه زوال وانحطاط نهادند. آثار و علائم این زوال در تصوف اسلامی هنگامی آشکار گردید که سعی شد کتابهای سانسکریت به فارسی ترجمه شود و اکبر شاه سعی کرد همهٔ ادیان را جمع کرده، به نام «دین الهی» دینی بسازد. کاری که بدست اکبر شروع شد به دست داراشکوه انجام یافت. او هندوئیزم و اسلام را یکی پنداشته، کتابهای« مجمع البحرین »، « سرّ اکبر» و« رسالهٔ حق نما» و ... را تألیف کرد.

اگرچه کوشش داراشکوه در ترجمهٔ کتابهای سانسکریت در خور و شایسته تحسین است، ولی در تصوف اسلامی اثری نامطلوب برجای گذاشته؛ چنانکه اقبال لاهوری گفته است:

«تخم الحادی که اکبر پرورید   باز اندر فطرت دارا دمید»

(رموز بیخودی، حکایت شیر و شهنشاه عالمگیر)

بعضی از صوفیان هندی، مانند چندربهان برهمن[۱۵۰]، بنوالی داس ولی[۱۵۱] و... تألیفاتی دارند که کم نظیر، و تفکر واندیشه آنان به تفکر اسلامی بسیار نزدیک است. از طرفی شاه

---

۱۵۰. چَندربَهان برهمن در سال ۱۰۲۳ هـ ق در لاهور به دنیا آمد. همنشینی با داراشکوه او را در جهت تعالی اخلاقی و عرفان و تصوف سوق داد؛ تا جایی که دیوان اشعارش سرشار از عبارت ها و اصطلاح های تصوف، و کتاب چهارچمن او نیز مملو از مطالب و اصطلاحات عرفانی و عشق به خداوند و بی توجهی به تعلقات دنیوی است. برهمن پس از درگذشت داراشکوه، از دهلی به بَنارَس رفت و در سال ۱۰۷۲هـ ق به دیار باقی شتافت. آثاری مثل چهارچمن، گلدسته، کارنامه، دیوان اشعار، منشآت، و... از او به جا مانده است. برهمنْ شاعر، خطاط و نویسنده بود و با اهل

ولی الله و میرزا مظهر جانجانان فکر درست اسلامی را نصب العین قرار داده و بین وحدت الوجود و وحدت الشهود مطابقت یافتند. در دوره های بعد، صوفیان روی به مکّه نهادند و در شبه قاره بسیاری از پیروان تصوف، تحت تأثیر آنان قرارگرفتند.

نخستین مبلغان اسلام

دسته‌ای از متصوفان که در بنگال مشغول تبلیغ و اشاعه اسلام بودند، عبارتند از: میر سلطان محمود ماهی سوار (متوفی ۴۳۹ ه .ق / ۱۰۴۷ م)، شاه محمّد سلطان رومی (متوفی ۴۴۵ ه .ق / ۱۰۵۳ م)، باباآدم شهید (متوفی ۵۱۹ ه .ق / ۱۱۱۹ م)، مخدوم شاه‌دَوله شهید (متوفی قرن هفتم ه .ق / ۱۳ م) و مخدوم شاه محمود غزنوی (متوفی قرن هفتم ه .ق / ۱۳ م)، اینک در ذیل تفصیل کارگزاری‌های آنها به اختصار بیان می‌شود.

بین این دسته از صوفیه، میر سیّد سلطان محمود ماهی سوار نخستین کسی است که در بنگال به توسعه اسلام پرداخت (گفته می‌شود که او شاهزادهٔ بلخ بود و پس از وفات پدرش بر تخت متمکن شد، ولی از هیاهوی دنیا متنفر گشته تارک دنیا گردید). وی در حلقهٔ ارادت شیخ توفیق دمشقی درآمد و به موجب ارشاد وی به منظور تبلیغ و اشاعه اسلام عازم بنگال گردید و از راه جزیرهٔ سراندیب، به هری رام‌نگر (از توابع بنگال) وارد

تصوف و شاعران و خطاطان و نویسندگان معاصرش ملاقات داشت. انشای موزون و مسجّع وی یادآور گلستان سعدی است. شعرش ساده است و با تشبیهات و استعارات زیبا، و مضامین عشق، محبت، توکل، رضا، و مسائل وحدت وجود، که با لحنی عارفانه بیان شده اند، همراه است.(محمدکاظم کهدویی، مجلهٔ ادبیات عرفانی، سال سوم، ش. ۵ ، ۱۳۹۰)

۱۵۱. بنوالی داس متخلص به ولی، منشی داراشکوه، یکی از سخنوران، نویسندگان و مورخان سرشناس هندوی فارسی دان عهد شاهجهان بود .معروف ترین اثر وی، «راجا ولی» یا «رساله در ذکر راجگان و سلاطین دهلی» است.

شد و راجای هندو آن نواحی به نام «بالارام» را کشت، وزیرش اسلام را قبول کرد. از آن به بعد میر سیّد محمود ماهی سوار به ناحیهٔ«مهستان» در شهرستان بوگرا (بغرا) (bogra) رسید که در آنجا علیه راجای هندو به نام پرسورام و خواهرش به نام سیلاوبوی جنگ کرد، در نتیجه راجای نامبرد، کشته شد و خواهرش در دریای کراتیا خود را غرق کرد[۱۵۲]. میر سیّد محمود را بدان سبب«ماهی سوار» می گویند که کشتی‌ای که به وسیلهٔ آن به بنگال وارد شده بود، مشابهت به ماهی داشت. آرامگاه وی در دهی به نام مهستان در شهرستان بوگراست.[۱۵۳]

از مربوطات درگاه صوفی نامبرده، موقوفه‌ای است که به عنوان "لاخراج" به شمار می‌رود و سند آن تحت عنوان فرمان از طرف شاه اورنگزیب در سال ۱۰۹۶ ه .ق / ۱۶۸۰ میلادی به نام سیّد محمّد طاهر، سیّد عبدالرحمان و سیّد محمد رضا به عمل آمده بود.

شاه محمّد سلطان رومی به سال ۴۴۵ ه .ق / ۱۰۵۳ میلادی در دهی به نام مدن‌پور (madanpur) وارد شد که اکنون در ناحیهٔ نیتراکونا (netrakona) در شهرستان مَیمَن سینگ(در بنگلادش) واقع است. گفته می‌شود که یکی از راجگان هندو مذهب، از خانوادهٔ « کوچ» به دست شاه محمّد سلطان رومی مشرّف به اسلام شد و قریهٔ مزبور را نذر صوفی ناحیه کرد.[۱۵۴]

آرامگاه وی در «مدن‌پور» است، و دستاویزی به زبان فارسی در اختیار خادم درگاه وی باقی‌مانده است که مربوط به سال ۱۶۷۱ میلادی است و احتمال می‌رود که موقوفهٔ مربوطه از زمان شاهان مغول هند به یادگار گذارده شده باشد.

---

۱۵۲. بانگی صوفی پربهاوا، ص ۱۴۰–۱۴۱.

۱۵۳. تاریخ اجتماعی بنگال، ص ۸۸.

۱۵۴. بانگی صوفی پربهاوا، ص ۱۳۸، و تاریخ اجتماعی بنگال، ص ۸۸.

در بارهٔ باباآدم شهید حکایت می‌کنند که یک مسلمان، در روستایی به نام کنایی چینگ، «kanai cheng» در موقع تولد پسری، گاوی را قربانی کرد، که راجای هندوی آن نواحی را خوش نیامد. مسلمان مزبور از ترس ظلم راجای نامبرده، خدمت باباآدم در مکّه شرفیاب شد و داستان ستمکاریهای وی را بر زبان راند. صوفی نامبرده پس از شنیدن این حکایت خیلی تحت تأثیر قرار گرفت و با همراهان که صدها نفر بودند به بنگال مسافرت کرد و در نواحی کنایی چینگ به مقام «رامپال»(Rampal) سکونت گزید و گاو کشتن آغاز کرد. این عمل مسلمانان تازه‌وارد آن نواحی، راجای هندو را به جنگ واداشت. باباآدم در آن جنگ شهید شد؛ ولی عکس‌العمل آن اینطور ظاهر شد که راجای مزبور و خانواده‌اش خود را به آتش زدند و بالاخره ستمکاریهای دشمنان اسلام از بین رفت.

باباآدم شهید در دهی به نام «رامپال» در سه کیلومتری «بلال باری» (bellal bari) در ناحیهٔ منشی‌گنج در شهرستان داکا مدفون است، که پایتخت راجا بلال‌سین بود.

آرامگاه وی در مقابل مسجدی که در زمان سلطان جلال‌الدین فتح شاه به سال ۸۸۸ ه.ق / ۱۴۸۳ میلادی تعمیر شده هنوز هم پابرجاست.[۱۵۵]

بنابر روایتی که در مجلهٔ انجمن آسیایی بنگال چاپ شده، مخدوم شاه‌دوله شهید، از نسل معاذ بن جبل، یکی از صحابه رسول اکرم (ص) است، و با همراهان بسیاری از یمن به بنگال وارد شده، ایشان به وسیله کشتی به جانب شرق حرکت کردند تا اینکه در «شهزادپور» یکی از نواحی شهرستان پبنا(Pabna) لنگر انداخت و در آنجا ساکن شدند، امّا راجای هندوی آن دوره موافقت نکرد که مسلمانان خارجی به تبلیغ دین مبین اسلام

۱۵۵. رجوع شود به مجلهٔ انجمن اسیایی بنگال، سال ۱۸۸۹ میلادی، شماره ۳۷، ص ۱۲.

بپردازند؛ لذا بین راجای مزبور و صوفی نامبرده و پیروانش جنگ پدید آمد که در آن مخدوم شاه دوله و عدّه‌ای از پیروانش شهید شدند. آرامگاه وی در شهزادپور است و مسجدی با آن متّصل است و هفتصد و بیست و دو پیگهه موقوفه از طرف دولت اعطا شده و اکنون در اختیار متولیان است.[۱۵۶]

بردوان مخدوم شاه محمود غزنوی که به نام «راهاپیر» نیز معروف است، بنابر روایات محلی در زمان راجای هندو به نام«وکرم کساری» (Vicram kasari) در ناحیه منگل‌کوت، شهرستان بردوان (بنگال غربی فعلی)[۱۵۷] وارد شد و در آن نواحی مشغول تبلیغ و اشاعه دین مبین اسلام گردید. راجای نامبرده مخدوم شاه محمود غزنوی را مورد ظلم و ستم قرار داد و مسلمانان را که در آن نواحی بودند، اذیت کرد تا از تبلیغ اسلام باز بمانند. صوفی نامبرده از سلطان دهلی کمک خواست. مخدوم شاه محمود غزنوی با افواج سلطان دهلی علیه نامبرده، جنگید و او را شکست داد؛ درنتیجه راجا »وکرم‌کساری» از آنجا فرار کرد و ناحیه منگل‌کوت به دست مسلمانان افتاد و به مرکز تبلیغ دین حنیف اسلام مبدل گردید.[۱۵۸]

قاضی منهاج سراج می‌نویسد که اختیارالدین محمّد بن بختیار خلجی در بنگال خانقاههایی بنا کرد.[۱۵۹] از این روایت چنین برمی‌آید که بعضی از صوفیه و مبلغان پیش از ورود اختیارالدین خلجی در بنگال به تبلیغ و ترویج اسلام مشغول بوده‌اند؛ بنابراین وی بنا کردن خانقاهها را لازم می‌دانست، و در حقیقت آن است که توسط همین خانقاهها در بنگال

۱۵۶. رجوع شود به همان، سال ۱۹۲۴م، بخش یکم، شماره ۳ص۲۶۲ تا ۲۷۱ و تاریخ اجتماعی بنگال ص۸۹

۱۵۷. بنگال غربی شمل کلکتهٔ هند، و بنگال شرقی شامل کشور بنگلادش امروزی است.

۱۵۸. تاریخ فرهنگی بنگال مجلد اوّل، بی تا، بی جا، ص ۸۴

۱۵۹. طبقات ناصری، ص ۵۴۰

شخصیتهای روحانی به نشر و اشاعه اسلام پرداختند، و به وسیله حسن اخلاق و تعلیمات روحانی ایشان بود که اسلام در آداب اجتماعی مردم بنگال نفوذ کرد.

تأسیس دولت مسلمانها:

هنگامی که بنگال، به دست **اختیارالدین محمّد بن بختیار خلجی** به سال ۵۹۸ هجری قمری(۱۲۰۱ میلادی) فتح شد برای نخستین بار دولت اسلامی در بنگال تأسیس گردید و روابط بنگال با شمال هند و آسیای میانه و غربی برقرار شد و بزرگان تصوف از آنجا وارد بنگال شدند و مشعل افکار دینی و روحانی را با سعی فراوان روشن ساختند.

نخستین تأثیر تصوف در شبه قاره هند، در قرن ششم و هفتم هجری قمری پدیدار گشت؛ چنانکه **ابوالفضل علامی** تصوف را در این دیار به چهارده خانواده تقسیم بندی کرده و چنین بیان‌داشته است:[۱۶۰]

۱حبیبیان،۲. طیفوریان،۳. کرخیان،۴. سقطیان، ۵ جُنیدیان، ۶. کازرونیان، ۷. طوسیان، ۸. فردوسیان، ۹. سهروردیان، ۱۰. زیدیان، ۱۱. عیاضیان، ۱۲. ادهمیان، ۱۳. هبریان، ۱۴. چشتیان.

این چهارده خانواده صوفیه از دو خلیفه **خواجه حسن بصری** سرچشمه گرفته است، بدین شرح که پنج سلسله زیر از **خواجه عبدالواحد بن زید**، قدس اللّه سره، به وجود آمد: ۱. زیدیه، ۲. عیاضیه، ۳. ادهمیه،۴. هبریه، ۵. چشتیه، و نه سلسله دیگر از **خواجه حبیب عجمی**، قدس اللّه سره: ۱. حبیبیه، ۲. طیفوریه، ۳. کرخیه، ۴. سقطیه، ۵. جنیدیه،۶. کازرونیه، ۷. طوسیه، ۸. فردوسیه، ۹. سهروردیه.[۱۶۱]

---

۱۶۰. آیین اکبری، مجلد دوم، ص ۲۰۳.

۱۶۱. تاریخ سلسله فردوسیه ص ۶۸.

ولی در بین این گروهها، سلسله‌های طریقت چشتیه، سهروردیه، نقشبندیه، قادریه، شطاریه، فردوسیه و قلندریه معروف شدند.

اینک به شرحی مختصر از سلسله های مختلف صوفیه پرداخته می شود:

سلسلهٔ چشتیه:

سلسلهٔ چشتیه از عهدهٔ تربیت روحانی مسلمانان پیروز برآمد و طریقه‌های دیگر صوفیه هم معروفیت چشمگیری به دست آوردند. علل این پیروزی هر چه باشد، نباید فراموش کنیم که وضع اجتماعی شبه قارهٔ هند در آن زمان برای پذیرش تبلیغ و اشاعهٔ آماده بوده است.[۱۶۲] به طور مثال متصوفان سلسله چشتیه دارای رسم مجلس سماع و موسیقی بودند و حُسن سلوک با طایفه غیر مسلمین و علاقه وافری به شعر و ادب داشتند و راههایی که به منظور اشاعه و تبلیغ و پایداری به فرقه مزبور در پیش گرفتند، این نکته را نیز به اثبات می‌رساند؛ که صوفیان این سلسله اهل دل بودند و به انشا پردازی نیز علاقه‌ای وافر داشتند؛ به طور مثال از کسانی چون خواجه معین‌الدین چشتی[۱۶۳] و خواجه قطب‌الدین بختیار کاکی[۱۶۴]، بابافرید گنج شکر[۱۶۵] نظام‌الدین اولیا[۱۶۶] و سیّد محمّد گیسودراز بنده‌نواز

---

۱۶۲. آب کوثر، ص ۲۵۲.

۱۶۳. مؤلف آثاری چون: گنج اسرار، انیس‌الارواح، حدیث المعارف، رساله موجودیه، کشف‌الاسرار (خواجه غریب‌نواز ص ۱۰۲ و ۱۰۳) در «بزم صوفیه» ص ۵۳، نام «رساله موجودیه، رساله وجودیه» ذکر شده است.

۱۶۴. گردآورندهٔ «دلیل العارفین» که ملفوضات خواجه معین‌الدین چشتی است (خواجهٔ غریب‌نواز ص ۶۹) و (بزم صوفیه ص ۵۳).

۱۶۵. گردآورندهٔ«فوائدالسالکین»(ملفوضات بختیار کاکی)مجموعهٔ ملفوضات فرید گنج‌شکر به نام «اسرار الاولیا» توسط مرید وی به نام بدرالدین اسحاق جمع‌آوری شده است(تذکرهٔ صوفیان بنگال

(مؤلف «ترجمه معارف» و «ترجمهٔ رساله قشیریه»، به زبان فارسی، و «اسمار الاسرار» و «حدایق الانس»)[۱۶۷] می‌توان ذکر کرد. امیر خسرو[۱۶۸] شاعر معروف فارسی زبان و یکی از موسیقی‌نوازان ممتاز آن عصر هم از این سلسله است. در این مسلک تصوف، حسن سجزی، (دهلوی)[۱۶۹] شاعر برجستهٔ فارسی زبان و ضیاءالدین برنی[۱۷۰] (Barney) مورخ مشهور نیز بودند، از اینرو احوال و آثار روحانیون سلسله چشتیه به وسیله تصنیفات و تألیفات این نویسندگان محفوظ و جاویدان گردید و در نتیجه تجزیه و تحلیل عظمت و اهمیت سالکان گذشته را آسان‌تر و آشکارتر گردانیده است.

خواجه ابومحمّد بن ابی احمد چشتی نخستین صوفی از سلسلهٔ چشتیه، همراه سلطان محمود غزنوی برای تبلیغ اسلام به سرزمین نامبرده قدم گذاشت. (قرن پنجم ه .ق / قرن یازدهم میلادی)؛ چنانکه مولانا عبدالرحمان جامی نوشته است:

ص ۲۷۱) و(بزم صوفیه، ص۷۹). در «بزم صوفیه» (ص۱۴۲) نام ملفوظات مزبور، «سیرالاولیا» آمده که درست نیست.

۱۶۶. گردآورندهٔ«راحت القلوب» (ملفوظات فرید گنج‌شکر)؛ یکی از مریدان نظام‌الدین اولیا که نامش معلوم نیست، ملفوظاتش را به نام «راحت المحبین» جمع‌آوری کرده است(تذکرهٔ صوفیان بنگال ص ۲۰۰) و (بزم صوفیه ص ۱۴۲ و ص ۲۲۵) .

۱۶۷. مؤلف«ترجمهٔ معارف» و «ترجمهٔ» رسالهٔ قشیریه، به زبان فارسی، و «اسمار الاسرار» و «حدایق الانس» (بزم صوفیه، ص ۵۰۸ -۵۰۹).

۱۶۸. گردآورندهٔ افضل الفواید (ملفوظات نظام الدین اولیا)، (تذکرهٔ صوفیان بنگال ص ۷۰۰).

۱۶۹. گردآورندهٔ فوایدالفؤاد (ملفوظات نظام‌الدین اولیا)، (تذکره صوفیان بنگال ص۲۰۰) و (بزم صوفیه، ص۲۲۳).

۱۷۰. مؤلف «تاریخ فیروزشاهی».

«وقتی که محمود سبکتکین به غزوهٔ سومنات بود، خواجه (خواجه ابو محمّد بن ابی احمد چشتی) را در واقعه نمودند که به مددکاری وی می‌باید رفت، در سن هفتاد سالگی با درویشی چند متوجه شده، چون آنجا رسید به نفس مبارک خود با مشرکان و عبدهٔ اصنام جهاد کرد»[۱۷۱].

ولی اشاعه و فروغ طریقت چشتیه تقریباً دو قرن بعد از وی مدیون تبلیغ خواجه معین‌الدین چشتی (۱۱۴۲ - ۱۲۳۶ میلادی / ۵۳۷ - ۶۳۴ ه .ق) است که بنیانگذار سلسلهٔ چشتیه در شبه قارهٔ هند و پاکستان به شمار می‌رود و در مساعدت تبلیغ در بین طبقهٔ صوفیه اهمیت بیشتری کسب کرده است. وی در دهی به نام «سجز» از ناحیهٔ سیستان، چشم به جهان گشود، علوم ظاهری را در عراق به پایان رسانید و بعد از ریاضت و گوشه نشینی سالهای متمادی خرقهٔ خلافت را از خواجه عثمان هارونی دریافت داشت و در حین سیر و سیاحت ممالک اسلامی موفق به دیدار غوث‌العظم عبدالقادر جیلانی، شیخ شهاب‌الدین سهروردی، شیخ نجم‌الدین کبری و اولیای دیگر شد، هنگام مراجعت به سرزمین پاکستان بر مزار هجویری، «داتاگنج بخش» مدت دو ماه اعتکاف کرد؛ چنانکه شعر ذیل از وی در بزرگداشت رتبت و درجهٔ داتا گنج بخش زبانزد خاص و عام گردید:

«گنج بخش فیض عالم، مظهر نور خدا   ناقصان را پیر کامل، کاملان را رهنما»[۱۷۲]

سپس در سال ۱۱۹۴ میلادی (۵۹۱ ه .ق) رهسپار اجمیر شد که آن زمان تحت تسلط قوای نظامی راجپوتان هندو مسلک بود، تعلیمات اسلامی و تکامل خارق‌العاده روحانیت چنان تأثیری در مرشد فرمانروایی اجمیر (Ajmir) به نام جیپال‌جوگی گذاشت که بر دست حق‌پرست وی مشرّف به اسلام گردید، علاوه بر این عده زیادی هندو مذهبان نیز به

---

۱۷۱. نفحات الانس، ص ۳۲۴.

۱۷۲. مسلم ثقافت هندوستان مین، ص ۲۳۸.

دین مبین اسلام گرویدند، چنانکه مصنف «سیرالاولیا» می‌نویسد: «به وصول قدم مبارک آن آفتاب اهل یقین که به حقیقت معین الدین بود، ظلمت این دیار به نور اسلام روشن و منور گشت». [۱۷۳]

بعد از او، توسط خواجه قطب الدین بختیار کاکی (متوفی ۶۳۵ ه .ق / ۱۲۳۶ م) سلسلهٔ چشتیه به توسعه و پیشرفتهای چشمگیری نایل آمد.

در «اخبار الاخیار» آمده است که: «بختیار کاکی خلیفهٔ بزرگ خواجه معین‌الدین چشتی است، از اکابر اولیا و اجلّهٔ اصفیا است، قبولی عظیم داشت و به غایت ترک و تجرید و فقر و فاقه موصوف بود.» [۱۷۴]

پس از ورود پیر و مرشد خویش به هند، بغداد را ترک گفته و رهسپار هندوستان شد و در حین مسافرت به دیار غریب، مدتی در ملتان میهمان شیخ جلال‌الدین تبریزی و شیخ بهاءالدین زکریا بود و طبق فرمایش و گفتار خواجه معین‌الدین چشتی، موقعی که قرب روحانی حاصل است، احتیاج به قرب جسمانی نیست، پس برای برافراشتن پرچم ارشاد و افروختن شمع هدایت عوض اجمیر اجازهٔ عزیمت از مُلتان (Multan) به دهلی به او داده شد، مدت زیادی به تبلیغ و اشاعه سلسلهٔ چشتیه سعی نمود و در آنجا چشم از این جهان فروبست.

بعد از وفات وی، خواجه فریدالدین گنج شکر (متوفی ۶۶۴ هجری قمری / ۱۲۶۵ میلادی) مَسند خلافت را زینت بخشید. او در دهی از ملتان پا به عرصهٔ وجود گذاشت و پس از به پایان رسانیدن تعلیم و تربیت به سیاحت ممالک اسلامی پرداخت و مشرّف به دیدار و قربت شیخ شهاب‌الدین سهروردی، شیخ فریدالدین عطار و عارفان دیگر گردید،

۱۷۳. سیرالاولیا، ص ۴۷.

۱۷۴. اخبارالاخیار ص ۳۱.

پس از اتمام مسافرت به «پاک‌پتن» (Pak patan)در پاکستان امروزی اقامت گزید، و تمام ایام زندگی خویش را برای فروغ و برقراری مشعل هدایت صرف کرد که افروختهٔ قائد روحانی وی بختیار کاکی بود. و در همان جا رهسپار سرای جاودانی شد.

از خلفای وی قطب‌الدین جمال هانسوی(نسبت وطنی است. هانسی نام دهی است) (Hansvi)و خواهرزادهٔ وی به اسم مخدوم علاءالدین صابر معروف است. طبق هدایت و راهنمایی او مخدوم علاءالدین صابر به دهی به نام کَلیِرشریف (Kalyer sharif) از ناحیه ررکی (Rurki) در شهرستان سهارنپور (Saharanpur) عزیمت کرد و در همانجا در سال ۶۹۱ هجری قمری (۱۲۹۱ میلادی) این جهان را بدرود گفت. او مؤسّس سلسلهٔ «صابریه» است که فرقهٔ جدیدی از طریقهٔ چشتیه است؛ امّا شیخ نظام‌الدین اولیاء (متوفی ۷۲۵ هجری قمری / ۱۳۲۵ میلادی) که به القاب سلطان المشایخ و محبوب الهی معروف است، بزرگترین خلیفهٔ بابا فرید گنج شکر بود، و در تقدس و پاک سرشتی دارای چنان درجه‌ای بود که حتّی در بیست سالگی، بابا فرید گنج شکر خلافت را به نامبرده تفویض کرد. او در دهی که در کنار شهر دهلی بود و بعداً به اسم «نظام‌الدین» معروف گشت، سلسلهٔ ارشاد و هدایت را دنبال کرد، و تا آخرین روزهای حیات خویش بدین کار اشتغال داشت و عاقبت در همانجا مدفون گردید. و امروزه، آرامگاه او، زیارتگاه بسیاری از صوفیان و دیگر مردمان است. برای اثبات شایستگی و لیاقت وی آمده است که روزی نظام‌الدین خدمت شیخ قطب جمال‌الدین هانسوی رفت تا خلافتی که به او محوّل گردیده بود، به تصدیقش برساند. پیرامون این نکته شیخ هانسوی شعر زیر را بیان کرد:

«هزاران درود و هزاران سپاس — که گوهر سپردم به گوهر شناس»[۱۷۵]

---

۱۷۵. مسلم ثقافت هندوستان مین، ص ۲۴۳.

نه تنها امرا و سلاطین، بلکه خاص و عام شهر دهلی نیز اعتقاد به بزرگی و تقوای وی داشتند و تعداد مریدان وی چنان رو به افزایش می‌رفت که تخمین زدن آنها کار مشکلی بود؛ چنانکه در «اخبار الاخیار» آمده است:

«وی از محبوبان و مقربان درگاه الهی است و دیار هندوستان مملو است از آثار و برکات او»[۱۷۶].

سه خانوادهٔ سلطنتی هند چون سلاطین ملوک، خلجی و تغلق، از فیوض و برکات شیخ نظام‌الدین اولیا بهره‌مند گردیدند، سلطان محمّد تغلق در حلقهٔ ارادت و اعتقاد وی درآمده بود؛ ولی برعکس او سلطان غیاث‌الدین تغلق از مخالفان سرسخت شیخ نظام‌الدین اولیا به شمار می‌رفت. سلطان المشایخ نسبت به اولیاء مسلمانان و متصوفان دیگر آن عصر از لحاظ روش ویژه خویش، دارای امتیاز و درجه شایانی بود و معروفیت سلسلهٔ چشتیه در سراسر شبه قارهٔ هند، رهین زحمتهای گرانبها و تعلیمات ذیقیمت نامبرده است، تا اینکه شاعر معروف پارسی گوی، امیر خسرو دهلوی (متوفی ۷۲۵ هجری قمری / ۱۳۲۵ میلادی) و مورخ برجسته‌ای چون ضیاءالدین برنی نیز در حلقهٔ معتقدان شیخ نظام‌الدین اولیا در آمده بودند. فرقهٔ جدیدی از سلسلهٔ چشتیه، به نام «چشتیهٔ نظامیه» به مناسبت اسم وی تأسیس گردید.

بعد از وفات شیخ‌المشایخ، خلیفهٔ وی شیخ نصیرالدین محمود، معروف به چراغ دهلوی(متوفی ۷۵۷ هجری قمری/ ۱۳۵۶ میلادی) مَسند خلافت را به عهده گرفت. او خلفای خود را به اطراف و اکناف کشور برای تبلیغ و اشاعه دین مبین اسلام مأمور کرد؛ به طور مثال برای اثبات این امر متذکر می‌شویم که وی خواجه کمال‌الدین، خواهرزاده و خلیفهٔ خویش را برای ارشاد و هدایت به احمد آباد (هند) مأمور کرد، و شیخ سراج‌الدین

---

۱۷۶. اخبارالاخیار، ص ۶۱

پسر خواجه **کمال‌الدین**، تبلیغ و ترویج دین اسلام را در ناحیه گجرات (Gujorat) (هند) بر عهده داشت، و همچنین مولانا **خواجگی** و شیخ احمد **تهانیسری** در ناحیهٔ کالپی (Kalpi) (احمد آباد) و سیّد محمّد **گیسودراز**[۱۷۷] بنده‌نواز در دکن(هند جنوبی) برای فروغ مشعل هدایت روحانی شبه قاره (**چراغ دهلوی**) می‌کوشیدند.

سلسلهٔ چشتیه از شمال هند وارد بنگال شد و در آن مملکت گسترش و توسعه یافت، **عبدالله کرمانی** ساکن دهی به نام خستگیری در شهرستان بیربهوم (Birbhum) (ایالت بیهار فعلی) خلیفهٔ روحانی خواجه **معین‌الدین چشتی** (۶۳۴ -۵۳۹ / ۱۲۳۶ -۱۱۴۶ ه.ق) است که نخستین صوفی طریقه چشتیه در بنگال به شمار می‌رود.

ناگفته نماند که ورود شیخ کرمانی در بنگال پیش از سلسلهٔ سهروردیّه دیده می‌شود؛ ولی نشر و اشاعهٔ سلسلهٔ چشتیه در آنجا به طور منظم بعد از طریقهٔ سهروردیه آغاز گردیده است.

بنیانگذار سلسلهٔ چشتیه در بنگال، **سراج‌الدین** اخی سراج ملقّب به «آیینهٔ هند»[۱۷۸] است. شیخ نامبرده از ساکنان لکهنوتی(Laknauti)بود؛ امّا به دهلی مسافرت کرد و در آنجا به دست محبوب الهی **نظام‌الدین اولیا**، بیعت کرد، و پس از درگذشت وی به لکهنوتی

---

۱۷۷. ابوالفتح صدر الدین محمد، یوسف بن علی حسینی چشتی دهلوی، مشهور به گیسو دراز و خواجه بنده نواز و سید بنده نواز عارف و فقیه و حکیم و شاعر پارسی گوی هند(و. دهلی ۷۲۱ – ف. گلبرگه (حیدر آباد -دکن) ۸۲۵ ه. ق.). وی در دهلی به خدمت شیخ نصیرالدین محمود اَوَدی، معروف به چراغ دهلی رسید و به توصیهٔ او به تحصیل فقه و کلام و منطق و تفسیر و حکمت و ادبیات عربی و فارسی همت گماشت. پس از فوت نصیرالدین (۷۵۷ ه. ق .) گیسو دراز بخلافت او منصوب شد و در رأس مشایخ چشتیه قرار گرفت.

۱۷۸. در گلزار ابرار، «آتینهٔ هندوستان» آمده است(تصحیح بیگ باباپور، ص. ۱۲۱)

مراجعت کرد، سیّد محمّد مبارک علوی معروف به امیر خورد، پیرامون تبلیغات دینی وی در بنگال چنین می‌نویسد:

«آن دیار را به جمال خود بیاراست و خلق خدا را دست بیعت دادن گرفت، چنانکه پادشاهان آن ملک داخل مریدان او آمدند».[۱۷۹]

اخی سراج، به سال ۷۵۸ ه .ق / ۱۴۵۳ میلادی این جهان را بدرود گفت. باید متذکر شد که براثر مساعی و تبلیغات وی در بنگال طریقهٔ چشتیه گسترش زیادی داشت.

پس از اخی سراج، از خلفای روحانی وی، شیخ **علاءالحق** والدین ابن اسعد **لاهوری** است که معروفیت و شهرت بسزایی داشت، و بر مسند ارشاد و هدایت اخی سراج تکیه زد، او در سیرت و اخلاق کاملاً نمایندهٔ مرشد روحانی خویش بود و در بنگال بدون تردید یک ستون عظیم الشأن و محکم گروه متصوفهٔ چشتیه به شمار می‌رفت. شخصیت روحانی وی توجه مردم بنگال را جلب کرد، و ایشان آنچنان شیفته او شدند که در خانقاه او پیوسته گرد می‌آمدند.

پس از شیخ **علاءالحق**، کسی که در پیشرفت سلسلهٔ چشتیه کوشید، پسرش شیخ **نور قطب عالم** بود که دارای مقامی ممتاز است. موقعی که **نور قطب عالم** به تبلیغ دین و نشر اشاعه سلسلهٔ چشتیه مشغول بود، با بحران شدیدی روبرو شده بود. حاکم هندوی محلی راجاکنس (گنیش) (Kanas) در مملکت بنگال نفوذ بسیاری داشت و می‌خواست که مسلمانان آن دیار را از بیخ و بن برکند، بعضی از علما و مشایخ را آزار می‌داد تا اینکه شیخ **بدرالاسلام** توسط وی کشته شد؛ علاوه بر این عدهٔ زیادی از علما و صوفیه را به دستور وی در یک کشتی گرد آوردند و در دریا غرق کردند. پس از این حادثه که در اطراف شیخ

---

۱۷۹. سیر الاولیا، ص ۲۵.

نور قطب عالم روی داد، چنان او را تحت تأثیر قرار داد که تصمیم گرفت ستمکاریهای راجای هندوی نامبرده را از بین ببرد، چنانکه به وسیله میر سیّد اشرف جهانگیری سمنانی[۱۸۰] (متوفی ۱۴۰۵ / ۸۰۸) سلطان ابراهیم شرقی (۸۴۴-۸۰۳ / ۱۴۴۰-۱۴۰۰.) (حاکم جونپور) (Jaunpoor) را از این اقدامات غیر اسلامی مطلع ساخت و او را برای تصرف به بنگال دعوت کرد، و به سبب کوششهای وی، بار دیگر در این مملکت دولت اسلامی استوار گردید، و بعد از آن مسلمانان آن کشور از مظالم هندوها نجات یافتند. پس از شیخ نامبرده توسط خلفای روحانی که ذکرشان در باب دوم خواهد آمد، طریقهٔ چشتیه در بنگال توسعه یافت و تا امروز توسط مریدانش خانوادهٔ مزبور باقیمانده است.[۱۸۱]

سلسلهٔ سهروردیه:

سلسله سهروردیه، منسوب به شهاب الدین عمر بن عبدالله سهروردی(م ۶۳۲ق) است که در تصوّف طریقه ای معتدل داشت. وی عمل به فرایض دین را مقدمهٔ وصول به حقیقت می شمرد. سلسله های جلالیه، جمالیه، زینبیه، خلوتیه و شعبه های متعدد و مختلف آن در آسیای صغیر و روشنیه در افغانستان، از طریق سهروردیه نشأت یافته اند. زکریای مولتانی، این طریقت را در هند رواج داد و پیروانی یافت.

بزرگان طریقت سهروردیه، نسبت به صوفیان سلسله چشتیه بیشتر محتاط و پابند بودند، ضمناً جنب و جوش تبلیغ و اشاعه اسلام در این گروه بیشتر نمایان بود، چنانکه ارتباط ایشان از لحاظ گفتار و رفتار با غیر مسلمانان شیوه‌ای غیر قابل مقایسه را با چشتیان

---

۱۸۰. انیس الغربا، تصنیف نورقطب عالم(مقدمه، ص. ۳۶ - ۳۷).(نورقطب در این رسالهٔ مختصر، فلسفهٔ فقر و غنا را به تفصیل شرح داده است.)

۱۸۱. در شورشی که پدید آمد، شیخ انور به حکم راجا گنیش در سنارگاؤن کشته شد و در همین روز راجای مذکور نیز درگذشت(همان)

در برداشت. شوق و علاقه وافری به سیاحت و گردش نشان می‌دادند و همین امر فیوضات روحانی این فرقه را به اطراف و اکناف مملکت گسترش داده و مشعل ارشاد و هدایت را دور از هیاهوی مراکز سیاسی و فرهنگی برافراشته بودند؛ علاوه بر این، صوفیان سهروردیه دارای افراد زیادی از اهل قلم و صاحب تصانیف نبودند و بدین سبب تاریخ کاملی مربوط به کاوشها و اشاعات دینی این گروه مرتب و تألیف نگردیده است؛ البته خدمات مذهبی ایشان را به دست فراموشی نمی‌شود سپرد؛ چون توسط متصوفان همین فرقه، و درخشش و تابندگی اسلام به مناطق دور و دراز پاکستان و بنگال نفوذ کرد.[۱۸۲]

شیخ شهاب‌الدین ابو حفص عمر بن عبدالله سهروردی (متوفی ۶۳۲ هجری قمری / ۱۳۳۴ میلادی) بنیانگذار سلسلهٔ سهروردیه در بغداد است؛ ولی توسعه و اشاعهٔ اسلام بعد از سلسلهٔ چشتیه در شبه قاره، توسط شیخ بهاءالدین زکریا ملتانی (متوفی ۶۶۶ هجری قمری / ۱۲۶۷ میلادی) انجام گرفت.

هرچند که یکی از مریدان و خلفای شیخ شهاب‌الدین سهروردی به نام مخدوم نوح بهکّری قبل از نامبرده به بهکر(Bhakkar)(ناحیهٔ سند) عزیمت نموده بود. شیخ بهاءالدین زکریا به سال ۵۷۸ هجری قمری / ۱۱۸۲ میلادی، در ناحیهٔ ملتان متولد و برای تحصیلات عازم عراق و شام و بخارا شد. سپس در بغداد به ملاقات شیخ شهاب‌الدین سهروردی رفت و خلافت سلسلهٔ سهروردیه را برعهده گرفت و در حین مراجعت با اخذ اجازهٔ وی به تبلیغ و اشاعهٔ اسلام در ناحیهٔ ملتان اشتغال ورزید. ناصرالدین قباچه (Qabache) والی ملتان، یکی از ارادتمندان او بود. شبی در محفل سماع، شیخ

---

۱۸۲. آب کوثر، ص ۲۵۴-۲۵۵.

بهاءالدین زکریا غزل زیر را که از عراقی[۱۸۳] است، بشنود و چنان حالتی به وی روی آورد که دنیا و مافیها را به فراموشی سپرد:

«نخستین باده کاندر جام کردند | ز چشم مست ساقی وام کردند
لب میگون جانان جام در داد | شراب عاشقانش نام کردند
به عالم هرکجا درد و غمی بود | بهم کردند و عشقش نام کردند
چو خود کردند راز خویشتن فاش | عراقی را چرا بدنام کردند»[۱۸۴]

بعد از شیخ بهاءالدین زکریا، شیخ صدرالدین عارف، خلیفه وی گردید، و پس از نامبرده، شیخ رکن‌الدین، سجاده طریقت را زینت بخشید. او معاصر نظام‌الدین اولیا و یکی از معروفترین علمای دینی بود. سلطان علاءالدین خلجی عقیده و ارادت وافری به او داشت. میر سیّد جلال‌الدین معروف به مخدوم جهانیان جهانگشت (متوفی ۷۸۰ هجری قمری / ۱۳۸۳ میلادی) خلیفه شیخ رکن‌الدین (متوفی ۷۳۵ هجری قمری / ۱۳۳۴ میلادی) نه فقط در مناطق مختلف کشور، بلکه به طور اخص در گجرات، به تبلیغ و ترویج اسلام پرداخته بود.

بعد از این، نبیره و پسر وی به نام قطب عالم و شاه عالم سلسلهٔ تبلیغ و اشاعه را دنبال کردند و در گجرات مدفون گردیدند. شیخ جلال‌الدین تبریزی اولین پیشوای سلسلهٔ سهروردیه است که در سدهٔ هفتم هجری قمری رهسپار بنگال شد. از تقدس روحانی و ارشاد و هدایت وی، سلسلهٔ سهروردیه در بنگال توسعه و اشاعه یافت، در همین قرن سیّد جلال‌الدین جلال سرخ از بخارا به بهکر (سند) وارد شد. او یکی از مریدان و خلفای

---

۱۸۳. عراقی شاعر معروف و صوفی مسلک ایران، داماد شیخ بهاءالدین زکریا و خواهر زادهٔ شیخ شهاب‌الدین سهروردی بود.

۱۸۴. کلیات عراقی، تصحیح سعید نفیسی، تهران ۱۳۳۶، ص ۲۱.

بهاءالدین زکریا ملتانی است که در ناحیه جهنگ (Jhang)به اشاعه اسلام مشغول بود و به سال ۶۴۲ هجری قمری (۱۲۴۴ میلادی) از آنجا به ناحیه «اچه» (Uchh) (بهاولپور) عزیمت کرد، و به سال ۶۹۰ هجری قمری (۱۲۹۱ میلادی) در همان جا وفات یافت، نبیرهٔ وی جلال‌الدین بخاری نیز در "اچه" مدفون است که در سال ۷۸۰ هجری قمری (۱۳۸۳ میلادی) از این جهان چشم فروبست.[۱۸۵] بدیهی است که سلسله سهروردیه شهرت و معروفیت فراوانی در سند، ملتان و بنگال به دست آورد.

نخستین صوفی جلیل‌القدر و باعظمت که نقشهای تبلیغی وی در بنگال به طور واضح مشهود است، از خانوادهٔ سهروردیه به نام شیخ جلال‌الدین تبریزی (متوفی ۶۴۲ ه.ق /۱۲۴۴میلادی) است. تأسیس سلسلهٔ سهروردیه در بنگال توسط شیخ نامبرده در اوایل قرن هفتم هجری قمری صورت گرفته است و این نخستین سلسله تصوف بود که در بنگال رواج کامل یافت، زمانی که شیخ جلال‌الدین تبریزی وارد بنگال شد، راجای هندو موسوم به لکشمن سین (Lukshman sein) بر تخت لکهنوتی تکیه داشت، وی در بندر دیوه محل(Bundr deva mahal) خانقاهی بنا کرد و به ارشاد و هدایت مسلمانان مشغول گردید، بعضی از یوگی‌های هندو با شیخ جلال‌الدین تبریزی دربارهٔ موضوع اسلام به بحث پرداختند و بالاخره تحت تأثیر اصول اسلامی قرار گرفتند و به دست مبارک وی مشرف به اسلام شدند، علاوه بر این به تدریج طالبان حق در حلقه ارادت وی وارد گردیدند تا اینکه راجا «لکشمن سین» و مشاور فرهنگی وی در دربار به نام هلایدامیسرا (Halaeda misra) از خرق عادات و کرامات وی به شگفت آمدند و به شیخ نامبرده معتقد گشتند و در قلبهای ایشان نقشهای کمالات روحانی شیخ ثبت گردید هلایدامیسرا (Halaeda misra) در تألیف خود زیر عنوان «شیخ شبهودیا» ذکر

---

۱۸۵. شاه محمّد غوث گوالیاری ص ۴.

کرامات و تبلیغ شیخ جلال‌الدین تبریزی را آورده است.[۱۸۶] همان طوری که خدمات شایستهٔ خواجه معین‌الدین چشتی در شمال هند حایز کمال اهمیت است، شیخ جلال‌الدین تبریزی در بنگال نیز خدمتهای شایان توجهی نموده است که در ترویج و اشاعهٔ اسلام فوق‌العاده مؤثّر بوده است. پس از شیخ تبریزی صوفیه و مبلغان از شمال هند برای تبلیغ و ترویج دین مبین اسلام به آنجا می‌آمدند و بعد از آن خلفای روحانی ایشان در بنگال برای تکمیل این هدف سعی نمودند، متأسفانه بعد از شیخ جلال‌الدین، به نام دیگر افراد خانوادهٔ سهروردیهٔ بنگال در هیچ تذکره و تاریخی اشاره نشده است که خدمات روحانی ایشان تذکر داده شود.

سلسلهٔ فردوسیه:

سلسلهٔ فردوسیه در آغاز کار سلسله جداگانه‌ای نبوده است، بلکه شعبه‌ای از سلسله سهروردیه بود، و سپس در شبه قاره، صورت یک سلسلهٔ مستقل به خود گرفته است. این سلسلهٔ تصوف از مرید و خلیفه شیخ ضیاءالدین ابوالنجیب سهروردی موسوم به نجم‌الدین کبری آغاز گردید؛ چنانکه شیخ عبدالحق محدّث دهلوی دربارهٔ لقب فردوسی مطالبی به شرح زیر به رشتهٔ تحریر در آورده است:

«شیخ ابوالنجیب به شیخ نجم‌الدین خلافت داد و گفت شما مشایخ فردوسیه؛ از آن روز باز فردوسیان به پیدا آمدند.»[۱۸۷]

از بیان بالا چنین برمی‌آید که کلمهٔ فردوسی نخستین بار با نام شیخ نجم‌الدین کبری آمده است و پس از این او را به لقب نجم‌الدین کبری فردوسی دانسته‌اند و از آن روز به

---

۱۸۶. تاریخ ادبیات بنگالی، مجلد اوّل، ص ۸۳.

۱۸۷. اخبار الاخیار ص ۱۲۴.

بعد خلفای وی، خود را به لقب فردوسی نامیدند. خلیفه روحانی شیخ نجم‌الدین کبری، سیف‌الدین باخرزی، است که امام روزگار خویش بود و چنان عظمت و کرامتی داشت که پسر چنگیزخان به نام خدابنده به دست وی مشرف به اسلام گردید. جانشین سیف‌الدین باخرزی موسوم به بدرالدین سمرقندی نخستین شخص از فرقهٔ فردوسیه است که وارد شبه قاره پاکستان و هند شد و در دهلی اقامت اختیار کرد و به ارشاد و هدایت مشغول شد او با خواجه معین‌الدین چشتی، خواجه بختیار کاکی، بهاءالدین زکریای ملتانی، و شیخ نجم‌الدین صغری معاصر بود. وی از لحاظ علوم دینی و روحانی دارای مقامی بلند بود و بنا به روش مخصوص خود در میان مشایخ پاکستان و هند شخصیتی ممتاز داشت. وی معتقد به ظهور کشف و کرامات نبود. در دهلی خواجه رکن‌الدین فردوسی به دست وی بیعت کرد،[۱۸۸] و حقیقت آن است که در شبه قاره، کلمهٔ «فردوسی» نخستین بار برای خواجه رکن‌الدین آمده است. مؤلف «مناقب الاصفیا» که قدیمی‌ترین تذکرهٔ مشایخ فردوسیه است، در این مورد چنین آورده است:

«... خواجه رکن‌الدین در هند چنان برآمد که شهرت او به عرب و عجم رسیده و شجرهٔ پیران را که سکه به نام او زدند، پیران فردوسی گفتند و پیوستگان این شجره را در هند به نام او می‌خوانند، فردوسی می‌گویند،... و اگر این فضل در باب خواجه رکن‌الدین نمی‌بود، پیران این شجره را سهروردیه می‌گفتند. نسبت به خواجه ضیاءالدین ابوالنجیب دارند، با شطار طریق می‌گفتند.»[۱۸۹]

---

۱۸۸. شیخ رکن‌الدین فردوسی مرید خواجه بدرالدین سمرقندی است، در دهلی بود.(اخبار الاخیار ص ۱۲۳.)

۱۸۹. در تاریخ سلسلهٔ فردوسیه، ص ۵۴–۵۵ چنین آمده است:

گر نبودی به حق خواجه ما رکن‌الدین   سهروردی همه را کنده شدی نقش و نگین

شیخ نجیب‌الدین[۱۹۰] مرید و خلیفه روحانی خواجه رکن‌الدین فردوسی است که تا زمان او سلسلهٔ فردوسیه در دهلی بارآور شد و از آن به بعد شیخ شرف‌الدین احمد بن یحیی منیری به حلقهٔ شیخ نجیب‌الدین فردوسی به دهلی در آمد؛ ولی به وطن اصلی خویش در ایالت بیهار (Bihar) هند مراجعت کرد، و در آنجا از فیض روحانی او سلسلهٔ فردوسیه پیشرفت بسزایی کرد. شیخ عبدالحق محدث دهلوی در ضمن شیخ شرف‌الدین احمد بن یحیی منیری عقیده خویش را بدین طریق اظهار می‌دارد:

«وی از مشاهیر مشایخ هندوستان است، چه احتیاج که کسی ذکر مناقب او کند».[۱۹۱]

سپس توسط مخدوم مظفرشمس بلخی (خلیفهٔ مخدوم شیخ شرف‌الدین احمد) و دیگر صوفیه چون مخدوم حسین نوشه توحید بلخی، مخدوم احمد لنگر دریا بلخی، مخدوم شیخ درویش بلخی، مخدوم شاه جلال فردوسی، مخدوم شاه ولی الله فردوسی، سلسلهٔ فردوسیه در استان بیهار توسعه یافت.[۱۹۲]

سلسلهٔ قادریه:

در دوران سلاطین مغول در شبه قارهٔ هند، فرق مختلف تصوف را چون قادریه، نقشبندیه، شطاریه، و مداریه، فروغ و پایداری نصیب گردید، که اسامی این فرق به طور

نجمی و کبروی و اهل ضیا می‌گفتند   یا که شطار طریق این همه را می‌گفتند
گشت از فضل خداوند چو او فردوسی   گشته از یمن طفیلش من و تو فردوسی»

۱۹۰. مرید شیخ رکن‌الدین فردوسی است، قبر او جانب شرقی حوض شمسی بر صفّهٔ عالی نزدیک به قبر مولانا برهان‌الدین بلخی است، رحمة الله علیهم (اخبار اخیار ص ۱۲۳).

۱۹۱. اخبار الاخیار، ص ۱۲۳.

۱۹۲. تاریخ سلسله فردوسیه، ص ۷۱-۷۲.

خصوصی قابل ذکر است. این سلسله های طریقت برای اشاعه و گسترش دین حنیف اسلام و اصول و احکام اسلامی بدین سرزمین سرازیر شدند و به تلاشهای روز افزون خود سرگرم، و در این امر موفق گشتند و طرق تصوف اسلامی با شهرت و معروفیت و حسن قبول در بین خاص و عام روبرو گشت.

قبل از عهد مغول حکومت مرکزی با اغتشاشات سیاسی روبرو می‌شد؛ به طوریکه شیرازهٔ دین و مذهب نیز گسیخته گشت؛ ولی موقعی که استحکام و استواری سیاسی نصیب سلاطین مغول شد، اشاعه و تعلیم علوم اسلامی شروع گردید؛ چنانکه برای تبلیغ و پیشرفت اسلام و اصلاح جامعه از طرف فرقه نوین صوفیه به نام «قادریه» کمک شایانی ارائه گردید و در شمال هند مخصوصاً ناحیه سند و پنجاب، این فرقه با فروغ از بیعت سلسله طریقت قادریه مستفیض گردیده بود که دارای شهرت و اهمیت فراوان در این طریقه است.

سلسلهٔ قادریه، از قرن دهم هجری قمری (شانزدهم میلادی) در بنگال توسعه و ترویج یافت. نخستین صوفی این خانواده، مولانا شاه معظم دانشمند معروف به شاه‌دوله به شمار می‌رود که در سال ۹۲۵ هجری قمری (۱۵۱۹ میلادی) از بغداد به یکی از نواحی شهرستان راجشاهی به نام باگها (Bagha) (در قسمت شمال بنگلادش) وارد بنگال شد، (۹۸) توسط شاه معظم دانشمند و اولاد وی به نامهای شاه حامد دانشمند، شاه عبدالوهاب دانشمند، شاه محمد رفیق دانشمند و شاه نورالعین، طریقهٔ قادریه تا حدودی در بنگال شرقی ترقی و پیشرفت کرد؛ ولی شاه نعمت‌الله قادری (متوفی ۱۰۷۵ هجری قمری / ۱۶۶۴ میلادی) اولین کسی است که به وسیلهٔ وی فیضان روحانی سلسلهٔ قادریه در اطراف و اکناف بنگال به طور نا محدود گسترش یافت.

وی از نارنول وارد بنگال شد و در «راج محل» (RAj mahal) سکونت اختیار کرد و در فیروزآباد (ناحیه لکهنوتی) مدفون گردید؛ پس از وی فعالیت این خانواده توسط ذاکرعلی (قرن دوازدهم هجری قمری/ ۱۸ میلادی) شاه ابوالارشاد علی عبدالقادر (قرن

دوازدهم هجری قمری / ۱۸ میلادی) و شاه ابواللیث (قرن سیزدهم هجری قمری / ۱۹ میلادی) مخصوصاً در بنگال غربی فروغ شایانی یافت، خلاصه اینکه در عهد سلطان اورنگزیب عالمگیر سلسلهٔ قادریه در سراسر مملکت بنگال ترویج و توسعه فراوان و معروفیت بسزایی پیدا کرد.

سلسلهٔ قلندریه:

شرف‌الدین علی قلندر معروف به بوعلی قلندر متولد پانی‌پت (Pani pat) هند (متوفی ۷۲۴ هجری قمری / ۱۳۲۴ میلادی) که در شبه قاره، بنیانگذار سلسلهٔ جدیدی معروف به قلندریه بود، مدت درازی به درس و تدریس مشغول بود؛ ضمناً وعظ و خطبه مسجد قوت‌الاسلام دهلی را نیز به عهده داشت. روایتی است که روزی از حالت وجدآور درویشی متأثر گشت و شغل تدریس را ترک گفت و به سلک قلندران پیوست. وی مدت مدیدی به ریاضت و عبادت در گوشه تنهایی و جنگلهای دور افتاده مشغول بود و روزگار باقیماندهٔ خویش را در عالم وجد و استغراق صرف نمود؛ در پانی‌پت (هند) بدرود حیات گفت و آرامگاه وی در این ناحیه واقع است. وی هم عصر شیخ نظام‌الدین اولیاست.

یکی دیگر از بزرگان این فرقه معروف به شاه غوث‌علی قلندر در مویگر ایالت بیهار (Bihar)(هند) روز هفتم دسامبر ۱۸۰۴ میلادی چشم بدین جهان گشود، وی نه تنها به ادب عربی و فارسی آشنا بود، بلکه سانسکریت را نیز به خوبی می‌دانست و تعلیمات باطنی وی از طریق افاضات یازده نفر مسلمان و هشت نفر درویش هندو مذهب به ثمر رسید. بعد از سیر و سیاحت ممالک اسلامی و برگزاری مراسم حج عازم پانی‌پت گشت و همان جا به سال ۱۲۹۸ه. ق (۱۸۸۰ میلادی) به جهان ابدیت پیوست. خلیفهٔ وی مولانا گل حسن در تألیف خویش به نام »تذکرهٔ غوثیه« چنین آورده است که شاه غوث‌علی قلندر با رغبت فراوان شعار قلندری، تصوف و سنت دین محمّدی را نیز ترویج و اشاعه داد، ضمناً تصور

شیخ، سجده قبور و بدعات عامه را خلافت شریعت اسلامی می‌دانست، ناگفته نماند که این طریقه تصوف نیز به اطراف و اکناف شبه قاره هند و پاکستان گسترش یافت.[۱۹۳]

سلسلهٔ قلندریه در بنگال توسط شاه صفی‌الدین شهید تأسیس گردید. شاه نامبرده در اواخر سده هفتم هجری قمری (سیزدهم میلادی) وارد بنگال شد. گسترش و توسعه طریقه قلندریه نیز در آن مملکت مشاهده می‌شود حتّی در قرن نهم و دهم هجری قمری (پانزدهم و شانزدهم میلادی) سلسلهٔ مزبور شهرت فراوانی یافت. هنگامی که غیاث‌الدین بلبن، سلطان دهلی بود، فرقه قلندریه در بنگال اهمیت فراوانی داشت.

مورخ مشهور ضیاءالدین برنی می‌نویسد که حاکم وقت بنگال به نام طغرل، زر کافی به عنوان نذر به این گروه هدیه کرد،[۱۹۴] به طوری که افراد سلسلهٔ مزبور خلخال طلایی به جای آهنی و مسی در بر داشتند، در آن دوره پایتخت بنگال لکهنوتی (گور) (Gaur) مرکز گسترش و تبلیغ فرقهٔ قلندریه بود. گفته می‌شود که در معاملات داخلی و سیاسی مملکت بنگال سلسله مزبور نفوذ و تأثیر بسیاری داشت و با همکاری فرقهٔ قلندریه، طغرل بر ضد سلطان دهلی قیام کرد و پس از شکست او بسیاری از پیروان سلسله قلندریه بنا به دستور غیاث‌الدین بلبن (سلطان دهلی) کشته شدند.[۱۹۵]

سلطان فخرالدین مبارک شاه (۷۵۰-۷۳۹ هجری قمری / ۱۳۴۹-۱۳۳۸ میلادی) حاکم محلی سنارگاون افراد خانوادهٔ قلندریه را گرامی شمرد و برای نشر و اشاعه اسلام با

۱۹۳. مسلم ثقافت هندوستان مین، ص ۲۵۳.

۱۹۴. تاریخ فیروز شاهی ص ۹۱.

۱۹۵. تاریخ فیروز شاهی ص ۷۵.

فرقهٔ مزبور مساعدت کافی مبذول داشت؛ بنا بر قول ابن بطوطه[۱۹۶] سلطان فخرالدین مبارک شاه دستور داد که از افراد سلسله قلندریه کرایه کشتی گرفته نشود و هر جا بروند مخارج راه به طور رایگان در اختیار ایشان گذارده شود و هرگاه قلندری به دهی وارد می‌گردید، از طرف دولت نصف دینار برای خرجش تأمین می‌شد. افراد سلسلهٔ قلندریه محل ثابتی نداشتند و از جایی به جای دیگر کوچ می‌کردند و از رسمهای دیگر این طایفه، به دست داشتن انگشتری و بستن بازوبند، و بردن گربه و میمون و خرس بود.[۱۹۷]

سلسلهٔ نقشبندیّه:

مؤسس فرقهٔ نقشبندیه، خواجه بهاءالدین نقشبند (متوفی ۷۹۱ هجری قمری / ۱۳۸۸ میلادی) معروف به شیخ ترکستانی[۱۹۸] بود و خلیفهٔ وی خواجه محمّد باقی باللّه (متوفی ۱۰۱۲ هجری قمری / ۱۶۰۳ میلادی) از ترکستان هجرت نموده به دهلی پایتخت سلطنت اکبری سکونت اختیار کرد. مرید و خلیفه وی شیخ احمد سرهندی معروف به مجدد الف ثانی(متوفی ۱۰۳۴ هجری قمری / ۱۶۲۴ میلادی) که بزرگ جلیل‌القدر این طریقه نامیده

---

۱۹۶. و امر سلطان فخرالدین المذکور ان لا یوخذ بذلک النهر من الفقراء نول و ان یعطی الزاد لمن لازاد له منهم و اذا وصل الفقیر الی مدینة اعطی نصف دینار (رحلة ابن بطوطه، مجلد ۴ ص ۲۹۳، چاپ پاریس، ۱۸۵۳–۱۸۵۹ میلادی)

۱۹۷. تاریخ فرهنگی بنگال ،مجلد اوّل، ص ۱۳۷

۱۹۸. دوم فرقهٔ نقشبندی بوده است که مشایخ نخستین آن را پیش از بهاءالدین نقشبند خواجگان و این طریقه را طریقه خواجگان می‌گفتند و از زمان بهاءالدین نقشبند به نام نقشبندی معروف شده است، در اواخر قرن دهم و اوایل یازدهم هم هجری قمری پیشوای این طریقه در هند شیخ احمد سرهندی بوده که چون در قرن یازدهم زیسته است او را مجدد الف ثانی لقب داده‌اند، و پس از آن نقشبندیان هند به نام مجددی معروف شده‌اند (سعید نفیسی، سرچشمه تصوف در ایران، ص ۱۹۸)

می‌شود و عصر او در تاریخ هند و پاکستان به عهد نهضت ثانیهٔ اسلام با کلمات زرین مزین گشته است؛ یعنی شیوهٔ جدید جلال‌الدین اکبر پادشاه شبه قارهٔ هند معروف به «دین الهی» روش الحاد پرستی را در کشور پاکستان و هند افزایش داده بود و مجدد الف ثانی برای نیست و نابود کردن این سبک نوین مذهب اسلام کمر بست و موفق شد. وی نه تنها دربارهٔ مسائل مذهبی با ابوالفضل و فیضی مباحثه نمود، بلکه به تحریر کتب بیشتری در رد مسایل گوناگون ضد اسلام همت ورزید. مباحثات دینی وی با دانشمندان نامبرده چنان اثری بر بعضی از افراد گذاشت که بر خلاف اعتقاد قبلی ایشان که می‌گفتند ایمان آوردن به توحید، محتاج اعتقاد به رسالت نیست، به افکار و گفتار مجدد الف ثانی معتقد شدند که ایمان آوردن به توحید محتاج اعتقاد به رسالت است و بدین روش مایل به اعتقادات وی گشته احترامات بیشتری قایل شدند. وی در تصنیف خویش به نام «رساله اثباة النبوة» اشتباهات مبهمی را درباره عقیدهٔ اسلامی برطرف کرده است.

به سال ۱۶۰۵ میلادی (۱۰۱۴ هجری قمری) چون خان خانان، خان اعظم سیّد صدر جهان و مرتضی خان (شیخ فرید) به دست مجدد الف ثانی بیعت نمودند و از وساطت و پشتیبانی امرای نامبرده وی اکبر شاه را متوجه برقراری دین مبین اسلام و تلقین شریعت اسلامی می‌نمود، با کوششهای اسلامی و خدمات دینی خویش مشعل شریعت را فروغ جاودانی بخشید و حقیقت امر این است که بعضی از بزرگان پابند شریعت آن عصر در جستجوی چنان نظام صوفیانه بودند که عقاید آن با روش شریعت اسلامی تطبیق و همبستگی داشته باشد و این اختلاف عقاید را فرقه نقشبندیه تا حدودی برطرف کرد.

وی اختلافات بین علما و صوفیه یعنی شریعت و طریقت را رفع نمود؛ چنانکه دین اسلام بار دیگر زندگی نوینی جست و این سعی و کوشش او بود که در عهد اکبر و جهانگیر سلاطین شبه قاره، مشعل اسلام را از سر نو با نوید روحپرور پایدار و مستحکم

گردانید، خواجه باقی‌باللّٰه پیر و مرشد وی از استعداد علمی متأثر گشت، نامه‌ای چنین می‌نویسد:

«شیخ احمد نام مردیست از سرهند، کثیرالعلم و قوی‌العلم روزی چند فقیر، با او نشست و برخاست کرد، عجایب بسیار از روزگاران اوقات او مشاهده نموده، به آن ماند که چراغی شود که عالمها ازو روشن گردد».[۱۹۹]

سپس جانشین وی چون خواجه محمّد معصوم (متوفی ۱۱۷۰ هجری قمری) خواجه محمّد نقشبند، و خواجه محمّد زبیر در توسعه و گسترش طریقهٔ نقشبندیه سعی نمودند، صوفی دیگری در این فرقه به نام مولانا شاه فضل الرحمان گنج مرادآبادی (۱۳۱۳-۱۲۱۳ هجری قمری / ۱۸۹۲-۱۷۹۵ میلادی) به ترویج تصوف سرگرم بود، شاه ولی‌اللّٰه دهلوی (۱۱۷۶-۱۱۱۴ هجری قمری / ۱۷۶۳-۱۷۰۳ میلادی) نیز یکی از متصوفان این فرقه به شمار می‌آید. ناگفته نماند که در شبه قاره، اشاعه و پایداری شریعت دین مبین اسلام توسط شاه ولی‌اللّٰه و جانشین وی انجام شد.

در آن زمان در شبه قارهٔ هند، رسمی معمول بود که بیش از یک فرقهٔ طریقت، در حلقهٔ بیعت در می‌آمدند؛ چنانکه شاه ولی‌اللّٰه دهلوی در حین بیعت اسامی متصوفان فرق چهارگانه چشتیه، نقشبندیه، سهروردیه و قادریه را ورود زبان قرار می‌داد تا مریدی از فیض بزرگان این فرق بهره‌مند گردد، و از روش اصل کلی تفهیم و تفاهم بین پیروان سلاسل مختلف طریقت صورت اثبات می‌پذیرفت.

شاه جلال مجرد سیلهتی (Sylhati) در اوایل قرن هشتم هجری قمری (چهاردهم میلادی) وارد بنگال شد و این مملکت را از فیض روحانی و تبلیغات دینی گهواره اسلام ساخت. وی زندگانی خود را در راه نجات بشریت و پیشرفت اسلام وقف کرد؛ چنانکه راجای هندوی سیلهت (Sylhat) که مسلمانان آن نواحی را مورد ظلم

---

۱۹۹. مسلم ثقافت هندوستان مین ص ۲۶۱.

قرار داده بود، شکست داده، پرچم اسلام را در آنجا برافراشت، پس از سی و هفت سال به دست آوردن سلهت، به سال (۷۴۸ هجری قمری / ۱۳۴۷ میلادی) به رحمت حق پیوست. تا مدت طولانی شاه جلال مجرد سیلهتی نه تنها به عبادت الهی و انتشار و توسعه اسلامی مشغول بود، بلکه برای تحکیم جامعه نیز می‌کوشید تا بنیان اسلام استوار و پایدار گردد.

بنا بر روایات محلی شیخ نامبرده رفقا و خلفای خود را در سراسر سلهت از قبیل محلهایی چون لاتو هاپینه تیله (Lato Hapine tila) و همنگ تیله (Hemang Tila) اجازهٔ اقامت داد تا به گسترش اسلام بپردازند. دربارهٔ شاه جلال مجرد سیلهتی بین مورخان و تذکره‌نگاران اختلاف بسیاری است و تاکنون همین روایت در جریان است که وی از سلسلهٔ سهروردیه بود، ولی دلایلی واضح و معتبر به اثبات می‌رساند که او به خانوادهٔ نقشبندیه علاقه داشته است (رجوع شود به باب سوم این کتاب)

پس از شاه جلال مجرد، خلفای روحانی و همراهانش چون شیخ نورالهدی ابوالکرامات سعیدی حسنی و ابوتراب در قرن هشتم هجری قمری (چهاردهم میلادی) به رواج و توسعه اسلامی و تصوف پرداختند، امّا آغاز سلسله نقشبندیه در بنگال بعد از دو قرن یعنی از قرن یازدهم هجری قمری (هفدهم میلادی) توسط یکی از مریدان مجدد الف ثانی موسوم به شیخ حمید دانشمند منگل کوتی (Mangal koti) رواج یافت.

از دیگر از شخصیتهای روحانی این خانواده شاه عبدالرحیم (قرن ۱۱-۱۲ هجری قمری / ۱۷-۱۸ میلادی) و صوفی سیّد محمّد دایم (قرن دوازدهم هجری قمری / ۱۸ میلادی) و مولانا امام‌الدین (قرن سیزدهم هجری قمری، ۱۹/ میلادی) هستند که به وسیلهٔ ایشان در سراسر مملکت بنگال سلسله نقشبندیه مجدداً گسترش و انتشار یافت. در حال حاضر نیز خانقاه طریقت نقشبندیه به نام دایرهٔ شریف در قسمت غربی داکا (پایتخت بنگلادش) در محلهٔ عظیم پورمشعل ارشاد و هدایت علمبرداران این خانواده است.

سلسلهٔ شطّاریه:

استحکام حکومت تیموریان در شبه قاره، در پیشرفت و اشاعهٔ علوم اسلامی تأثیر مثبتی داشت و سختگیری بیشتری در اطاعت از امور شرعی مبذول گردید. از رغبت زیاد و توجه بیشتر فرق قادریه و نقشبندیه نسبت به شریعت و طریقت، شهرت طریقهٔ شطاریه که فقط به طریقت مایل بود، کاسته شد؛ ولی در قرن شانزدهم میلادی (دهم هجری قمری) فرقهٔ شطاریه در سراسر شبه قاره، بویژه بیهار (Bihar)، بنگال و مالوه (Malva) و گجرات معروف بود و این شهرت را با ترویج دیگر فرقه های تصوف از دست نداد.

بنیانگذار طریقهٔ شطّاریه، شیخ ابویزید طیفور بن عیسی بن آدم بسطامی (متوفی ۲۶۰ هجری قمری / ۸۷۳ میلادی) است. این فرقه در ایران به نام «عشقیه» در آسیای صغیر «بسطامیه» و در شبه قاره به نام «شطّاریه» معروف است.[۲۰۰]

پیروان این فرقه خود را شطاریه بدین وجه می‌گویند که ایشان نسبت به پیروان فرقه‌های دیگر تصوف منازل سلوک و طریقت را زودتر می‌پیمایند. سالهای درازی برای عبادت و ریاضت به جنگلها روی می‌آورند و با اعمال خارق‌العاده سرگرم می‌شوند.

در اواخر قرن نهم هجری قمری (پانزدهم میلادی) یکی از پیشروان این طریقت به نام شاه عبدالله شطاری (متوفی ۸۹۰ هجری قمری / ۱۴۸۵ میلادی) برای ارشاد و هدایت از ایران به شبه قاره مسافرت کرد. قرابت عبدالله شطاری با پنج واسطه به شیخ شهاب‌الدین سهروردی و با هفت واسطه به ابویزید بسطامی می‌پیوندد و چراغ این طریقت توسط فیض نامبرده فروزان گردید و بعد از مدتی سکونت در استان بیهار هند، سفری به مانکپور (Manik pur) کرد و بدانجا با شیخ حسام‌الدین مانکپوری ملاقات نمود و سپس عازم جونپور (Jaun pur) گردید، ولی به سبب اختلافات شرعی بین سلطان حسین شرقی (فرمانروای جونپور) و علمای پایبند، رنجیده خاطر آن دیار را ترک گفت و رهسپار

---

۲۰۰. تذکرهٔ صوفیان بنگال، ص ۳۴۹.

مالوه (Malva) شد و در همان جا دار فانی را وداع گفت، آرامگاه وی در قلعه ماندو (دارالسلطنت سابق مالوه) است.

مشهور است که نقاره‌ها را به صدا درآورده، با آوای بلند اعلام می‌کرد که اگر کسی طالب خداوند است بنده، خدا را به او نشان می‌دهم.[۲۰۱]

بعد از وفات نامبرده خلیفه وی **شیخ علاء**، معروف به **قاضی شطاری** (قرن نهم هجری قمری) عهده‌دار اشاعه و تبلیغ این فرقه شد که بنیانگذار سلسلهٔ شطاریه در بیهار و بنگال محسوب می‌شود. مرکز ارشاد و هدایت نامبرده شهرستان مظفرپور (منطقهٔ شمال بیهار) بود، پس از وفات وی، پسر بزرگ او به نام **ابوالفتح هدایت‌الله سرمست** (متوفی مابعد ۹۴۶ هجری قمری / ۱۵۷۸ میلادی) به انتشار اصول تصوف این طریقه مشغول شد. مزارش در شهر حاجی پور (منطقه شمال بیهار) است. سپس **شیخ ظهور حاجی حمیدالدین حصور**(متوفی ۹۳۰ هجری قمری / ۱۵۲۳ میلادی) خلیفه او برای پیشرفت این فرقه سعی نمود. وی در روستایی به نام رتن سرای (Ratan sarai) از شهرستان سارن (Saran) (ایالت بیهار) مدفون است. بعد از صوفی نامبرده توسط خلیفهٔ او، **شاه محمّد غوث گوالیاری** (متوفی ۹۷۰ هجری قمری / ۱۵۶۲ میلادی) سلسلهٔ تصوف شطاریه در اطراف و اکناف شبه قاره گسترش یافت.

فعالیتهای طریقهٔ مزبور در مملکت بنگال از قرن نهم هجری قمری (پانزدهم میلادی) دیده می‌شود، نشر و گسترش متصوفان شطاریه در آنجا توسط **علی شیر بنگالی** (متوفی قرن دهم هجری قمری / شانزدهم میلادی) و **پیر محمّد بن عفیل محمّد**)متوفی قرن یازدهم هجری قمری / هفدهم میلادی) به عمل آمد.

---

۲۰۱. رود کوثر، ص ۳۳-۳۴.

علی شیر بنگالی مؤلف «شرح نزهۀالارواح» در موضوع تصوف و پیرعلی، مؤلف «رسالۀالشهدا» در احوال شاه اسماعیل قاضی است.

در ضمن سلسلۀ شطّاریه یادآوری نکتۀ مهمی ضرورت دارد که در تاریخ تصوف بنگال ذکر سلطان بایزید بسطامی (متوفی ۲۶۱ هجری قمری / ۸۷۴ میلادی) نیز می آید.

در شهر چیتاگنگ(Chaittagong) بنگلادش، محلی است به نام نصیرآباد که در آنجا بر سر تپه ای، آرامگاهی است معروف به «آرامگاه بایزید بسطامی»[۲۰۲] مسجدی نیز به این آرامگاه متّصل است، و هر روزه سیل مشتاقان و علاقه‌مندان به زیارت مزار وی، بدانجا می‌روند. بر سر درِ ورودی آن زیارتگاه، به فارسی نوشته شده است: «آرامگاه سلطان بایزید بسطامی».

هیچ کتیبه‌ای در خصوص بنای آرامگاه در آنجا دیده نمی‌شود؛ ولی از طرز معماری آرامگاه به نظر می رسد که به اوایل عهد تیموری مربوط است.[۲۰۳] و در کتابهای تاریخ هم به این آرامگاه اشاره‌ای نشده، و هیچ یک از تذکره‌ها یا تواریخ ورود بایزید بسطامی را در مملکت بنگال به اثبات نمی‌رساند. کسانی که به این آرامگاه معتقدند، برای ادعای خویش دلایلی می‌آورند که بایزید بسطامی در آن زمان به بنگال وارد شد که سراسر سرزمین

---

۲۰۲. بایزید بسطامی، از مشایخ بزرگ صوفیه و از عرفای مشهور سدۀ سوم هجری، که از بسطام خراسان است و مزار وی نیز در همانجا، در خطۀ بنگال جایگاهی خاص دارد. گفتنی است که در همان شهر چیتاگنگ «انجمن مولوی»، با عنوان «مولوی سوسایتی» وجود دارد که اگرچه زبان مردم بنگالی است، ولی کسانی هنوز هم فارسی می‌دانند و مثنوی را به فارسی برای مردم می‌خوانند و بر سر برگهای آن انجمن، این بیت فارسی نوشته شده است:

مثنوی معنوی مولوی　　　هست قرآن در زبان پهلوی

نگارندۀ سطور، هم از آرامگاه بایزید، و هم انجمن مولوی، بازدید داشته است.

۲۰۳. تذکرۀ صوفیان بنگال ص ۹۱.

چاتگام(چیتاگنگ) جنگل بود و در اینجا به ریاضت و عبادت مشغول شد. از مطالعه تاریخ چنان برمی‌آید که بایزید بسطامی در بنگال فوت نکرده است. آنچه مسلم است آرامگاه بایزید در شش کیلومتری شاهرود در ایران واقع است.[۲۰۴]

سلسلۀ مداریه:

سلسلۀ مداریه به واسطه بدیع‌الدین شاه، منسوب به مدارشاه پسر شاه ابواسحق شامی، صوفی بزرگ این طایفه سراسر شبه قاره را در برگرفت، وی به سال ۸۴۰ هجری قمری (۱۴۳۶ میلادی) بدرود حیات گفت و در مکن‌پور(Makan pur) دهی است به فاصله هشت مایلی به سمت شمال غربی بلهور و چهل مایلی شهر کانپور مدفون گردید، عبدالحق محدث دهلوی در بارۀ نامبرده چنین آورده است:«وی تا دوازده سال طعام نخورده و لباسی را که یکبار پوشیده، بار دیگر احتیاج تجدید غسل او نشده ... هرکه را نظر بر جمال او افتادی، بی اختیار سجود کردی.» وی همچنین گفته است که:«سلسلۀ او به سبب کبرِ سن یا جهتی دیگر با پنج و شش واسطه به حضرت رسالت (ص) می‌پیوندد و بعضی مداریان بی واسطه او را به حضرت منتسب دارند».[۲۰۵]

شاه مدار برای اشاعه و تبلیغ فرقه مداریه به اجمیر، گجرات، قنوج و جونپور و ولایات مختلف شبه قاره مسافرت کرد؛ طبق بعضی روایات وی به شهرستان بنگال نیز قدم نهاد و همه جا از پیروان خویش برای برقراری و توسعه طریقه تصوف مداریه باقی گذاشت.

---

۲۰۴. معجم‌البلدان، مجلد اوّل ص ۴۲۱.

۲۰۵. اخبار الاخیار ص۱۷۰. بیانات مؤلف را نمی‌توان قبول کرد؛ زیرا بدیع‌الدین شاه در سال ۸۴۰ ه فوت کرده و سلسلۀ او بی واسطه یا به پنج و شش واسطه به هیچ وجه به پیغمبر اسلام نمی‌رسد.

خلفای شاه بدیع‌الدین مدار، سراسر شبه قاره؛ چون بیهار، بنگال، قنّوج لکهنو، بهرایچ (Bahraich) را برای انتشار روش فرقه مداریه تسخیر کرده بودند، بین این عده، سیّد جمّن بیهاری دارای مقامی ممتاز بود.[۲۰۶] پس از طریقهٔ شطاریه در بنگال، سلسلهٔ مداریه دارای اهمیت است. در هیچ تاریخی به ورود شاه مدار به مملکت بنگال اشاره نشده است؛ ولی دکتر انعام‌الحق می‌نویسد که مثل دیگر مقامهای پاکستان و هند، حضرت بدیع‌الدین شاه مدار به گوشه و کنار مملکت بنگال نیز مسافرت کرده، چنانکه در شهرستان فریدپور دهی به نام«مداری پور» (Madaripur) و در شهرستان چاتگام(چیتاگنگ) دهی به نام مداربارى (Madarbari) و مدارسا (Madarsa) به عنوان یادگار مسافرت وی نامیده شده است.[۲۰۷]

سلطان حسین حسنی ماریه برهنه، که یکی از خلفای روحانی سلسله مداریه به شمار می‌آید، در دهی به نام بلیادیگهی (Balyadighi) در شهرستان دیناج‌پور مشعل تبلیغات دینی و روحانی را روشن ساخت، وی در عهد تیموری یکی از شخصیتهای قابل احترام به شمار می‌رفت و از جانب شاهزاده شجاع که در آن دوره استانداری بنگال را به عهده داشت، مورد عنایات خاص قرار گرفت.

در دفتر حفظ اسناد دولتی در شهرستان راجشاهی، دستاویز شاهی که به سال ۱۰۷۰ هجری قمری (۱۶۵۹ میلادی) به رشتهٔ تحریر در آمده، محفوظ مانده است. موارد اوّل و چهارم از مراعات در ذیل نقل می‌شود.

---

۲۰۶. رود کوثر، ص ۴۲-۴۱.

۲۰۷. مسلم بنگال ادب، ص ۱۴۹.

اوّل: «هرگاه شما برای ارشاد و هدایت مردم یا برای گردش به ده، شهر یا شهرستانی بروید، مجاز هستید که همه نوع ساز و برگ مثل علم، خیزران، عصا، آلات موسیقی و ماهی همراه خود ببرید».

چهارم: «وقتی که شما در اطراف و اکناف مملکت مسافرت می‌نمایید، مالکان ده و مزارعین برای شما اشیای خوردنی فراهم خواهند آورد».

چنانکه در حال حاضر نیز افراد سلسلهٔ مداریه در موقع مخصوص به صورت دسته‌ای در خیابانهای شهر و ده گردش می‌کنند و آن را مداری مسل[۲۰۸] (Madari misil) می‌گویند و در قسمت شمال بنگال حلقه بگوشان طریقه مداریه هر سال مجلس سماع برگزار می‌کنند و آن را مداریر بنس[۲۰۹] (Madarir bans) می‌نامند.

خلاصه توسط شاه الله که بعضی او را شاه اعلی نیز دانسته‌اند، در سراسر بنگال سلسلهٔ مداریه رواج یافت، پس از این، ذکر هیچ صوفی‌ای از گروه پیشوایان مداریه در کتابهای تذکره و تاریخ، به نظر نمی‌رسد، البته در قرن دوازدهم هجری قمری (هیجدهم میلادی) شاه مجنون مجذوب (متوفی ۱۲۰۲ هجری قمری / ۱۷۸۷ میلادی) برادرش موسی شاه و پسرخوانده‌اش چراغ علیشاه[۲۱۰] از پیشوایان سلسلهٔ مداریه محسوب می‌شوند که به وسیلهٔ ایشان مشعل تبلیغ و اشاعهٔ اسلام و تصوف در آن سرزمین منور گشت.

---

۲۰۸. مداریرمسل، در اصل (مداری + ر + مسل) است که در آن «ر» از لحاظ دستور زبان بنگالی حرف اضافه است. «مسل» کلمه بنگالی و به معنی «اجتماع مردم» یا «دستهٔ مردم» است، یعنی اجتماع یا گروهی از مردم از سلسلهٔ مداریه.

۲۰۹. مداریربنس، نیز در اصل (مداری + ر + بنس) است، از لحاظ دستوری زبان بنگالی «ر» حرف اضافه بوده و «بنس» کلمه بنگالی به معنی خانواده به کارمی‌رود؛ یعنی پیروان خانواده مداری و به طور استعاره «مجلس سماع» را می‌گویند که از طرف افراد سلسلهٔ مداریه برگزارمی‌شود.

۲۱۰. رود کوثر ۴۷۴–۴۷۵.

علاوه بر سلاسل طریقت که قبلاً ذکر شد، سلسله‌های دیگری از طریقت نیز در بنگال بوده‌اند که در اصل از سلسلهٔ چشتیه و طریقهٔ سهروردیه منشعب شده اند.

تفصیل آن سلسله‌ها بدین قرار است که اولاد و خلفای روحانی شیخ **جلال‌الدین** تبریزی خود را تحت عنوان «جلالیه» نامیدند، و مریدان شیخ **علاءالدین علاءالحق** به مناسبت مرشد روحانی خویش لقب «**علایی**» اختیار کردند؛ همچنین علاقه‌مندان روحانی شیخ نور **قطب عالم** به نام «نوری» و پیروان شیخ حسین **دهکّرپوش** به نام «حسینیه» منسوب شدند.

در قرن دهم و یازدهم هجری قمری (شانزدهم و هفدهم میلادی) سلسلهٔ تازه‌ای به اسم «ادهمیه»[۲۱۱] یا «خضریه» دیده می‌شود. پیروان این سلسله در ناحیهٔ ساحلی بنگال هستند؛ ولی طبق روایات تاریخ و تذکره، نمی‌توان گفت که نخستین صوفی این طریقه در چه سالی وارد بنگال شده‌است.

پس از تفصیل و تجزیهٔ سلسله‌های تصوف در مملکت بنگال، آنان را می‌توان به سه دوره تقسیم کرد:

دورهٔ اوّل: از قرن پنجم تا قرن هشتم هجری قمری (یازدهم تا چهاردهم میلادی) این دوره را می‌توان دورهٔ پیشرفت و ترقی اسلام نامید.

دوره دوم: از قرن نهم تا اواسط قرن دوازدهم هجری قمری (پانزدهم تا اواسط هیجدهم میلادی) این زمان عهد ارتقای تصوف به شمار می‌آید و این عصر را می‌توان به نام "عهد زرین تصوف" در بنگال ذکر کرد.

---

۲۱۱. مؤسس سلسلهٔ ادهمیه ابراهیم ادهم است که یکی از متصوفان مشاهیر بلخ به شمار می‌رود (مقالات الشعرا، ص ۲۱۶-۲۱۷).

دوره سوم: از اواسط قرن دوازدهم هجری قمری تا دورهٔ حاضر (اواسط هیجدهم میلادی تا عصر حاضر) این عهد در واقع دورهٔ انحطاط تصوف است که پس از وفات اورنگزیب عالمگیر آغاز شده و تا حال حاضر نیز ادامه دارد.

تفصیل این سه دوره‌ای که ذکرشان گذشت، بدین صورت است:

متصوفان دورهٔ نخستین بنگال، سهروردیه و چشتیه اند که مبلغان اسلام و تصوف محسوب می‌شوند و توسط ایشان راه تصوف برای آیندگان هموار شد.

قسمتی از مردمان آن دیار گرویدهٔ کمالات روحانی ایشان گشتند و عده‌ای دیگر به وسیلهٔ ایشان به زشتیهای آداب اجتماعی خود آشنایی پیدا کردند، صوفیه از این طرز عمل نه فقط آداب اجتماعی مسلمانان را استوار ساختند، بلکه در تشکیل سیرت اسلامی نیز سهم بزرگی داشتند؛ بنابراین معتقدات و رسومات و خیالات عوام، تحت تأثیر تصوف اسلامی قرار گرفت. صوفیان سلسله‌های مزبور به منظور تبلیغ و ترویج اسلام در بعضی اوقات جهاد را مطمع‌نظر قرار دادند، ولی از این هدف هوس ملک‌گیری نداشتند، بلکه برای رفع ستمکاریهای ظالمان به چاره‌جویی پرداختند.

دورهٔ دوم: شامل سلسله‌های قلندریه، مداریه، شطأریه، نقشبندیه، و قادریه است. ایشان برای گسترش و توسعهٔ دین مبین اسلام و نفوذ تصوف زمینه‌ای هموار و موافق یافتند و در اطراف و اکناف مملکت بنگال سکونت گزیدند، زمان فعالیتهای ایشان به مناسبت صوفیان دورهٔ نخستین، اطمینان‌بخش و پر سکون بود؛ چنانکه در نتیجهٔ آن سلاطین بنگال تحت تأثیر کمالات روحانی ایشان قرار گرفتند و با آنان بیعت کردند و از همین تعلق روحانی، صوفیان آن دوره، سیاست و امور داخلی مملکت را تحت تأثیر قرار دادند. به طور خلاصه می توان این دوره را «عصر طلایی تصوف اسلامی در بنگال» به شمار آورد.

دورهٔ سوم: تصوف در این دوره رو به انحطاط نهاد؛ زیرا در سراسر شبه قارهٔ هند، جامعهٔ اسلامی رو به زوال نهاده بود و بنگال نیز تحت تأثیر قرار گرفت. در آن زمان سلطنت

مغول رو به ضعف نهاد و پستی اخلاق و زبونحالی جامعهٔ مسلمانان بیشتر می‌شد و فکر و عمل به تدریج کمتر می‌گشت. دیگر، ارزشهای روحانی معنوی چندان برای مسلمانان معیار نبود. صوفیان این دوره برای استقلال نظام روحانی سعی فراوان نمودند؛ ولی شیرازهٔ تصوف و روحانیت از هم پاشیده بود.

چنانکه قبلاً ذکر شد، عرفان و تصوف اسلامی که در بنگال توسعه و انتشار یافت، اصلاً از شمال هند و آسیای غربی منشعب شده بود؛ ولی باگذشت زمان، بنگال، تحت تأثیر واقعات اطراف قرار گرفت. متصوفان اسلامی در بنگال با افکار و آداب بوداییان و هندوان نزدیکتر شدند؛ چنانکه وقتی کتاب معروف به نام« امرت کند»(Amirt kand)که دارای اصول اساسی ریاضت کشی یوگیهای هندو مذهب است، از سانسکریت به فارسی و عربی ترجمه شد و یوگیهای هند، و ریاضت‌کشان بودایی به حلقهٔ اسلام درآمدند. صوفیان اسلام با افکار روحانی ایشان به نحو احسن آشنا شدند، بعضی از صوفیه مثل قاضی رکن‌الدین سمرقندی طبق اساس یوگا نیز به ریاضت پرداختند، و در نتیجهٔ آن آمیزش نسبت به روش صوفیان شمال هند متصوفان بنگال به جای طریقت اسلامی، آزاده‌روی اختیار کردند، تااینکه بعضی از صوفیه در امور مذهبی آنچنان آزاد مسلک گشتند که نزد ایشان بین مسلمانان و یوگیان هندو مذهب، نشان امتیاز باقی نماند. چنین صوفی را در اصطلاح زبان بنگالی (یا در مملکت بنگال) باؤل[۲۱۲] (Baul) می‌نامند، این دسته از صوفیان مسلمانان و هندو هر دو طبقه مردم را در حلقهٔ خود درآوردند.

---

۲۱۲. تاریخ فرهنگی بنگال (مجلد اوّل) ص ۷۸. نام دسته‌ای از متصوفان است که در قرن دهم هجری قمری به علت آزاده روی در مذهب اسلام و آمیزش آن با افکار و آداب هندوان و بوداییان در بنگال به وجود آمد. نخستین نمایندگان باؤل تحت تأثیر ریاضات‌کشان بودایی موی سر را می‌تراشیدند. این دسته از صوفیه، در اصل نماینده فرهنگ مشترک و شامل هر دو طبقه مسلمانان و هندوان در بنگال بودند.

فیض روحانی و نفوذ سیاسی شمال هند به وسیله شیخ اخی سراج (که در مملکت بنگال بنیانگذار سلسلهٔ چشتیه، خلیفهٔ روحانی محبوب الهی نظام‌الدین اولیاست) نه تنها در شئون روحانی بنگال، بلکه در امور سیاسی نیز نفوذ و تأثیر بسزایی داشت.

اگرچه صوفیان بنگال تحت تأثیر شمال هند قرار گرفتند، ولی این تأثیر مدت زیادی دوام نیافت و در امور سیاسی با سلاطین بنگال موافقت نمودند، چنانکه وقتی ابراهیم شرقی به بنگال تاخت، شیخ نور قطب عالم که نوه شیخ اخی سراج است، او را وادار کرد که از تصرف مملکت بنگال خودداری کند.

خلاصه، مورخان و تذکره‌نویسان معتقدند که عارفان و متصوفان بنگال، مثل صوفیان شمال هند، در پیشرفت دانش، تمدن و اصلاحات آداب اجتماعی مردم بنگال کوششهای فراوانی نمودند، و این تبلیغ، در هندوان، که اغلب به خرافات و اوهام اعتقاد داشتند، بی‌اندازه تأثیر کرد؛ چه اکثریت مسلمانان در بنگال و علاقه‌مندی ایشان به اسلام و تصوف این امر را به اثبات می‌رساند که جد و جهد تبلیغی صوفیه، ثمرهٔ شایانی به بار آورد.

صوفیه در بنگال

سلسلهٔ سهروردیه:

این سلسله منسوب به شیخ الاسلام شهاب الدین ابوحفص عمر بکری، ملقب به سهروردی، از فلاسفه و علمای بزرگ ایران در قرن ششم هجری است. وی در سال ۵۳۹ ه.ق در سهرورد، در بخش قیدار زنجان متولد شد. در جوانی به بغداد رفت و تحت تربیت عموی خود، شیخ ضیاء الدین ابوالنجیب سهروردی، علوم ظاهر و باطن را فرا گرفت و از مریدان وی گشت. وی سپس به علوم اسلامی نظیر فقه و حدیث روی آورد و پس از چندی به سلک تصوف در آمد و به یکی از مشایخ و علماء بزرگ زمان خویش بدل گشت به گونه‌ای که دهها تن از دانشمندان آن عهد در محضر درس او گرد آمدند.

سهروردی فقیهی صالح و حکیمی واعظ بود و هر سال به زیارت مکه و مدینه می رفت. در آخرین سفر حجش، به سال ۶۲۸ ه.ق میان او و ابن فارض عالم معروف عرب نیز ملاقاتی دست داد. لقب سهروردی را (شیخ‌الشیوخ) نوشته و کراماتی از او نقل کرده‌اند. وی مدتی نیز شیخ الشیوخ بغداد بود و تعدادی از رباطها و خانقاه‌های متعلق به صوفیه را در آنجا اداره و سرپرستی می‌کرد.

سهروردی در طول زندگی خویش از طریق روش علمی در تصوف و تربیت شاگردان ارزنده، طریقه‌ای به نام سهروردیه بنیان نهاد که به سرعت در بیشتر قلمرو اسلامی رایج گشت و پیروان فراوانی یافت. بهاء الدین زکریای مولتانی از شاگردان و تربیت یافتگان عالیقدر این طریقت بود که علاوه بر پرورش شاگردان نامداری چون فخرالدین عراقی و امیر حسینی هروی (متوفی ۷۱۸ ه.ق) به اشاعهٔ طریقهٔ سهروردیه در هند همت گماشت و پس از او پسرش صدر الدین، وظیفهٔ پدر را بر عهده گرفت. در دو ایالت بنگاله و بیهار،

اسناد قدیمی و سنگ نبشته‌های مقابر موجود از رنج و زحمت پیروان و سران طریقت سهروردیه در راه نشر عقاید خود وکسب موفقیت حکایت می‌کنند.

شیخ جلال‌الدین تبریزی:

وی یکی از قدیمی‌ترین صوفیان است که نخستین بار عقاید سلسلهٔ سهروردیه را در بنگال ترویج و توسعه داد. به علت اشاعه و تبلیغ دین مبین اسلام، عدهٔ کثیری توسط وی به قبول آیین اسلام گردن نهادند و نتیجه چنین شد که در قسمت شمال بنگال، جمعیت مسلمانان روزبروز افزایش یافت، حقیقت آن است که تأثیر اخلاق روحانی و انسان دوستی وی در ذهن میلیونها نفر مردمان آن دیار هنوز هم باقیمانده است.

شیخ جلال‌الدین اصلاً ایرانی بود، و بنا به نوشتهٔ **عبدالرحمان چشتی** او را **ابوالقاسم مخدوم شیخ جلال تبریزی** می‌گفتند. وی در تبریز متولد شد و مرید **شیخ ابوسعید تبریزی** بوده است.[۲۱۳] پس از وفات شیخ خود به حلقهٔ مریدان **شیخ شهاب‌الدین سهروردی** (۵۳۹-۶۳۳ هجری قمری / ۱۱۴۴-۱۲۳۵ میلادی) درآمد. وی هفت سال در خدمت شیخ مزبور در بغداد ماند و بعد از تکمیل تربیت روحانی به مقام خلافت وی نایل گردید.[۲۱۴]

وی علاقهٔ وافری به شیخ خود داشت و خدمت شیخ چنان انجام داد که هیچ مریدی را میسر نشد، **عبدالحق محدث دهلوی** می‌نویسد که «**شیخ شهاب‌الدین** هر سال به سفر حج رفتی، پیر شده بود و ضعیف، توشه‌ای که برای او می‌داشتند، چندان برمزاج او موافق نبوده است. **شیخ جلال‌الدین تبریزی** نوعی کرده بود که دیگدانی و دیگی بر سر کرده می‌برد و آتشی در آن کرده، چنانکه سر او نسوزد، تا چون شیخ طعام طلبیدی، طعام گرم

---

۲۱۳. مؤلف کتاب «دانشمندان آذربایجان» در صفحهٔ ۹۷ **شیخ جلال‌الدین تبریزی** را یکی از خلفای چشتی‌ها در هند دانسته و در نقل این مطلب به هیچ منبعی اشاره نکرده است.

۲۱۴. همان ص ۱۴۶.

پیش بردی».[۲۱۵] شیخ جلال‌الدین، با خواجه معین‌الدین چشتی، قبل از عزیمت وی به پاکستان و هندوستان، در محضر شیخ شهاب‌الدین سهروردی در بغداد ملاقات کرد. طبق نوشتهٔ ابوالفضل، هنگام فتح دهلی و اجمیر (Ajmer) به دست محمّد غوری، معین‌الدین چشتی به شبه قاره وارد شد (۵۵۸ هجری قمری / ۱۱۹۲ میلادی).[۲۱۶] از این مطلب، چنین برمی‌آید که شیخ جلال‌الدین تبریزی پیش از سال مزبور مردی باشعور و عمرش حداقل سی سال بود؛ بنابراین در سنهٔ ۱۱۹۷ میلادی (۵۹۴ هجری قمری) وقتی که شاه جلال‌الدین سیلهتی پا به عرصه وجود نهاد، عمر شیخ جلال‌الدین تبریزی سی و پنج ساله بود.

شیخ جلال‌الدین تبریزی از بغداد برای سفر، عازم عربستان، عراق و ایران شد و در نیشابور[۲۱۷] با شیخ فریدالدین عطار (۵۱۲-۶۱۷ هجری قمری / ۱۱۱۸-۱۲۲۹ میلادی) ملاقات کرد؛ سپس به پاکستان و هند عزیمت نمود و نخست وارد مُلتان (Multan) شد که در آنجا در معیت شیخ بهاءالدین زکریا (۵۶۵-۶۶۶ هجری قمری / ۱۱۶۹-۱۲۶۷ میلادی) که یکی از مریدان شیخ سهروردی بود، مدتی بماند و بعد از آن به دهلی رفت و

---

۲۱۵. اخبار الاخیار ص ۴۳. ۲۱۵

. آیین اکبری (مجلد دوّم) ص ۴۰۶. ۲۱۵

. فوائد الفواد، ص ۲۰۴ و اخبار الاخیار، ص ۴۵.

۲۱۵. روضه الاقطاب ص ۶ و تاریخ فرشته ص ۵۰۶.

مورد احترام شمس‌الدین ایلتتمش پادشاه هند قرار گرفت.[۲۱۸] وی در آنجا با خواجه قطب‌الدین کاکلی هم چندین بار ملاقات کرد. مدت اقامت وی در دهلی چندان زیاد نبود؛ زیرا که مقبولیت شیخ جلال‌الدین تبریزی از حیث کمالات روحانی و کمال عقیدت سلطان وقت با وی، موجب بغض و حسد شیخ نجم‌الدین صغری (شیخ الاسلام دهلی) شد. وی اتهاماتی به شیخ وارد کرد و برای بررسی آن، اجتماعی از علما و شیوخ در دهلی منعقد شد. شیخ زکریا ملتانی حکمیّت آن اجتماع را به عهده داشت؛ پس از تحقیق، تهمتی که شیخ‌الاسلام وارد کرده بود، عدم صحت آن ثابت شد و بنابراین سلطان ایلتتمش عنوان شیخ‌الاسلامی را از شیخ نجم‌الدین صغری سلب کرد.[۲۱۹]

بعد از این حادثه شیخ جلال‌الدین تبریزی آنقدر ملول و رنجیده گشت که دهلی را ترک گفت و تقریباً به سال ۶۰۹ هجری قمری (۱۲۱۲ میلادی) عازم لکهنوتی شد. وقتی که از دهلی حرکت کرد، گفت: «چون من در این شهر آمدم زر صِرف بودم، این ساعت نقره‌ام، تا بیشتر چه خواهد شد».[۲۲۰]

در سفر به بدایون، مدتی در آنجا توقف نمود و لباس خود را به پسری عطا کرد که بعداً همین پسر به نام مولانا علاءالدین اصولی معروف شد و استاد شیخ نظام‌الدین اولیا گردید؛ علاوه بر این، یک قزاق هندو مذهب به دست وی اسلام آورد؛ پس از آن به نام خواجه علی موسوم شد.[۲۲۱] شیخ جلال‌الدین در محلهٔ معماران، مسجدی درست کرده بود که اهل بدایون از فیض روحانی وی مستفیض می گشتند.

---

۲۱۸. فوائد الفواد ص ۱۱۷ و اخبار الاخیار ص ۴۴.

۲۱۹. فوائد الفواد ص ۱۳.

۲۲۰. همان ۱۰۸ و ص ۱۳۴.

شیخ جلال‌الدین تبریزی، بعد از مدتی اقامت، از بدایون حرکت کرد و تقریباً به سال ۶۱۰ هجری قمری (۱۲۱۳ میلادی) به لکهنوتی وارد شد و پندوه (Pandva) را برای ارشاد و هدایت جمعیت مردم بنگال مرکز تبلیغ خویش ساخت. در آن دوره لکشمن داس بر تخت گور (لکهنوتی) جلوه افروز بود. شخصی به نام هلایدامسرا(Halaeda misra)مشاور مذهبی وی در دربار بود. شیخ جلال‌الدین، نزد هر دو، احترام زیادی داشت؛ چون ایشان تحت تأثیر فیض روحانی و کرامات وی قرار گرفته بودند. دربارهٔ کمالات روحانی وی شیخ جمالی چنین می‌نویسد:

«در علوم ظاهر و باطن دریای مواج بود و در کمالات خود مثالی نداشت، و تمام مشایخ کبار او را در مشیت و معرفت مسلم داشتندی و در کشف و کرامت بی‌نظیر پنداشتی در ترک و تجرید نهایتی نداشت».[۲۲۲]

شیخ جمالی در جای دیگربیان کرده که شیخ بهاءالدین زکریا ملتانی کفش شیخ جلال‌الدین تبریزی را در دست گرفت و فرمود که خاک این کفش را برای چشم مثل کحل‌الجواهر دانستن افتخار دارم.[۲۲۳]

وی در آنجا علاوه بر ایجاد مسجد و باغ، خانقاهی نیز بنا کرده بود که مسافران و مفلسان از آن استفاده می‌کردند و غذای ایشان نیز از خانقاه تهیه می‌شد. جایی که خانقاه شیخ بنا شد، به نام «بندر دیوه محل» (Bunder Deva Mahal)معروف است. در آنجا پیش از آن بتخانه‌ای عظیم درست شده بود که شیخ آن را منهدم ساخت.[۲۲۴] طبق نوشته

---

۲۲۲. سِیَر العارفین، چاپ دهلی (۱۳۱۱ هجری قمری) ص ۱۶۴.

۲۲۳. همان، ص ۱۷۱.

۲۲۴. همان، ص ۱۶۹.

دکتر عبدالکریم، صوفیان هندو مذهب آن دوره با شیخ جلال‌الدّین تبریزی دربارهٔ اسلام و صداقت آن بحثی کردند و بالاخره حلقه به گوش اسلام گردیدند.[۲۲۵]

منشی شیام پرشاد که به سال ۱۲۲۵ هجری قمری (۱۸۱۰ میلادی) خانقاه و مساجد و امارات پندوه (Pandva) و لکهنوتی را به چشم خود دیده بود، در توصیف اعزاز و جلال دایرهٔ شاه جلال تبریزی می‌نویسد:

«دایرهٔ آستان فیض بنیان حضرت مخدوم شاه جلال‌الدین تبریزی، قدس الله سره، واقعهٔ قصبهٔ پندوه، معه مکانات و مساجد و خانقاه و لنگرخانه[محلّی که غذای رایگان می دهند] و غیره، قریب چهار بیگهه[۲۲۶] خواهد بود. این مسجد نهایت عالی و وسیع و در استحکام و ارتفاع ممتاز است... . در ماه رجب المرجب هر سال از ابتدای غُرّهٔ ماه، لغایت تاریخ بیست و دوم، بیست و دو روز اجتماع معبّدان و اهل الله و درویشان وبسیاری از حلقه بگوشان ارادت و اعتقاد برپا می‌شود، عالمی به فیض برکت زیارت داخل ثواب و افادت و افاضت می‌شوند، هر روز وقت شام از لنگرخانه فقیران و مسکینان و حاجتمندان رزق (اطعام) می‌یابند، برای مصارف لنگرخانه دیهات و تعلقه و مواضعات بیشتر به قدر مداخله (درآمد) شانزده هزار روپیه[واحد پول هند و پاکستان] بود، حالا قریب شش هزار روپیه حاصل است... . روشنی چراغان وقت شام، پارهٔ نور ظهور واقعی ظل جلال است، گویا چادر از نور برکشیده و بازار انجم به غارت رفته».

زهی از پرتو تربت چراغ قدسیان روشن   زنور شمع اقبالش، زمین تا آسمان روشن

در روی دروازه اشعار زیر به نظر می‌رسد:

«جـــلال‌الـــدّین شـــه تبـریز مولد   که در مدحش زبانها شـــد گهرریز

۲۲۵. تاریخ اجتماعی بنگال ص ۹۵.

۲۲۶. صد و بیست فوت مربع مساویست با یک بیگهه.

برایش چاند خان کرد این عمارت | که او از عرض اخلاص است لبریز
اگر پرسند که بوده جلوه فرما | درین معمار بنیاد صفا خیز
دهن را شست‌وشو ده همچو شاعر | پس آنکه با زبان معنی انگیز
جوابش در لباس سال تاریخ | بگو شاه جلال‌الدّین تبریز»

دربارهٔ سال وفات شیخ جلال‌الدّین تبریزی بین تذکره نگاران و مورخان اختلافات زیادی است، تنها در میان ایشان قول مفتی غلام سرور لاهوری را می‌توان معتبر شمرد. وی می‌نویسد که شیخ جلال‌الدین تبریزی در سال ۶۴۲ هجری قمری (۱۲۲۴ میلادی)جهان فانی را بدرود گفت.[۲۲۷] در ذیل نمونه هایی از دیگر نویسندگان نقل می‌شود:

1. بنا به نوشتهٔ مؤلف «تذکرهٔ اولیای هند»، شیخ جلال‌الدین تبریزی در سنهٔ ۶۲۲ هجری (۱۲۲۵ میلادی) چشم از جهان فرویست.[۲۲۸]

2. نظام‌الدین احمد در ملفوظات شیخ فریدالدین گنج شکر به نام «راحهٔ القلوب» قول شیخ نامبرده را چنین نقل می‌کند:

---

۲۲۷. خزینهٔ الاصفیا (مجلد اوّل) ص ۲۸۳. محمّد علی تربیت نوشته است: «در تاریخ ۶۴۲ هـ ق. داعی حق را لبیک اجابت گفته و قبرش زیارتگاه فقراست و در تاریخ وفات او چنین گفته‌اند:

"شد چو از دنیا جلال‌الدین بخلد | سال وصل آن شه والامکان
« زبده دین صاحب التوحید » گو | «نیر اکبر جلال‌الدین» بخـوان "
۶۴۲ ه .ق | ۶۴۲ .ق

(دانشمندان آذربایجان، چاپ اوّل، مطبع مجلسی، تهران، ۱۳۱۴ ه .ش.)

۲۲۷. تذکرهٔ اولیای هند (به حوالهٔ تذکره صوفیان بنگال، ص ۱۳۳).

۲۲۸. راحهٔ القلوب ص ۴۶، شاعر ملی پاکستان، علامه اقبال لاهوری می‌گوید:

« از معرفت شیخ جلال‌الدین تبریزی حکایت می‌فرمود که وقت نقل او حاضر بودم، چون خدمت جلال‌الدین از جهان رحلت نمود، در تبسم بود، عزیزی نزدیک شد و پرسید که مرده را تبسم چیست، گفتند که نشان معرفت خدای، عزّوجلّ، چنین است». [۲۲۹]

چون «راحة القلوب» به سال ۶۵۴ هجری قمری (۱۲۵۶ میلادی) نوشته شده، چنین بر می‌آید که تاریخ درگذشت شیخ جلال‌الدین تبریزی قبل از این تاریخ باشد.

مقبرهٔ وی در پندوه (Pandva) در قسمت شمال بنگال به نام «درگاه بزرگ» و درگاه بیست و دوم هزار معروف است؛ زیرا املاک موقوفه‌ای که مربوط به درگاه مزبور است، از آن بیست و دو هزار درآمد سالیانه به دست می‌آید.

ملکیت دیوتله به این موقوفه بعداً متصل شد و درآمد این نیز به لنگرخانه شیخ جلال‌الدین تبریزی در پندوه خرج می‌شود. در آغاز حکومت مسلمانان بنگال دیوتله (Devtala) جای مهمی بود و به یاد بود شیخ جلال‌الدین به نام تبریزآباد، عرف دیوتله معروف گردید. [۲۳۰]

در اینجا باید به نکته مهمی اشاره کرد که در خصوص شخصیتهای شیخ جلال‌الدین تبریزی و شاه جلال مجرّد سیلهتی، بیشتر مورخان و تذکره نویسان اشتباهی بزرگ مرتکب شده، هر دو را یکی شمردند که درست نیست؛ اینک تفصیل آن در ذیل بیان می‌شود:

۱. دکتر مهدی حسن که سفرنامه ابن بطوطه را به زبان انگلیسی ترجمه کرده، می‌گوید که این دو صوفی نامبرده دو شخصیت مختلف نبوده، بلکه یکی بوده‌اند. [۲۳۱]

«نشان مرد مؤمن با تو گویم   چو مرگ آید تبسّم بر لب اوست»

۲۳۰. تاریخچه گوروپندوه ص ۱۷۰

۲۳۱. ترجمه سفرنامه ابن بطوطه از دکتر مهدی حسن، ص ۲۳۸.

۲. دیگر نویسندگان مثل **عابد علی** و **استوری**[۲۳۲] نیز در این مورد با آقای **مهدی حسن** متفق هستند.

۳. هلایدامسرا (Halida misra) شاعر دربار **راجا لکشمن سین** در تألیف خود به نام **شیخ شبهودیا** (Shikh shabhodiya) که به زبان سانسکریت و در قالب شعر است، **جلال‌الدین تبریزی** را به نام **مخدوم شیخ شاه جلال‌الدین تبریزی** یاد می‌کند. از این مطلب چنین بر می‌آید که شاعر نامبرده نام هر دو صوفی مزبور را به هم آمیخته است و این درست نیست.[۲۳۳]

علاوه بر این سبک شعر بنگالی و استعمال الفاظ فارسی و عربی در این کتاب منظوم اشاره بدان دارد که این تألیف مربوط به دورهٔ **لکشمن سین** نیست؛ زیرا که زبان بنگالی قبل از قرن پانزدهم میلادی تا این اندازه پیشرفت نکرده بود و هندوان بنگال آن زمان با الفاظ فارسی و عربی به نحو احسن آشنا نبودند.

۴. **ابن بطوطه**، سیاح معروف مراکشی، نیز دربارهٔ **شیخ جلال‌الدین تبریزی** در سفرنامهٔ خود چنین آورده است: «قصد من از آمدن به این کوهستان (کوهستان کامرو) زیارت یکی از اولیا بود، به نام **شیخ جلال‌الدین تبریزی**، که در آنجا مسکن داشت. این شیخ از بزرگان اولیا و رجال الله بود. کرامات و مآثر بسیار دربارهٔ او نقل می‌شود، و او از کسانی بود که عمر دراز کرده بود و خود به من می‌گفت که **مستعصم‌بالله** خلیفه عباسی را در بغداد دیده و هنگام قتل وی در آن شهر بوده است. اصحاب شیخ بعدها به من گفتند که وی در هنگام مرگ ۱۵۰سال داشت و از ۴۰ سالگی همواره روزه می‌داشت، و ده روز به ده روز افطار می‌کرد و گاو ماده‌ای داشت که با شیر وی روزه می‌شکست و همه شب به عبادت می‌پرداخت. شیخ مردی لاغر اندام، بلند بالا و کم ریش بود. مردم این کوهستان به دست

---

۲۳۲. تاریخچه گوروپند وه ص ۹۷. و فارسی ادب (مجلد اوّل) قسمت دوم، ص ۹۷۱.

۲۳۳. تاریخ فرهنگی بنگال (مجلد اوّل) ص ۸۸ .

شیخ اسلام آوردند و به همین سبب وی در میان آنان اقامت گزید... »(البته با توجه به اینکه ابن بطوطه در سال ۷۰۳ هـ. ق. به دنیا آمده، و سال ۷۲۵ ه. سفر خود را آغاز کرده و سال ۷۷۹ ه. از دنیا رفته است، این مطلب در بارهٔ جلال الدین تبریزی نمی تواند درست باشد و باید شاه جلال سیلهتی منظور وی باشد.[۲۳۴] از بیانات وی اینگونه برداشت می‌شود:

الف) ابن بطوطه به سال ۷۳۷ هجری قمری (۱۳۴۶ میلادی) در شهر سیلهت (Sylhet) با شیخ ملاقات کرده است.

ب) شیخ به سال ۷۳۸ هجری قمری (۱۳۴۷ میلادی) جهان را بدرود گفته است.

ج) شیخ در ۱۵۰ سالگی درگذشته که از این رو باید به سال ۵۹۴ هجری قمری (۱۱۹۷ میلادی) چشم به جهان گشوده باشد.

د) شیخ با آخرین خلیفهٔ عباسی، مستعصم بالله در بغداد ملاقات کرده و هنگامی که هلاکوخان به سال ۶۵۶ هجری قمری (۱۲۵۸ میلادی) خلیفهٔ بغداد را به قتل رسانید، همان جا بوده است.

اگر بیانات یاد شده را بررسی کنیم، چنین نتیجه‌گیری می‌شود که ابن بطوطه در خصوص شخصیتهای هر دو صوفی نامبرده اشتباه کرده است. شیخ جلال‌الدین تبریزی در ملتان، دهلی و بدایون اقامت نموده، شهرت شایانی داشت، هنگامی که ابن بطوطه در دهلی مدت شش سال[۲۳۵] سکونت اختیار کرد، طی این زمان با شخصیتهای روحانی نیز رابطه داشت. امکان می‌رود که در آنجا پیرامون شیخ جلال‌الدین تبریزی اطلاعاتی گرفته باشد، سپس در سیلهت با شاه جلال سیلهتی ملاقات کرده و بعد از آن برای عزیمت به چین و دیگر کشورهای آسیایی روی به راه نهاده است. هنگام مراجعت به مراکش پس از ۲۵ سال

---

۲۳٤. سفرنامه ، مجلد دوم، ص ۷۱۴.

۲۳۵. تاریخ فرهنگی بنگال، ص ۸۷.

مشاهدات و تجربیات سفر خویش را به خاطر آورده و بیان کرده و محمّد بن جوزی این بیانات را به رشته تحریر در آورده است. بعد از ربع قرن مخصوصاً دربارهٔ نامهای متشابه می‌توان اشتباه کرد و به همین علت ابن بطوطه به جای شاه جلال سیلهتی، شاه جلال تبریزی نوشته است. دراین باره دلایلی چند در ذیل متذکر می‌شویم:

الف) شیخ جلال‌الدین تبریزی بنا به نوشتهٔ مؤلف«خزینة الاصفیا»، به سال ۶۴۲ هجری قمری (۱۲۴۴ میلادی) یعنی تقریباً یک قرن پیش از شاه جلال سیلهتی درگذشته است.

ب) اگر شیخ جلال‌الدین تبریزی و شاه جلال سیلهتی هر دو یکی بودند، پس باید شیخ جلال‌الدین تبریزی، از بنگال به بغداد رفته، در آنجا هنگام به قتل رسیدن خلیفهٔ عباسی به دست هلاکوخان به سال ۶۵۶ هجری قمری (۱۲۵۸ میلادی) شخصاً حاضر بوده باشد؛ سپس پیش از ۷۰۳ هجری قمری (۱۳۰۳ میلادی) به بنگال برگشته، در فتح سیلهت سکندرخان غازی را کمک کرده باشد.

ج) شیخ جلال‌الدین تبریزی، چنانکه پیش از این گفته شد، تقریباً ۳۵ سال قبل از شاه جلال سیلهتی پا به عرصه وجود نهاده است.

د) اگر چنین اتفاقی روی داده باشد، صوفیان معاصر، مثل شیخ فریدالدین گنج شکر، مولانا علاءالدین اصولی، خواجه علی، شیخ علی نظام‌الدین اولیا و امیر حسن سجزی در ملفوظات خویش اشاره می‌کردند.

ه) امیر خسرو دهلوی، از مریدان نظام‌الدین اولیا در معیّت سلطان غیاث‌الدین بلبن، به سال ۷۲۶ هجری قمری (۱۳۲۵ میلادی) به بنگال عزیمت کرده.[۲۳۶]

۲۳۶. اخبار الاخیار، ص ۱۰۱.

وی در تألیف خویش به نام «افضل‌الفواید» که ملفوظات محبوب الهی، شیخ نظام‌الدین اولیاست، از قول مرشد خود دربارهٔ کمالات روحانی شیخ جلال‌الدین تبریزی و تبلیغات دینی وی در آن دیار نقل می‌کند،[۲۳۷] ولی از بیان وی به هیچ وجه پیدا نیست که در آن موقع شیخ جلال‌الدین تبریزی در سیلهت زندگی کرده باشد.

و) کتیبه‌ای که از درگاه شاه جلال در سیلهت به دست آمده و اکنون در موزهٔ داکا نگهداری می‌شود، روی آن، شیخ جلال مجرد قونیائی کنده شده است.[۲۳۸]

خلاصه اینکه شیخ جلال‌الدین تبریزی و شاه جلال قونیائی (سیلهتی) دو شخصیت مختلف بودند.

۲۳۷. افضل‌الفواید، ص ۴۸.

۲۳۸. فهرست کتیبه‌های اسلامی در بنگال، شماره ۹۲، ص ۵۲- ۵۳.

سلسلهٔ چشتیه

شیخ عبدالله کرمانی: یکی از بزرگترین افراد سلسلهٔ چشتیه و مرید خواجه معین‌الدّین چشتی بود. او اوّلین مبلّغی بود که سلسلهٔ چشتیه را در بنگال توسعه داد.

آرامگاهش در یکی از دهات شهرستان بیربهوم (Bir bhum) به نام خستیگری در هند واقع است. دربارهٔ احوال او متأسفانه اطّلاع بیشتری در دست نیست.

شرف‌الدین ابوتوّامه:

شیخ شرف‌الدین ابوتوّامه یکی از بزرگترین صوفیه و علمای متبحر بوده که در پیشرفت جامعه مسلمانان در بنگال سهم بیشتری دارد. شیخ، در بخارا چشم به جهان گشود و در خراسان تحصیلات خویش را فرا گرفت. او در علوم دینی، فقه، احادیث، شیمی و علوم طبیعی مهارت وافر داشت و خیلی زود در تبحر علمی و خداشناسی معروف گشت. او در اوایل عهد سلطنت سلطان غیاث‌الدین بلبن (۶۵۹ هجری قمری / ۱۲۶۰ میلادی) به دهلی وارد شد.

وقتی که شیخ شرف‌الدین ابوتوّامه به سنارگاؤن عزیمت می‌کرد، در راه در مَنیَر (Manyar) (نام دهی است در ناحیهٔ «پتنه» هند) توقف کرد و در آنجا شیخ شرف‌الدین یحیی منیری که به سن بلوغ رسیده بود، به حضور پذیرفت و او تحت تأثیر فضل و دانش شیخ شرف‌الدین ابوتوّامه قرار گرفت و خواهش کرد که به جهت تحصیل علوم دینی، در شاگردی وی درآید و چنین کرد. با اجازه مادر و پدر خویش، همراه شیخ شرف‌الدین ابوتوّامه به سنارگاؤن[۲۳۹] (Sonargaon)رفت.

---

۲۳۹. منطقه ای در کنار شهر داکا، پایتخت کشور بنگلادش.

بین تذکره‌نگاران و مورخان درباره تاریخ ورود شرف‌الدین ابوتوّامه به سنارگاؤن اختلاف است، ولی اگر سن شیخ شرف‌الدین را زمان شاگردی مولانا شرف‌الدین ابوتوّامه در نظر بگیریم، می‌توان گفت که شرف‌الدین منیری بین پانزده تا بیست سالگی به شاگردی شرف‌الدین ابوتوّامه درآمده است. چون سال تولد شرف‌الدین منیری ۶۶۱ هجری قمری / ۱۲۶۲ میلادی است، از این رو تاریخ ورود شرف‌الدین ابوتوّامه را به سنارگاؤن بین سال ۶۷۶-۶۸۱ هجری قمری / ۱۲۷۷-۱۲۸۲ میلادی می‌توان تعیین کرد.[۲۴۰] گفته می‌شود که شیخ شرف‌الدین منیری مدتی در سنارگاؤن به تحصیل پرداخت و بعد از تکمیل علوم دینی، به سال ۶۹۱ هجری قمری / ۱۲۹۱ میلادی به محض اطلاع از وفات پدر خود به مَنیَر بازگشت.

در این دوره سلطان‌الدین طغری فرماندار لکهنوتی (Lakhanauti) از سلطنت دهلی سر به طغیان برآورد و به سال ۶۸۰ هجری قمری (۱۲۸۱ میلادی) به دست سلطان غیاث‌الدین بلبن هزیمت خورد و معزول گردید و سپس پسر بلبن، بغراخان، به فرمانداری بنگال مأمور شد، شرف‌الدین ابوتوّامه در سنارگاؤن با خانوادهٔ خود اقامت پذیرفت و به تبلیغات دینی و تدریس مذهبی مشغول شد. تعداد کثیری از دانشجویان بنگال و شمال هند در محضر وی کسب علم کردند. شرف‌الدین ابوتوّامه در سنارگاؤن یک مرکز تربیتی علوم اسلامی و یک خانقاه به منظور استفاده بینوایان آن دیار تأسیس کرد و بدین وسیله در بنگال نه تنها به اشاعهٔ دین اسلام پرداخت، بلکه سنارگاؤن را مرکز علمی و مذهبی ساخت. وی صاحب تصانیف هم بود که از آثارش در باب آخر کتاب بحث خواهد شد، او در سال ۷۰۰

۲۴۰. تاریخ اجتماعی بنگال، ص ۷۰.

هجری قمری (۱۳۰۰ میلادی) از این جهان رخت سفر بربست و در سنارگاؤن مدفون است.

شرف‌الدین احمد منیری:

شیخ شرف‌الدین احمد منیری[۲۴۱] پسر شیخ یحیی منیری یکی از مشایخ صوفیه پاکستان و هند و بنگلادش است. شرف الدین احمد منیری، معاصر حسن سجزی، متوطّن قصبۀ مَنیَر در استانِ بیهار(هند) عالم متبحر، صوفی نامدار و شهیر و نثر نگار توانای فارسی بوده است، افکار عارفانه و نگارشها و مطالب متصوّفانه اش مورد تحسین اهل ادب، و پذیرای عموم جهانیان قرار گرفت. آثار نثر وی را می توان در چهار طبقه درجه بندی کرد: ۱. تألیفات ۲. مکتوبات ۳. رسائل ۴. ملفوظات. از آثارِ معتبر وی که درین زمانه در دست داریم، عبارت است از: الف)سه مجموعۀ مکتوب، ب) چهارده رساله، ج) ده مجموعۀ ملفوظات، د) مطالب الطّالب (شرحِ آداب المریدین).[۲۴۲] او به روستای مَنیَر (Manyer)

۲۴۱. وجود عرفای بزرگوار پارسی‌گویی چون شرف‌الدین احمد بن یحیی منیری در شبه قاره به مرور ایام موجب آگاهی عموم مردم هند و گرایش آنان به دین مبین اسـلام شده است. از آثار گرانقدر عرفانی تلفیق عرفان اسـلامی و زبان فارسـی در هند «مکاتیب صدی» یا صد مکتوب و دیگر آثار شرف‌الدین است که آن را با نثر فصیح و عالمانۀ فارسی خطاب به مریدان خویش نگاشته است. این امر علاوه بر این‌که گویای بسط و گسترش عرفان اسلامی در آن خطه و جایگاه علمی و عرفانی شرف الدین است، نشان می‌دهد که به شهادت آثار موجود، نه تنها در شهرهای بزرگ، بلکه در اقطار و اکناف شبه قارۀ هند رواج داشته و زبان مجالس وعظ و محافل ادبی و عرفانی و نامه‌نگاری‌های دوستانه و رسمی آن دیار، زبان شیوای فارسی بوده است.

۲۴۲. محمد شرف عالم، مطالعۀ تطبیقی افکار متصوّفانه و نثر فارسی حسن سجزی و شرف الدین احمد منیری، مجلۀ مطالعات شبه قاره، دوره ۲، شماره ۴، پاییز ۱۳۸۹، صفحه ۷-۲۴.

در نزدیکی پتنه در شرق هند در سال ۶۶۱ هجری قمری / ۱۲۶۲ میلادی چشم به جهان گشود.

در آغاز کودکی به تحصیل علوم دینی پراخت. او چنان تشنه فرا گرفتن علوم بود که در پانزده سالگی برای آموختن علوم مذهبی همراه مولانا شرف‌الدین ابوتوّامه به سنارگاؤن عزیمت کرد. در آنجا به تحصیل و مطالعه آنچنان مشغول بود که برای خواندن نامه‌هایی که از خانه‌اش آمده بود فرصتی نداشت. وقتی که در علوم اسلامی و تربیت روحانی به پایه کمال رسید، نامه‌ها را باز کرد و خیلی متأثر گردید؛ زیرا یکی از آنها درباره وفات پدرش بود.

شیخ شرف‌الدین در آن زمان که در سنارگاؤن دانشجو بود، با دختر استاد خود، مولانا شرف‌الدین ابوتوّامه ازدواج کرد و از او صاحب سه پسر شد که دو تن از آنها در سنارگاؤن فوت کردند و پسر سوم به نام شاه زکی‌الدین همراه پدر به «منیر» مراجعت کرد، و سپس در جستجوی پیشوایی روحانی به دهلی رسید و به دست خواجه نجیب‌الدین فردوسی بیعت کرد و تمام عصر در تبلیغ و اشاعه اسلام و علوم دینی به سر برد. مؤلف مناقب الاصفیا به حواله سیرةالشرف می‌نویسد: «در تحصیل علوم دینی به اقصی الغایه کوشید، شب و روز در تحصیل علم مشغول بود».[۲۴۳] به عنوان یک عالم دانشمند و یکی از رجال معروف آن عصر شهرتش در گوشه و کناره شبه قاره هند رسید. وی در عرفان و تصوف مقامی بلند و بی‌نظیر داشت، آثار متعددی دارد که مشتمل بر مطالعه دقیق علم تصوف است و تفصیل آن در باب آخر این کتاب خواهد آمد. وی در سال ۷۸۲ هجری قمری / ۱۳۸۰ میلادی رحلت کرد. سلسلهٔ فردوسیه در ایالات بهار (بیهار) در شرق هند، توسط او توسعه یافت.

۲۴۳. مناقب الاصفیا، به حوالهٔ سیرةالشرف، ص ۴۹.

شیخ سراج‌الدین عثمان، معروف به اخی سراج:

تبلیغ و اشاعهٔ سلسلهٔ چشتیه در بنگال، توسط شیخ سراج‌الدین عثمان خلیفهٔ سلطان المشایخ خواجه نظام‌الدین محبوب الهی(اولیاء) صورت گرفت. سراج‌الدین در اوایل شباب برای خدمت خواجه نظام‌الدین اولیاء، از لکهنوتی (Lakhnauti) به دهلی رفت. با آنکه سراج‌الدین عثمان از علوم ظاهری بی‌اطلاع بود، ولی دلباخته و عاشق علم الهیات بود. او در حلقهٔ ارادت حضرت محبوب الهی درآمد و از نزدیکان وی به شمار می‌رفت. طبق معمول، حضرت اخی سراج بعد از مدت یک سال برای زیارت و ملاقات مادرش به لکهنوتی می‌رفت و دوباره به خدمت محبوب الهی برمی‌گشت. وی قسمت بیشتری از عمرش را در خانقاه نظام‌الدین به سر برد.

خلافت: وقتی که محبوب الهی بعضی از مریدان خود را به خلافت سرافراز فرمود، یکی از مقربان خاص درگاه وی نام اخی سراج را هم تذکر داد. محبوب الهی گفت: در این کار (خلافت روحانی) اولین شرط علم است. و اخی سراج از علم بی‌بهره است. مولانا فخرالدین زرادی[۲۴۴] یکی از برجسته‌ترین شخصیتهای علمی آن دوره و مرید محبوب الهی، وظیفهٔ خود دانست که اخی سراج زیر سرپرستی او به تحصیل علم پردازد. مولانا فخرالدین زرادی، با تألیف کتاب مختصری در علم صرف به نام «عثمانی»، سعی کرد که اخی سراج در مدت مختصری از زیور علم بهره‌ور شود. مولانا فخرالدین در مدت شش ماه اخی سراج را به علوم متفرقه آشنا ساخت و او را به نام «عثمانی» موسوم کرد.

وی خواندن کتابهای کافیه، مفصل، قدوری و مجمع‌البحرین را از مولانا رکن‌الدین اندرپتی(از شاگردان برجستهٔ شیخ فخرالدین زرادی) آموخت، بعد از تحصیل علم به

۲۴۴. وی از خلفای نظام‌الدین اولیا است، بزرگ بود، جامع علم و تقوی و ذوق و شوق، در امر دین صلابتی تمام داشت و عظمتی وافر(اخبارالاخیار ص ۹۱.)

خدمت سلطان المشایخ حضرت محبوب الهی حضور یافت و از او لقب «آیینه هند».[۲۴۵] گرفت و به سِمَت خلیفهٔ روحانی منصوب گردید.

بلاق چشتی در«روضهٔ الاقطاب» می‌نویسد:«الحق که وی آیینهٔ هند بود(ص ۴۹) که تمام هند را از روی رونق ارشاد و هدایت بیفزود، و طریق معرفت و ولایت روی نمود؛ اگرچه جمیع خلفای سلطان المشایخ صاحب مقامات عالی بودند،امّا از آنها شیخ نصیرالدین محمود، معروف به «چراغ دهلی» و شیخ سراج‌الدین که ملقب به «آیینه هند» است، چاشنی دیگر داشتند، و از این بزرگ بسی مردمان به کمال رسیدند و ارشاد پذیرفتند...».

اگرچه اخی سراج توسط مرشد خویش حضرت نظام‌الدین اولیا، خلافت بنگال را به دست گرفت، ولی بعد از وفات وی مدت سه سال در دهلی به تحصیل علم پرداخت. گفته می‌شود که او به شیخ خود گفت که در بنگال علاءالدین علاء الحق دانشمند بزرگ و اهل معرفت معروف است، در حضور وی ممکن نیست که در این مورد پیشرفتی خاص کند. سلطان المشایخ فرمود که حضرت علاءالدین علاءالحق در حلقهٔ ارادت شما داخل خواهد شد و بالاخره طبق این پیشگویی علاءالدین علاءالحق به دست حق‌پرست حضرت اخی سراج بیعت نمود.[۲۴۶] هنگامی که سلطان محمّد تغلق (۷۲۵-۷۵۲ هجری قمری (۱۳۲۴-۱۳۵۱ میلادی) دستور داد که مشایخ به دیوگری (دولت آباد) در جنوب هند بروند، اخی سراج از کتابخانه سلطان‌المشایخ کتابهایی چند برای مطالعه و جامهٔ خلافت به دست آورد و به وطن خود لکهنوتی برگشت. حضرت اخی سراج در بنگال نخستین بنیانگذار سلسلهٔ چشتیهٔ نظامیه به شمار می‌رود. صاحب «سیر الاولیا» پیرامون تبلیغات دینی و فروغ اسلام او در آن دیار به این قرار می‌نویسد:

---

۲۴۵. اخبارالاخیار،ص ۹۰.

۲۴۶. همان، ص ۱۴۳.

آن دیار را به جمال ولایت خود بیاراست و خلق خدا را دست بیعت دادن گرفت؛ چنانکه پادشاهان آن ملک به داخل مریدان او آمدند... روضهٔ او قبلهٔ هندوستان است، و خلفای او تا این غایت در آن دیار خلق خدا را دست می‌دهند.[۲۴۷]

اخی سراج دارای شخصیّتی روحانی و مقتدر بود و پادشاهان و شاهزادگان و مردمان آن دیار (لکهنوتی) به او مراجعه می کردند. وی در آنجا خانقاهی عمارت کرد که مرکز اشاعهٔ مذهب و فرهنگ محسوب می‌شود و کتابهایی که از کتابخانهٔ نظام الدّین اولیا(متوفی ۷۲۵ ه.ق / ۱۳۵۷ میلادی) آورده بود، به صورت کتابخانه تصوف اسلامی درآمد.

اخی سراج در سال ۷۵۹ هجری قمری / ۱۳۵۷ میلادی درگذشت.[۲۴۸] و پیش از وفات خرقه‌ای که مرشدش به او عطا کرده بود، در جای منتخب دفن کرد و طبق وصیت او پس از وفاتش او را در پایین خرقه مدفون کردند. مدفن اخی سراج در سعدالله پور است. سالروز وفات وی روز عید سعید فطر است که هر ساله در آنجا مجلس ترحیم برگزار می‌شود.

بعضی از تذکره نگاران جدید، محل تولد او را شهر بدایون[۲۴۹] می‌دانند؛ ولی از نوشته‌های معاصران وی چنین استنباط می‌شود که او بدون هیچ شکی، از سرزمین بنگال بوده است. اینک دلائلی چند در ذیل بیان می‌شود:

۱. مؤلّف «سیرالعارفین»[۲۵۰] که یکی از قدیمی‌ترین و معتبرترین منابع صوفیه است، اخی سراج را «پندوانی» می‌نویسد(ص۹۰). از این معلوم می‌شود که وطنش بنگال بوده

---

۲۴۷. سیر الاولیاء، ص ۹۰-۹۱.

۲۴۸. اخبار الاخیار، ص ۸۷ و خزینةالاصفیا، مجلد اوّل، ص ۳۵۸.

۲۴۹. تذکره اولیای هند، ص ۱۱.

۲۵۰. تذکرهٔ سیرالعارفین از جمالی دهلوی است که وی آن را حدود سال ۹۴۱ نوشته و بیشتر شهرتش به سبب تألیف همین کتاب است. این تذکره شرح حال سیزده عارف از سلسله‌های چشتیه

است، همان‌طور که صوفیه در قدیم در آخر اسمهای خود نسبت وطنی می‌آوردند، مثل شیخ جلال‌الدین تبریزی(متوفی (۶۴۲ ه.ق. / ۱۲۴۴ میلادی) و شیخ حمیدالدین ناگوری و شیخ بهاءالدین زکریای ملتانی.(متوفی ۶۶۶ هجری قمری / ۱۲۶۷ میلادی)

۲. شیخ عبدالحق محدث دهلوی می‌گوید که پس از فراگرفتن خلافت و خرقه از مرشد روحانی اخی سراج، به وطن اصلی خویش (لکهنوتی که در بنگال است) مراجعت کرد.[۲۵۱]

۳. در اخبار الاخیار (ص. ۸۱) آمده است که حضرت اخی سراج در عنفوان شباب در حلقهٔ ارادت حضرت شیخ نظام‌الدین اولیا درآمد و بعد از چند سال برای دیدن والده به لکهنوتی که الان به گور (Gaur) مشهور است، برفت.

۴. بنا به نوشتهٔ غلام سرور لاهوری[۲۵۲] وطن اخی سراج، بنگال بود. وی می‌نویسد که بعد از حصول خرقه، حضرت اخی سراج با اجازهٔ مرشد، به وطن خود برگشت، بدون تردید گفته می‌شود که حضرت اخی سراج از طرف مرشد خویش به خلافت بنگال مأموریت داشت و به پندوه (Pandva) که در آن دوره پایتخت بنگال بود، وارد شد. از

و سهروردیه‌است که آخرین آنان سماءالدین کنبوی است. جمالی در ضمن شرح حالها، به شرح سیر و سفرها و ملاقاتهای خود با شاعران و علما و عرفا نیز پرداخته است. او برای نوشتن شرح حال عارفان از کتابهای معتبر استفاده کرده، اما درباره مرشدش، سماء الدین، بیشتر مشاهدات شخصی خود را نوشته است(جمالی دهلوی، ۱۳۱۱، ص.۱۸۴.). سیرالعارفین در ۱۳۱۱ ه. در دهلی چاپ شده است.

۲۵۱. اخبار الاخیار، ص ۸۰-۸۱.

۲۵۲. خزینه الاصفیا، مجلد اوّل، ص ۳۶۸

این رو وطن اصلی اخی سراج بنگال است که در آنجا خلیفهٔ روحانی نظام‌الدین اولیا شد و مشعل ارشاد و هدایت را روشن ساخت.

چون اخی سراج و نصیرالدین اَوَدْهی معروف به چراغ دهلی از یک خانواده‌اند و مریدان یک مرشد روحانی (نظام‌الدین اولیا) و در اخبارالاخیار هم متذکر شده که «سلسلهٔ او به سلسلهٔ شیخ نصیرالدین محمود است»(ص۸۱)، به همین دلیل مؤلف «رفیق‌العارفین»[۲۵۳] اخی سراج را »اودهی» نوشته است و این اشتباه را تذکره نگاران بعد از آن دوره نیز تکرار کرده‌اند.

شیخ علاءالحق:

پرچم‌بردار سلسلهٔ چشتیهٔ نظامیه در بنگال، بعد از شیخ اخی سراج، شیخ علاءالحق بن اسعد لاهوری بود. طبق نوشته«معارج الولایت» دودمانش از خالدبن ولید[۲۵۴] بوده است. او یکی از ثروتمندترین بزرگان زمان خود در لکهنوتی بود و لقب «گنج نبات» برای خود انتخاب کرده بود. خواجه نظام‌الدین اولیا را از این لقب بد آمد؛ زیرا مرشدش لقب «گنج شکر» داشت؛ بنا به گفته غلام سرور لاهوری،[۲۵۵] زبان علاءالحق بند آمده بود، و وقتی که او در حلقهٔ ارادتش درآمد، سخن گفتن آغاز کرد.

چون اخی سراج به بنگال آمد، علاءالحق به دست او بیعت گرفت. شیخ علاءالحق برای مرشد روحانی خود که نامش اخی سراج بود، خیلی زحمت کشید، و برای اینکه

---

۲۵۳. اخبار الاخیار، ص ۸۱.

۲۵۴. خزینةالاصفیا، مجلد اوّل، ص ۳۶۸.

۲۵۵. همان، ص ۳۶۸.

مرشدش گرم بماند منقل را بر سر خود می‌داشت. تا اینکه موهایش ریخته بود.[۲۵۶] البته خانواده‌اش او را به سبب این نوع کارها مسخره می‌کردند.

بعد از اخی سراج، نیابت این سلسله به **علاءالحق** رسید؛ **علاءالحق** خیلی سخی بود، چون پدرش وزیر دارایی بود. سلطان سکندر شاه (۷۵۹-۷۹۵ هجری قمری / ۱۳۵۷-۱۳۹۹ میلادی) می‌گفت: «خزانهٔ من به دست پدر شیخ است»،[۲۵۷] ممکن است او از آنجا پول می‌گرفته و خرج می‌کرده است. **علاءالحق** در پندوه خانقاهی تشکیل و لنگرخانه‌ای ترتیب داده بود. که در آنجا بینوایان و درویشان را از مطبخ به رایگان غذا می‌دادند و در آن خانقاه مشغول ریاضت و جویای حق بودند. شیخ **علاءالحق** دربارهٔ مأموریت هندو مسلکان به مناصب عالی سلطنتی در آن دوره با سلطان اختلاف داشت. مزاحمت شیخ در معاملات سیاسی به پسند خاطر سلطان نیامد و دستور داد که **علاءالحق** به سنارگاؤن برود، در سنارگاؤن هم اخراجاتش کم نشد که مثل پندوه (Pandva) خانقاه و لنگر، به جا مانده است.[۲۵۸] شیخ پس از مرگ سلطان سکندر شاه به سال ۷۹۵ هجری قمری (۱۳۹۲ میلادی) به پندوه مراجعت کرد.

شیخ **علاءالحق** به علت داشتن شخصیتی برجسته و مقتدر، در پندوه شهرت و اهمیتی بسیار داشت و حضرت سیّد اشرف جهانگیر سمنانی از آسیای میانه و حضرت ناصرالدین

---

۲۵۶. در اخبار الاخیار ص ۱۳۵ آمده است که شیخ سراج‌الدین بیشتر احوال سواری می‌بود. طعام‌های پخته همراه او می‌گردانیدند و خادمان شیخ دیگ آتش گرم بر سر شیخ **علاءالحق** می‌نهادند، چنانکه موی سر او رفته بود و گذر شیخ از پیش خانه خویشان او بودی که وزرای پادشاه بودند. در وی از این حال تغییر و تأثیری پیدا نمی‌شد.

۲۵۷. اخبار الاخیار، ص ۱۳۵.

۲۵۸. همان، ص ۱۳۵ و خزینة‌الاصفیا، مجلد اوّل، ص ۳۶۹.

مانکپوری از هند میانه و کسانی چون شیخ حسین دهکّرپوش و پسرش نور قطب عالم برای فرا گرفتن علوم اسلامی از سرچشمه عرفان شیخ به گرد او جمع شدند. شیخ علاءالحق در «پندوه» (۸۰۰ هجری قمری / ۱۳۹۸ میلادی) درگذشت.

شیخ حسین دهکّرپوش:

شیخ حسین دهکّرپوش یکی از خلفای عظیم‌المرتبت علاءالحق بوده است. او پس از تکمیل تعلیم و تربیت روحانی به ترویج و تبلیغ دین اسلام پرداخت و پورنیه (Purnea)، (محلی در ایالت بیهار، کشور هند) را مرکز تبلیغ خود قرار داد، در آن زمان حاکم محلی بنگال به نام راجاگنیش که شخصی سفاک و ستمکار بود، پسر شیخ حسین را به نام مخدوم شاه حسین شهید کرد و به همین سبب میر اشرف جهانگیر سمنانی با شنیدن این خبر ناگوار تعزیت‌نامه‌ای به نام شیخ حسین دهکّرپوش نوشت.

همسر شیخ حسین به نام بی‌بی‌کمال زنی خدا ترس و مؤمنه بود و از ساکنان «کاکو» (دهی از شهرستان گیا واقع در ایالت بیهار)، پدرش سلیمان لنگر زمین و مادرش بی‌بی جده، دختر مخدوم شهاب‌الدین پیرجگجوت بود.

شیخ نور قطب عالم:

شیخ نورالحق والدّین که به اسم شیخ نور قطب عالم معرف است، پسر ارشد شیخ علاءالحق بنگالی است. او در بنگال برای اشاعهٔ سلسلهٔ چشتیه سعی فراوان به خرج داد. او همدرس سلطان غیاث الدّین اعظم شاه(۸۱۲-۷۹۲ هجری قمری / ۱۳۸۹-۱۴۰۹ میلادی) و

تلمیذ حمیدالدّین ناگوری معروف به «گنج نشین»[۲۵۹] بود. وی به دست پدرش بیعت کرد و خرقه خلافت پوشید.

عبدالحق محدث دهلوی نوشته است که نور قطب عالم «از مشاهیر اولیای هندوستان است، صاحب عشق و حجبت و ذوق و شوق و تصرف و کرامت.»[۲۶۰] او برای درویشان خانقاه پدر خود زحمتها می‌کشید و آب گرم می‌کرد. یک روز پدرش فرمود که کنار چاه جای لای و لشن شده و زنها وقت آب گرفتن لیز می‌خورند، سبو را برگردن نهاده بیرون کن، شیخ این خدمت را تا چهار سال انجام داد، و در «رفیق‌العارفین» که از ملفوظات شیخ حسام‌الدین مانکپوری است، آمده که شیخ نور قطب عالم تا هشت سال در خانهٔ پیر خود هیزم کشی می‌کرد؛ ولی به دعوت اعظم خان برادر بزرگترش که در آن زمان وزارت را به عهده داشت، به مقام و ثروتهای دنیایی، نپذیرفت.[۲۶۱]

«راجاگنیش» که سفاکترین رئیس محلی بنگال بوده است، می‌خواست اسلام را از بین ببرد و علما و مشایخ را به لب تیغ کشید. حضرت نور قطب عالم، در همین دوره تبلیغ و اشاعهٔ اسلام را شروع کرد. راجاگنیش سعی بسیار کرد که شیخ او را سجده کند، ولی وی سر باز زد. شیخ برای جلوگیری از ستمکاریهای وی، سلطان ابراهیم شرقی، استاندار جونپور را تشویق کرد که علیه او اقدام نماید. سلطان شرقی در جواب، با افواج خود تا سرحد بنگاله پیش رفت تا ستمهای این کافر را از بیخ و بن بکند. راجاگنیش از شیخ

۲۵۹. مجلهٔ انجمن تاریخ پاکستان ۱۹۵۳ میلادی شماره چهارم ص ۳۸۴، این شیخ حمیدالدین ناگوری (۱۳۶۰-۱۲۵۶ میلادی) دیگر کسی است که با شیخ حمیدالدین ناگوری جودپور خلیفهٔ شهاب‌الدین سهروردی ارتباطی ندارد.

۲۶۰. اخبارالاخیار، ص ۱۴۳.

۲۶۱. همان، ص ۱۴۴.

خواستگار معافی شد و آمادگی ظاهر کرد که مذهب اسلام را قبول کند، ولی زنش او را از عمل بازداشت. عوض او پسرش «جدو» اسلام را پذیرفت و به لقب **جلال‌الدین محمّد شاه** بر تخت بنگاله جلوه افروز شد.[۲۶۲] (۲۰۱) و شریعت اسلامیه را رواج داد. **سلطان ابراهیم** نخواست که بدون جنگ برگردد، ولی شیخ به او اجازه نداد و گفت که حالا رئیس این منطقه مسلمان شده است و جنگ لزومی ندارد. بالاخره **سلطان شرقی** بازگشت؛ از این رو **شیخ نور قطب عالم** جامعهٔ مسلمانان و حکومت بنگال را از بحران و مصائب سخت نجات داد. پس از مراجعت **سلطان ابراهیم شرقی**، **راجاگنیش** (Ganesh)بر علما و صوفیه ستمکاریهای تازه شروع کرد که ذکرش در صفحات آینده خواهد آمد. درخصوص سال مرگش تذکره نگاران اختلاف زیادی دارند. بنابر نوشتهٔ اخبارالاخیار «**حضرت نور قطب عالم** در سال ۸۱۳ هجری قمری/ ۱۴۱۰ میلادی رحلت کرد».[۲۶۳]

غلام سرور لاهوری، به نقل از «تذکره الاقطاب» می‌نویسد که شیخ، این جهان را در سال ۸۵۱ هجری قمری / ۱۴۴۷ میلادی بدرود گفت،[۲۶۴] و کتیبه‌ای از زمان **سلطان ناصرالدین محمود شاه** اوّل (۸۴۱-۸۶۴ هجری قمری / ۱۴۳۷-۱۴۵۹ میلادی) نشان می‌دهد که وفات شیخ در سال ۸۶۳ هجری قمری / ۱۴۵۹ میلادی بوده است.[۲۶۵] در «مرآه الاسرار» ذکر شده است که **جلال‌الدین محمّد** شاه ۸۱۸-۸۳۶ هجری قمری (۱۴۱۵-۱۴۳۲ میلادی) و پسر و جانشین او **احمد** شاه ۸۳۶-۸۳۹ هجری قمری (۱۴۳۲-۱۴۳۵ میلادی)

---

۲۶۲. ریاض السلاطین، ص ۱۱۶.

۲۶۳. اخبار الاخیار، ص۱۴۵.

۲۶۴. خزینةالاصفیا، مجلد اوّل، ص ۳۹۲.

۲۶۵. تاریخچه گوروپندوه، ص ۱۱۵.

مرید شیخ بودند. به همین دلیل می‌توان گفت که شیخ بعد از ۸۱۸ هجری قمری (۱۴۱۵ میلادی) نیز مدت زیادی زنده بوده است.

آرامگاه نور قطب عالم در حظیرهٔ پدرش در پندوه (Pandua) است. زیارتگاه شیخ علاءالحق نور قطب عالم به نام «درگاه کوچک» و زیارتگاه جلال‌الدین تبریزی به نام «درگاه بزرگ» معروف است. دهاتی که وقف«درگاه کوچک» است موسوم به «شش هزاری» است و این موقوفات، سالانه شش هزار روپیه درآمد دارد. نور قطب عالم به سبب داشتن شخصیتی برجسته و روحانی و خدمات وی به جامعه، در بنگال شهرت فراوان دارد. درگاه وی زیارتگاه خاص و عام است. حسین شاه آنقدر علاقه‌مند بود که برای زیارت درگاه شیخ هر سال پیاده به پندوه می‌رفته است. وی برای هزینه‌های لنگرخانهٔ شیخ، ۴۷ ده نیز وقف کرد.[۲۶۶]

از اولاد نور قطب عالم پسر بزرگ وی به نام رفقه الدین و پسر کوچک وی به نام شیخ انور در علم و عمل، زهد و تقوی و عرفان و تصوف سرآمد زمان خود بودند، ولی نام او توسط خلیفهٔ وی به نام شیخ حسام‌الدین مانکپوری که این سلسله را در شمال هند ترویج بیشتری داد، زنده و تابنده است.

شاه کاکو:

شاه کاکو از نسل شیخ فریدالدین گنج شکر بود و ابتدا درس روحانیت را از شیخ پیر محمّد لاهوری فرا گرفت، سپس مرید شیخ نور قطب عالم گردید؛ پس از تکمیل تعلیمات روحانی، شاه کاکو به فرمان مرشد خود شیخ نور قطب عالم خلیفهٔ لاهور گشت.

---

۲۶۶. طبقات اکبری، مجلد سوم، ص ۲۷۰-۲۷۱.

شاه **کاکو** کشف و کراماتی داشت که او را به سرمنزل روحانیت فایز گردانید. وی به سال ۸۸۲ هجری قمری / ۱۴۷۷ میلادی درگذشت.[۲۶۷]

شیخ رفقةالدین:[۲۶۸]

شیخ **رفقه الدین** پسر بزرگ **نور قطب عالم** بود، وی با آنکه عظمت درویشانه داشت، بغایت متواضع و فروتن بود؛ چنانکه شیخ **حسام‌الدین مانکپوری** دربارهٔ او گفته است که شیخ گفت: «به خدا من خود را از یک سگ بازاری هم کمتر و عاجزتر می‌بینم.»[۲۶۹]

شیخ **عبدالحق محدث دهلوی** در تألیف خود (اخبارالاخیار) نوشته است که از پدرم دربارهٔ کلام فوق سؤال کردم. پدرم گفت من هم این کلام را در همه دورهٔ زندگیم مطابق حال خود یافتم.[۲۷۰]

شیخ انور:

شیخ انور پسر کوچک شیخ **نور قطب عالم** بود. وی علوم و تصوف را از پدر خود به ارث برده بود. در سخاوت شهرت داشت. گوسفندان را پرورش می‌داد و برای درویشان می‌کشت تا شکم ایشان از گوشت گوسفند سیر شود؛ امّا خود از خوردن گوشت احتراز می‌کرد. شیخ **حسام‌الدین مانکپوری** در مکتوبات خود می‌نویسد که روزی من از مخدوم زادهٔ خود سؤال کردم که «عشق چیست ؟» فرمود: «کسانی که نظر بلند دارند، تصور می‌کنند که دوست، با خیال دوست یا پیام دوست می‌آید، ورنه چشم گشادن ایشان معنی ندارد».

---

۲۶۷. تذکرهٔ اولیای هند، مجلد دوم، ص ۳۶.

۲۶۸. در تاریخ فرهنگی بنگال، مجلد اوّل، ص ۱۱۷، رفعت‌الدین، و در اخبارالاخیار، ص ۱۷۲ شیخ رفقه الدین آمده که به نظر می‌رسد ذکر رفعت‌الدین در کتابهای یادشده، مناسبتر باشد.

۲۶۹. اخبارالاخیار، ص ۱۵۵.

۲۷۰. همان

هنگامی که ستمکاریهای راجاگنیش از حد گذشت، شیخ انور با پدرش نور قطب عالم در آن وقت مشغول عبادت بود، از سخن پسر خوشش نیامد، غضبناک شد و فرمود تا موقعی که خون شما ریخته نشود، این ظلم و ستم از بین نمی‌رود. شیخ انور فهمید که فرمودهٔ پدر بالاخره اجرا خواهد شد، و روزی راجاگنیش، شیخ انور را زندانی کرد و به سنارگاؤن (Sonargaon) فرستاد و مستخدمان را تأکید نمود که از او بخواهند که دولت و ثروت جدش کجا مدفون است و بعداً به قتل برسانند. چون چیزی در سنارگاؤن دفن نبود، شیخ انور از نشان دادن آن قاصر ماند و به دست کافران به شهادت رسید و همان روز راجاگنیش فوت کرد. طبق بعضی روایات پسر راجاگنیش، جلال‌الدین را که آن موقع زندانی بود، توسط مستخدمان زندان پدرش به قتل رسانید.[۲۷۱]

شیخ زاهد:

شیخ زاهد پسر شیخ رفعت الدین بود. راجاگنیش، زاهد را با عموی او زندانی کرد و به سنارگاؤن فرستاد. هنگامی که مستخدمان راجاگنیش خواستند که شیخ زاهد را به قتل برسانند، او فرمود که در دهی یک دیگ بزرگ پر از جواهرات مدفون است. دشمنان اسلام شیخ زاهد را برای نشان دادن جواهرات مزبور به آن ده بردند. محلی که شیخ نشان داد کندند و دیگ را بیرون آوردند که بجز یک سکه طلا چیز دیگری ندیدند، از او پرسیدند که

۲۷۱. ریاض السلاطین، ص ۱۱۰-۱۱۶.(ریاض السلاطین، از تواریخ مستند بنگال است که به سال ۱۷۸۸ م توسط غلامحسین سلیم تألیف و پس از تحشیه و تصحیح توسط عبدالحق عابد به سال ۱۸۱۰ م. در کلکته چاپ شده است؛ به نقل از استاد محمد کلیم سهسرامی، خدمتگزاران فارسی در بنگلادش، رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران، داکا، ۱۹۹۹ م صفحه ۵.)

بقیهٔ طلاها کجاست، شیخ زاهد پاسخ داد که شاید کسی آنها را دزدیده باشد. خلاصه او با این حیله خود را از آنجا نجات داد.

پس از مرگ راجاگنیش، پسرش جدو (Jadu) معروف به جلال‌الدین محمّد[۲۷۲] زمام حکومت را به دست گرفت. او دستور داد که شیخ زاهد را به غایت احترام و عزت از سنارگاؤن به «پندوه» منتقل کنند. جلال‌الدین محمّد شاه به شیخ زاهد علاقهٔ وافری داشت و بیشتر اوقات در خدمت شیخ به سر می‌برد.

وفات او به طوری که در تاریخ فرهنگی بنگال ذکر شده، در ۱۷ ربیع الاول ۸۶۰ هجری قمری (۱۴۵۵ میلادی) است.[۲۷۳] آرامگاهش در محوطهٔ درگاه کوچک در پندوه است.

شاه قطب‌الدین حقانی:

شاه قطب‌الدین نوهٔ عزیزالملت مخدوم شاه عزیزالله است که خلیفه و سجاده‌نشین نور قطب عالم بود. او در تألیف خود به نام «مسایل‌المشایخ» نسبت روحانی خود را به پیران طریقت به قرار زیر بیان کرده است:

«مسکین قطب‌الدین، شیخ مطیع‌الله، شیخ بابو، شیخ محمّد، شیخ عزیزالملت، شیخ علاءالحق لاهوری، شیخ سراج‌الدین عثمانی اودهی، شیخ نظام‌الدین اولیا، شیخ فریدالدین مسعود گنج شکر، شیخ بختیار کاکی، شیخ معین‌الدین چشتی».

---

۲۷۲. سلطان جلال‌الدین امور مملکت و جهانبانی به طریق احسن انجام داد. در دوران هفده سالهٔ حکومتش، شهر پندوه خیلی پیشرفت کرد، مزارش در پندوه و زیر یک گنبد بزرگ است و خانواده‌اش نیز در پهلویش مدفون هستند. (ریاض‌السلاطین، ص ۱۱۶-۱۱۷).

۲۷۳. تاریخ فرهنگی بنگال، مجلد اوّل، ص ۱۱۷.

طبق نوشته خود حضرت شاه قطب‌الدین[۲۷۴] مدت ۱۲ سال در خدمت حاجی محمّد برای تکمیل ریاضت روحانی به سر برد. در هر سال سه بار، چهل روز به اربعین می‌نشست و از چهارده خانوادهٔ روحانی خلافت به او رسیده بود. در حضور سیصد عالم لقب حفانی به او داده شد، شاه قطب‌الدین حفانی شاعر هم بود و در مدح نور قطب عالم اشعاری از نتیجه فکر او در کتاب مزبور آمده‌است که مطلعش چنین است:

«قطب عالم گمرهان را رهبر است قطب عالم از دو عالم بهتر است»

متأسفانه اطلاعاتی از احوال شاه قطب‌الدین حفانی در دست نیست، دربارهٔ آثار وی در باب آخر این کتاب بحث خواهد شد.

شاه جلال دکنی (گجراتی)

بنابر نوشته شیخ عبدالحق محدث دهلوی، شاه جلال دکنی مرید شیخ پیاره[۲۷۵] و شیخ پیاره، خلیفهٔ روحانی شیخ سلیم چشتی بود. شاه جلال دکنی شوکت و افتخار شاهی داشت، برتخت می‌نشست و به مریدانش دستور می‌داد. در دل سلطان، توهم و گمان راه یافت و علیه شاه جلال‌الدین دکنی لشکری فرستاد. صاحب «اخبارالاخیار» نقل می‌کند که «چون قاتلان در خانقاه او درآمدند و بنیاد خونریزی کردند، بر هر مریدی که شمشیر می‌زدند، شیخ می‌فرمود: یاقهار! یاقهار! چون تیغ بر وی زدند فرمود: یا رحمن، یا رحمن. و با همین کلمه جان به حق تسلیم کرد، گویند که سر او بر زمین افتاده بود و »اللّه اللّه« می‌گفت».[۲۷۶]

---

۲۷۴. مسایل المشایخ، ص ۱۴۴-۱۴۵.

۲۷۵. اخبار الاخیار، ص ۱۶۲.

۲۷۶. همان، ص ۱۶۲ و تذکرهٔ اولیای هند، ص ۷۸.

سلسلهٔ شطّاریه

شیخ علی شیر:

شیخ علی‌شیر یکی از افراد خانوادهٔ شیخ نورالهدی ابوالکرامات سعیدی حسنی است که در آغاز شباب در جستجوی مرشد روحانی از بنگال عازم آوده شد. در آنجا شبی در عالم خواب، شاه محمّد غوث گوالیاری (متوفی ۹۷۰ هجری قمری / ۱۵۶۲ میلادی) را مشاهده کرد و برای ملاقات وی آرزومند شد. هنگامی که درباره ورود شاه محمّد غوث به دهلی اطلاع رسید، شیخ علی شیر در خدمت وی به مقام کیلوکهری (نواحی دهلی) حضور یافت و در حلقهٔ مریدان وی درآمد، و در آنجا مدت چند سال در حضور مرشد روحانی کسب فیض نمود، سپس تحت تأثیر بد گویی افغانان سور نسبت به شاه محمّد غوث، شیخ علی شیر همراه وی به بهروچ (Bharuch) که از نواحی گجرات هند است، عزیمت کرد، و بعد از چند روز در گوشهٔ مسجد ملک عمادالملک رومی در احمدآباد (شهرستان گجرات) اقامت کرد. وقتی که شاه محمّد غوث به احمدآباد وارد شد، علمای کوته اندیش و خرقه‌پوش با او به مخالفت و دشمنی درآمدند و وی به گوالیار هجرت کرد.

شیخ علی شیر در علوم ظاهری و باطنی اطلاعاتی بی‌اندازه داشت و به موجب ارشاد مرشد روحانی خویش بر «نزهةالارواح» (تألیفِ حسینی هروی، امیرحسین بن امیرعالم ۶۴۱ ه. -۷۱۸ ه.ق. در آداب طریقت) شرحی مفصل نوشت که در علوم اسلامی دارای ارزش است. شیخ علی‌شیر در حدود ۹۷۱-۹۸۰ هجری قمری / ۱۵۶۳-۱۵۷۲ میلادی درگذشت. آرامگاهش در احمدآباد است.

شیخ یوسف بنگالی:

شیخ یوسف یکی از صوفیان سلسلهٔ شطاریهٔ بنگال است که در عنفوان شباب وطن خود را ترک گفت و برای تحصیل علوم دینی به شهرهای مختلف مسافرت کرد بالاخره به خدمت شیخ وجیه‌الدین علوی گجراتی (متوفی ۹۹۷ هجری قمری / ۱۵۸۸ میلادی) حضور یافت و در محضر وی علوم عقلی و نقلی را به پایان رسانید. پس از تکمیل علوم با اجازهٔ استاد خود به شهر برهانپور عزیمت کرد. و در آنجا برای تبلیغ و نشر دین مبین اسلام به تدریس مشغول شد. وی در تبحر علمی بی‌نظیر بود و شیخ پیرمحمّد حلیم یکی از علمای آن عصر به حلقهٔ شاگردی او درآمد.

شیخ یوسف بنگالی در برهانپور با دختر شیخ سالم ازدواج کرد. وی دو پسر به نام عبدالله و عبدالرحمن داشت که هر دو طبق وصیت پدر، به دایرهٔ شاگردان شیخ طاهر بن یوسف داخل شدند و از دانش وی بهره شایانی کسب کردند. شیخ یوسف دختری نیز داشت که او را به همسری شیخ سُکُه‌جی (Saukuji) درآورد.

شیخ یوسف بنگالی در برهانپور رخت از این جهان بربست و آرامگاه وی در همانجا است؛ دربارهٔ وی از این بیشتر اطلاعی در دست نیست و این را هم نمی‌توان گفت که شیخ یوسف از کدام شهر یا قریهٔ بنگال بوده است.[۲۷۷]

۲۷۷. تذکرهٔ صوفیان بنگال، ص ۴۲۷-۴۳۰.

سلسلهٔ نقشبندیه

شاه جلال مجرد سیلهتی:

شیخ جلال(شاه جلال)، یکی از صوفیان دورهٔ نخستین است که در بهبود اوضاع اجتماعی مردم بنگال سهم بزرگی داشت. فتح سیلهت (Sylhet) و شمال شرقی بنگال به وسیلهٔ وی صورت گرفت.

در خصوص احوال شاه جلال منابع مستند در دست نیست؛ ولی آنچه به دست رسیده، منابع ذیل است:

۱. «گلزار ابرار» اثر غوثی ماندوی، که به سال ۱۰۲۲ هجری قمری / ۱۶۱۳ میلادی تألیف شده و یکی از قدیمی‌ترین و صحیح‌ترین منابع در احوال شاه جلال است، مؤلف آن از شرح نزهةالارواح، تألیف شیخ علی شیر که از نسل یکی از مریدان معاصر شاه جلال به شمار می‌رود، استفاده کرده است.

وی می‌نویسد که شیخ جلال از اهل ترکستان و مرید سلطان سیّد احمد یسوی (متوفی ۵۶۲ هجری قمری / ۱۱۶۶ میلادی) بود. می‌گویند روزی به مرشد خود گفت که می‌خواهم غازی یا شهید شوم، مرشدش آرزوی او را پذیرفت و همراه وی هفتصد ارتشی روانه کرد. بعد از این هرجا که رفت فاتح شد، و هزینه خود را از مال غنیمت تأمین کرد و یک نفر از همراهیان خود را نیابت آن دیار داده، جلو می‌افتاد. خلاصه چون به «سیلهت» رسید، فقط سیصد و سیزده نفر همراه وی بودند. اینها با افواج مسلح راجا گورگوبند (Gaur Gobind)که دارای یکصد هزار پیاده و چند هزار سوار بود، جنگ کردند و فاتح شدند. راجای نامبرده از آنجا فرار کرد و شیخ جلال این شهر را بین نایبان خود تقسیم کرد.[۲۷۸]

---

۲۷۸. گلزار ابرار، به حوالهٔ تذکرهٔ صوفیان بنگال، ص ۱۴۳-۱۴۴.

۲. از کتیبه‌ای که در زمان علاءالدین حسین شاه، (سلطان بنگال)، (۸۹۹ هجری قمری / ۱۴۹۳-۱۵۱۹ میلادی) در درگاه شاه جلال نصب شده، چنین می‌نماید که شیخ جلال مجرد، قونوی[۲۷۹] بوده است. از هر دو منبع یادشده برمی‌آید که شیخ جلال به قونیه نسبت وطن داشت که در ترکیهٔ فعلی است.

۳. نصیرالدین حیدر، قاضی سیلهت، به سال (۱۲۷۶ هجری قمری / ۱۸۵۹ میلادی) کتابی به نام «سهیل یمن» در شرح احوال شاه جلال تألیف کرد، و در این باره از رساله‌ای تألیف محیی‌الدین، خادم درگاه نامبرده استفاده کرد، وی می‌نویسد که حضرت شاه جلال از خانواده قریش یمن بود، پدرش محمّد اسم داشت و به لقب شیخ الشیوخ ملقب بود، جدش محمدابراهیم نام داشت و از اهل سادات بود. بعد از سه ماه تولد وی مادرش فوت کرد، و پدرش در جهاد کشته شد و داییش سیّد احمد کبیر سهروردی کفالت او را به عهده داشت.[۲۸۰] ولی از دیگر منابع این گفتهٔ نصیرالدین حیدر، که شاه جلال از خانوادهٔ قریش یمن بوده است، تأیید نمی‌شود.

احتمال می‌رود که مورخان و تذکره‌نگاران، سیّد احمد کبیر را با سیّد احمد یسوی اشتباه کرده‌اند که یکی از مهمترین صوفیان طریقهٔ خواجگان ترکستان به شمار می‌رود. از این گذشته بیانات «سهیل یمن» را بر قدمت و صحت «گلزار ابرار» نمی‌توان ترجیح داد؛ از این رو می‌توان گفت که شاه جلال مجرد یکی از قدیمی‌ترین صوفیان طریقهٔ نقشبندیه در بنگال بوده است.

در «تذکرهٔ اولیای بنگال» آمده است که شاه جلال را به دو سبب مجرد می‌گفتند: یکی اینکه زن نداشت و دیگری این که در آن زمان سه تن دیگر به نام جلال وجود داشتند: یکی

---

۲۷۹. فهرست کتیبه‌های اسلامی در بنگال، ص ۵۲-۵۳.

۲۸۰. سهیل یمن، به حوالهٔ تذکرهٔ صوفیان بنگال، ص ۱۴۵-۱۴۶.

شاه جلال بخاری و یکی شاه جلال تبریزی و دیگری شاه جلال دکنی (گجراتی) و به سبب امتیاز دادن بین ایشان، شاه جلال سیلهتی را مجرّد می‌نامید.[۲۸۱] جلال سیلهتی مدت سی سال در یک دخمه به ریاضت الهی مشغول بود. دایی وی از او کرامتی دید و یک مشت خاک به او داد و گفت که حالا برو و هر جایی که بوی چنین خاکی باشد، ساکن شو. چنانکه پس از تکمیل کمالات روحانی شاه جلال از سیّد احمد کبیر سهروردی که مرید شیخ جلال بخاری بود، به اخذ درجه خلافت نایل آمد.

وقتی که به پاکستان و هند عزیمت کرد، مغولها در آسیای میانه و غربی حکومت و فرهنگ مسلمانان را تباه می‌کردند و بر باد می‌دادند. بنا به نوشتهٔ ابن بطوطه هنگامی که هلاکوخان بغداد راخراب کرد و آخرین خلیفه عباسی را به سال ۶۵۱ هجری قمری (۱۲۵۸ میلادی) به قتل رسانید، شاه جلال در بغداد بود.[۲۸۲] موقعی که شاه جلال وارد شبه قارهٔ هند شد، با سلطان‌المشایخ شیخ نظام‌الدین اولیا در دهلی ملاقات کرد؛ سپس با پیروان خود از آنجا روانهٔ بنگال شد. از کتیبهٔ ذیل مورخ ۹۱۸ هجری قمری / ۱۵۱۲ میلادی که در موزهٔ داکا نگهداری می‌شود، پیداست که سکندرخان غازی به کمک شاه جلال سیلهت را گشود:

«به عظمت شیخ المشایخ مخدوم شیخ جلال مجرد بن محمّد اوّل فتح اسلام شهر عرصه سریهت (سیلهت) به دست سکندرخان در عهد سلطان فیروزشاه دلوی (دهلوی) سنه ثلثه و سبع مائه».[۲۸۳] طبق نوشتهٔ مؤلف «سهیل یمن» در همین روزگار، گورگوبند (Gaur Goband)فرمانروای سیلهت، یک مسلمان به نام شیخ برهان‌الدین و پسرش را

---

۲۸۱. تذکرهٔ اولیای بنگال، مجلد اول، به حوالهٔ تذکرهٔ صوفیان بنگال، ص ۱۴۸.

۲۸۲. سفرنامهٔ ابن‌بطوطه، مجلد دوم، ص ۷۱۴.

۲۸۳. فهرست کتیبه‌های اسلامی، شماره نهم، ص ۷.

به جرم ذبح گاو به قتل رسانیده بود.[۲۸۴] برای انتقام این قتل سلطان بنگال، **شمس‌الدین فیروز شاه بن ناصرالدین بغراخان** (ابن سلطان **غیاث‌الدین بلبن**) خواهر زادهٔ خود را به نام **سکندرخان غازی** برای تأدیب وی فرستاد؛ ولی **سکندرخان غازی** سه بار در مقابل **گورگوبند** شکست خورد. سپس سلطان بنگال سپهسالار خویش و استاندار ستگاون (Satgaon) به نام **ناصرالدین** را به کمک **سکندرخان غازی** فرمان داد. بنا به تقاضای ایشان، **شاه جلال** با مریدان خود که تعدادشان ۳۶۰ نفر بود همراه آن لشکر شد و به فیض روحانی **شاه جلال**، مسلمانان به پیروزی نایل آمدند، چون بوی این خاک با بوی مشت خاک دایی **شاه جلال** یکی بود، به همین علت **شاه جلال** همانجا ساکن شد. درباره ورود **شاه جلال** به سیلهت، بین تذکره‌نگاران اختلاف است که از پرداختن به آن صرف نظر می شود. شاعر معروف بنگال، **عبدالغفور**، متخلص به **نسّاخ**، قطعه‌ای به فارسی سروده است که از آن تاریخ ورود **شاه جلال** به شهر سیلهت برمی آید:

«چون پی فتح ملک بنگاله ❊ ز عرب شاه باکمال آمد
خاک سیلهت ز کفر، پاک ازو ❊ به عنایات ذوالجلال آمد
لیک از نامهای تاریخش ❊ در قدوم اختلاف سال آمد
تا به تحقیق سال مقدم او ❊ دل مشتاق را خیال آمد
بتواریخ و شجره پسران ❊ آنچه جستم به صدق دل آمد
الغرض سال مقدمش نسّاخ ❊ « قطب مشرق» ولی **جلال** آمد»[۲۸۵]

(۷۵۰ ق.)

---

۲۸۴. به حواله تذکره صوفیان بنگال، ص ۱۴۹.

۲۸۵. تذکرهٔ اولیای بنگال، مجلد اوّل، ص ۱۲۳

پس از ورود به سیلهت، شاه جلال، حدود سی و هفت سال در آن دیار به ارشاد و هدایت مشغول بود و به سعی وی، نه فقط ناحیهٔ دور افتادهٔ بنگال از روشنی اسلام منور گردید، بلکه طی چند سال بعد در سیلهت و ناحیه‌های آن تعداد مسلمانان بیشتر گردید. ابن بطوطه در سفرنامهٔ خود می‌نویسد که در سنهٔ ۱۳۴۶ میلادی، با شاه جلال ملاقات کرده است. در آن دوره سن شیخ خیلی زیاد بود، وی بلند قامت و ضعیف و موی ریشش خیلی کم بود، از چهل سال روزه گرفته بود و بعد از ده روز با شیر گاو خود افطار می‌کرد. شاه جلال در آنجا خانقاهی نیز درست کرد که مسافران و درویشان از آن استفاده می‌کردند.[۲۸۶] هندوها و مسلمانان به او اعتقاد داشتند و آنچه نذر می‌آوردند، از آن هزینهٔ ساکنان خانقاه تأمین می‌شد.

آرامگاه شاه جلال در سیلهت قرار دارد و در سمت مغرب آن مسجد کوچکی است که در آنجا زایران تلاوت قرآن مجید می‌کنند.

شیخ نورالهدی ابوالکرامات:

شیخ نورالهدی ابوالکرامات سعیدی حسنی خلیفهٔ جلال‌الدین مجرد سیلهتی بود. وی همراه مرشد روحانی خود برای جهاد و فتح ممالک غیر اسلامی از وطن خویش عازم هند شد. پس از شکست راجا گورگوبند (Gaur Gobind) به دست همراهان شیخ جلال‌الدین شهر سیلهت به عنوان مال غنیمت به سهم شیخ نورالهدی درآمد، او با اجازهٔ شیخ در آنجا ازدواج کرد و صاحب فرزند شد.

اطلاع بیشتری درباره شیخ نورالهدی ابوالکرامات دردست نیست، البته شیخ علی‌شیر مؤلف معروف«شرح نزهةالارواح» از خانوادهٔ اوست که در سلسلهٔ شطاریه بیعت کرد.[۲۸۷]

---

۲۸۶. سفرنامهٔ ابن‌بطوطه مجلد دوم، متن فارسی، ص ۷۱۴.

۲۸۷. شرح نزهةالارواح، به حواله تاریخ اجتماعی بنگال، ص ۱۰۰.

ابوتراب :

ابوتراب یکی از رفقای شیخ جلال‌الدّین مجرد سیلهتی است که همراه وی وارد سیلهت شد و پس از گشایش سیلهت به دست مسلمانان از طرف شیخ جلال الدّین، در نواحی سیلهت به نام بندر بازار(Bandar Bazar)برای تبلیغ و اشاعه دین اسلام مأموریّت داشت. وی زندگانی خود را در آنجا وقف انجام وظیفه نسبت به مرشد روحانی خویش کرد. آرامگاه ابوتراب در قسمت شمال بندر بازار زیارتگاه خاصّ و عام است.[۲۸۸]

بهرام سقا:

حاجی پیر بهرام، معروف به بهرام سقا، یکی از اوّلین صوفیان فرقهٔ نقشبندیه است. وی از خانوادهٔ ترکان جغتایی در بخارا بوده است. بنا به نوشتهٔ عبدالقادر بدایونی[۲۸۹] وی مرید شیخ جامی و درویشی آزاد مسلک بود. قلندرانه زندگی بسر می‌برد، با شاگردان خود در اکبرآباد (آگره) مردمان تشنه را در حالت خاص رفع عطش می‌کرد و شعر می‌ساخت. گفته می‌شود وقتی که همایون برای مراسم ختنه پسر خویش، اکبر، در قندهار جشن برگزار کرد، در آن زمان بهرام سقا را حالت جذبه گرفت، سپس در عهد سلطنت همایون هنگامی که وی از سکندرشاه سوری زمام حکومت شبه قارهٔ هند را به دست آورد، صوفی نامبرده به آن دیار وارد شد. در زمان سلطنت اکبر در آگره از اغتشاشات مذهبی آزرده خاطر شد و هرچه از مال و متاع داشت به فرزند مرشد روحانی خویش داد و به سیلان(سراندیب) عزیمت کرد. طی مسافرت به سال ۹۷۰ هجری قمری / ۱۵۶۲میلادی وارد بردوان (Barduan) از نواحی کلکته شد و بعد از سه روز چشم از این جهان فروبست.

---

۲۸۸. تذکرهٔ اولیای بنگاله، مجلد اوّل، ص ۵۰-۴۹.

۲۸۹. منتخب التواریخ، ترجمهٔ اردو، مجلد سوم، ص ۶۹۹.

ولی در همین مدت کوتاه یک یوگی (هندو مذهب) را به حلقهٔ اسلام درآورد. آرامگاه وی در محوطه ایست که از طرف مرید هندو مذهب اعطا گردیده و اهمیت تاریخی نیز دارد. چنانکه شوهر اوّل نور جهان به نام علیقلی خان معروف به شیرافکن، و قطب‌الدین استاندار بنگال در آنجا مدفونند.

کتیبه‌ای که بر در اندرونی درگاه وی نصب شده، به شرح زیر است:

«یا اللّه، یافتاح، یا اللّه، یافتاح، یا اللّه

زهی درویش عالم گشته بهرام — که در عرفان دل او بود دریا
ز عـالـم رفت در راه سراندیب — شـد از مـلک فنا بهرام دانا
حسـاب سـال فوت آن یگانه — ز حق کردیم چو فتحی تمنا
نـدا آمـد که تاریخ وفاتش — بـود« درویش ما بهرام سقا»[۲۹۰]

(۹۷۰ هـ. ق.)

بهرام سقا شاعر برجستهٔ فارسی زبان است که از لحاظ ادبی دارای شخصیتی مهم بوده و از آثار ادبی وی چندین نسخه خطی دیوان فارسی باقی مانده است که دربارهٔ آنها در باب «آثار صوفیه» یادآوری خواهد شد.

شیخ حمید دانشمند:

مولانا شیخ حمید دانشمند در خانواده قضاه ناحیهٔ منگل‌کوت (Mangalkot) در سر کار شریف آباد که از لحاظ علمی و فرهنگی اهمیت فراوان داشت، چشم به جهان گشود. جدش قاضی ضیاءالدین معروف به احمد سالار همراه شاه صفی‌الدین به بنگال وارد شد. در لاهور تحصیلات علوم دینی را به پایان رسانید و بالطبع مخالف طایفه صوفیه گردید. در همین روزگار حضرت ابوالبرکات بدرالدین احمد معروف به مجدد الف ثانی در لاهور اقامت داشت. شیخ حمید به علت مخالفت با صوفیه، با مجدد الف ثانی ملاقات

۲۹۰. کتیبه‌های بنگال، ص ۲۵۷.

نکرد، پس از اتمام تحصیلات در لاهور، به دهلی وارد شد و در آنجا در مجلسی با مجدد الف ثانی ملاقات و مذاکره کرد و بعد از آن از صحبت ایشان چنن تحت تأثیر قرار گرفت که در خدمتش شب و روز را گذرانید و از مریدان و مقربان وی گشت؛ حتّی پس از تعلیم و تربیت روحانی از ایشان خرقه خلافت گرفت و به وطن خود مراجعت نمود و در آنجا باقیمانده عمر را در ارشاد و هدایت مردم صرف کرد.

شاهجهان، یکی از شاهان تیموری هند، به شیخ حمید دانشمند علاقهٔ بیشتری داشت، هنگامی که به بنگال مسافرت کرد، در خدمت شیخ حضور یافت و از او کسب فیض کرد و برای توسعه و بهبود مدرسه، مسجد و خانقاه شیخ دستور وقف اراضی را صادر فرمود که سالانه هشتاد هزار روپیه درآمد داشت. برای تصدیق بیان مذکور، پیرامون وقف اراضی، اسناد تاریخی در دست نیست؛ ولی امکان می‌رود هنگامی که شاهجهان در زمان قیام برضد پدرش، جهانگیر شاه، در بنگال اقامت داشته و مخصوصاً از عمل فتح «بردوان» در سال ۱۰۳۴ هجری قمری (۱۶۲۴ میلادی) نایل آمده، با تبلیغات دینی شیخ آشنا شده و فرمان وقف اراضی داده است.[۲۹۱]

در مکاتیب مجدد الف ثانی، چند مکتوب به نام شیخ حمید دانشمند به چشم می‌خورد که تفصیل آن به قرار ذیل است:

شیخ حمیدالدین دانشمند در منگلکوت (Mangalkote) به سال ۱۰۶۴ هجری قمری (۱۶۵۳ میلادی) داعی اجل را لبیک گفت.[۲۹۲]

---

۲۹۱. رود کوثر، ص. ۴۶۴.

292. همان، ص ۴۶۴

حظیرهٔ شیخ در آنجا به صورت شکسته وجود دارد، و در نزدیکی آرامگاهش مسجدیست که درباره آن گفته‌اند که از کمک مالی **شاهجهان** ساخته شده است؛ ولی در حال حاضر مردم آن دیار از خرابه‌های مسجد شاهجهانی، مسجد تازه‌ای درست کرده‌اند.

شاه عبدالرحیم شهید:

بعد از **شیخ حمید دانشمند**، توسط **شاه عبدالرحیم** سلسله مجددیه در بنگال پیشرفت کرد. وی به سال ۱۰۷۲ هجری قمری (۱۶۶۱ میلادی) متولد شد. **شاه عبدالرحیم** کشمیری‌الاصل بود و بعد از ترک وطن به مرشدآباد وارد شد و از آنجا در اواخر دوران سلطنت **اورنگزیب عالمگیر** یکی از شاهان تیموری هند، به داکا منتقل شد. طبق مصنف «تواریخ داکا» از فیض ورود **شاه عبدالرحیم** شهر داکا که مقامی ویران بود، آباد شد. مردمان آن دیار **شاه عبدالرحیم** را به اسم «میان صاحب» می‌نامند.[۲۹۳]

شاه عبدالرحیم شهید، به دست **صوفی هدایت‌الله** معروف به **صوفی حسن** بیعت نمود و در عرفان و تصوف به مقامات بلند و ارزنده فایض شد. **شاه عبدالرحیم** به وسیله چهار واسطه در سلسلهٔ طریقت **مجدد الف ثانی** منسلک بود. **صوفی هدایت‌الله** مرید **صوفی عبدالله** بود و **صوفی عبدالله** از **خواجه محمّد معصوم** پسر سوم **حضرت مجدد الف ثانی** خرقه خلافت را به دست گرفت.[۲۹۴]

شاه عبدالرحیم شهید دارای شخصیتی مقتدر و فعّال بود که تبلیغات و اشاعهٔ سلسلهٔ نقشبندیه مجدّدیه را در محیط بنگال توسعه داد. **شاه امانت‌الله**، صوفی معروف، در

---

۲۹۳. همان، ص. ۴۶۱

۲۹۴. همان، ص. ۴۶۵.

چیتاگنگ در جنوب بنگلادش(کنار خلیج بنگال) مرید خلیفه شاه عبدالرحیم بود که در آنجا در ترویج سلسلهٔ نقشبندیه تلاش می کرد.

شاه عبدالرحیم در تاریخ ۱۱۵۸ ه. ق. (۴ سپتامبر ۱۷۴۵ م.) به دست دیوانه‌ای زخمی شدید خورد و در اثر شدت جراحت در هشتاد و چهار سالگی جهان فانی را بدرود گفت.

نویسندهٔ «تواریخ داکا» تفصیل این واقعه را از بیاض این خانواده نقل می‌کند:

«حضرت حقایق و ارشاد پناه، قدوةالسالکین، زبدة الواصلین، شهید فی سبیل‌الله، حضرت شاه عبدالرحیم نقشبندی، قدس سره، هفتم شعبان ۱۱۵۸ هجری قمری، مابین عصر و مغرب، هفت زخم شمشیر منتشر بر بدن ایشان از دست دیوانه رسیده بود، یک ماه و سه روز صاحب فراش بودند و نهم ماه رمضان المبارک، شب پنجشنبه، اوّل وقت عشا انتقال فرمودند و به تاریخ دهم رمضان مدفون گشتند».[۲۹۵]

در «تواریخ داکا» قطعه فارسی نیز به چشم می‌خورد که اثر یکی از شاعران معاصر است و از آن، تاریخ وفات شاه عبدالرحیم به دست می‌آید:

«مزار شاه دین عبدالرحیم است — پر از فیض خداوند کریم است
زهی روشن دل صاحب سکینه — اثر مـــی‌داشت از سینه به سینه
ز اوصـــافش کرامت منجلی بود — چرا پنهان کنم بیشک ولی بود
سن تـــــدفین از روی وفـــــایی — "دهـــم رمضان بود" آمد ندایی»

۶-۱۱۶۴=۱۱۵۸ه .ق[۲۹۶]

آرامگاه وی در محله میدان میانصاحب در شهر داکا واقع است.

---

۲۹۵. تواریخ داکا، ص ۱۷۵-۱۷۶.

۲۹۶. به نظر می‌رسد عبارت «دهم رمضان بود» که به حروف ابجد، ۱۱۵۲ می‌شود، با حرف «واو» پس از «رمضان و» یا... جمع شده، و عدد ۱۱۵۸ را بیان کرده است.

جانشینان شاه عبدالرحیم:

پس از وفات شاه عبدالرحیم پسر برادرش به نام شاه نجم‌الدین، خلیفه و سجاده‌نشین وی شد، و بعد از مرگ شاه نجم‌الدین پسرش شاه بدیع‌الدین جانشین وی گردید، شاه بدیع‌الدین عارف کامل بود و ارشاد و هدایت دینی را در بنگال رواج داد. شاه نصیرالدین پسر سوم شاه بدیع‌الدین بعد از وفات او بر مسند سجادگی متمکن گشت. پس از آن برادرش به نام شاه قمرالدین خلافت طریقت را به دست گرفت. چون شاه قمرالدین پسر نداشت، بعد از مرگش نبیره او سیّد شاه ابویوسف محمّد عبدالله رضوی به درخواست مریدانش از سیّدآباد ناحیه کلیاکور (Kaliya Kaur) به داکا وارد شد و شمع عرفان و تصوف را که پیشینیان او روشن کرده بودند، برقرار ساخت. اجدادش از حلب به بنگال آمده بودند.

شاه نوری:

شاه نوری یکی از صوفیان طریقت نقشبندیه است که در داکا (پایتخت بنگلادش) شهرت و اهمیت بسزایی داشت. پدرش مولانا شیخ عبدالله مجددی و جدش مولانا شیخ غلام محمّد مجددی ساکن محله بابوپوره بودند.

شاه نوری در فضل و دانش دارای مقامی شامخ بود و در زبان فارسی نیز دستی قوی داشت. ملفوظات مرشد خویش را به نام «کبریت احمر»[۲۹۷] جمع‌آوری کرده و در آن نوشته است که تحصیلات ابتدایی را در مدرسه شایسته‌خان و پیش پدر خود همراه شاگردان دیگر وی به پایان رسانید، سپس به مرشدآباد که در آن دوره شهر فرهنگ و تمدن بود، عزیمت کرد، و در مدرسهٔ «موتی جهیل» به تحصیلات عالی پرداخته است. شاه باگو معروف به «باگودیوان» در آن زمان در مرشد آباد عارف کامل بود. شاه نوری به خدمت وی حضور

۲۹۷. تذکرهٔ صوفیان بنگال، ص ۴۲۵.

داشت. دست خود را برای بیعت با شاه باگو جلو برد. شاه باگو فرمود که کسب علم بر بیعت مقدّم است. بنابر فرموده شاه باگو، شاه نوری برای طی‌کردن منازل عرفان و سلوک در حضور مرشد خویش مدت درازی ماند و خرقهٔ خلافت پوشید. سپس برای ارشاد و هدایت دین اسلام به داکا برگشت. شیخ نوری به فرموده پدرش در حین حیات وی خانه جدّ خود را ترک گفت و در مگ بازار (مغ بازار که از توابع داکا است)، اقامت کرد. پس از ورود شاه نوری در آنجا جمعیّت روز بروز بیشتر گردید. خلاصه اینکه ناحیهٔ غیر آباد به منطقهٔ معمور و آباد مبدّل گردید.[۲۹۸]

شاه نوری در تاریخ ۲۷ ربیع الثانی سال ۱۲۰۰ هجری قمری مطابق با ۱۷۸۵ میلادی به رحمت حق پیوست. شاعر معروف بنگال عبدالغفور خان متخلص به «نسّاخ» قطعه‌ای به زبان فارسی گفته است که از آن تاریخ وفات شاه نوری به دست می‌آید:

«شاه نوری وحید عصر که بود   حامی دین و ملّت احمد
گفت نسّاخ سال ترحیلش   پشت پا را به روی دنیا زد[۲۹۹]
۱۲۰۰ ه.ق »

آرامگاهش در مگ بازار (Magh Bazar) اندرون محوطه‌ای قرار دارد.

شاه محمّدی:

شاه محمّدی پسر شاه نوری بود، تعلیم و تربیتش تحت سرپرستی شاه قمرالدین به پایان رسید؛ چون پدر شاه محمّدی هنگام کودکیش فوت کرده بود. گفته می‌شود، به سبب اینکه خواهرزاده شاه باگو به اسم محمدی جانشین طریقت او بود، شاه نوری نام پسر خویش را محمدی گذاشت.

---

۲۹۸. تواریخ داکا، ص ۱۷۷-۱۷۶.

۲۹۹. تذکرهٔ صوفیان بنگال، ص ۴۲۵

شاه محمدی از علوم ظاهری و باطنی بهره فراوان داشت، فقر و درویشی را پیشه خود گردانید. پس از وفات پدرش جانشین روحانی او گردید و در تبلیغات و اشاعه دینی به سرمی‌برد و جمعیت شهر داکا معتقد او بودند.

شاه محمدی صایم‌الدهر و در پیروی شریعت اسلامی خیلی سختگیر بود؛ حتّی هیچ کس بدون وضو در حضور او بار نمی‌یافت، چون او خود در تمام بیست و چهار ساعت شبانه روز سعی می‌کرد که باوضو بماند.

برای علما و مشایخی که گِرد شاه محمدی جمع شده بودند، به فرمان او ساختمان و آسایشگاهی بنا شد و ناهار و شام خوش‌ذایقه از جانب خانقاه وی برای ایشان فرستاده می‌شد، ولی شاه محمدی خود فقر و قناعت اختیار کرد و با غذای ساده و عادی زندگی می‌گذرانید.[۳۰۰]

شاه محمدی به سال ۱۲۵۱ هجری قمری / ۱۸۳۵ میلادی درگذشت، آرامگاهش در مگ بازار (Magh Bazar) در همین محوطه است که پدرش نیز همانجا مدفون است. در بالین آرامگاهش کتیبه ذیل دیده می‌شود:

«رحمت به روح پاک او که مرقدش   پرنور با ظهور فتوحات ایزدی است
پرسنـد گـر تعیین سال وفات او   گو درگه مقدس شاه محمدی است»[۳۰۱]

(۱۲۵۱ ه .ق)

سیّد محمّد دایم:

صوفی سیّد محمّد دایم، از اولاد بختیار ماهی‌سوار، یکی از قدیمی‌ترین صوفیان اهل عرفان و تصوف قرن پنجم هجری قمری در بنگال است که به چاتگام وارد شد. سیّد محمّد دایم در وطن خود به دست شاه امانت‌اللّه که مرید و خلیفه حضرت شاه عبدالرحیم شهید بود، در طریقت نقشبندیه بیعت نمود، و با اجازهٔ مرشد خود در حضور شاه عبدالرحیم

---

۳۰۰. تواریخ داکا، ص ۱۷۶–۱۷۷.

۳۰۱. مصراع اوّل این قطعه تاریخ به همین صورت در تذکرهٔ صوفیان بنگال آمده.(ص ۳۸۲.) و از نظر شعری ناموزون به نظر می‌رسد؛ ضمن اینکه مصرع با حروف ابجد، بیانگر تاریخ ۱۲۵۱ نیست.

شهید، برای کسب فیض بیشتری وارد داکا گردید، روزی حضرت شاه عبدالرحیم شهید فرمود که پیش حضرت منعم پاکباز در پتنه (ایالت بیهار) برو که سهم شما آنجاست؛[۳۰۲] بنا به فرموده شاه عبدالرحیم شهید، صوفی سیّد محمّد دایم به پتنه رفت و مدتی در خدمت حضرت شاه منعم پاکباز فیض روحانی کسب کرد، سپس به داکا مراجعت کرد و در محله عظیم پوره اقامت گزید و از خانقاه خویش که به نام «دایره عظیم پوره» معروف است، در تمام زندگی بجز عزیمت حج بیت‌الله بیرون نیامد، و بعد از او جانشینان وی بر همین روش کاربند شدند و در دایره خانقاه زندگی خویش را گذرانیدند. صوفی سیّد محمّد دایم به علت عبادت و ریاضت در بنگال شهرت و مقبولیت بیشتری داشت و مردمان آن دیار از دور و نزدیک برای کسب فیض روحانی به خدمت وی می‌آمدند، صوفی سیّد محمّد دایم به غایت پیرو شریعت بود، در مجلس او نواختن ساز و آهنگ اجازه نبود، حتّی در خانقاه وی بجز ذکر خدای، عزوجل، و پیغمبر اسلام چیزی دیگر راه نیافت. در توسعه و اشاعهٔ دین مبین اسلام شعف غیر عادی و بی‌پایانی داشت که به منظور تکمیل آن مقصد خانقاه وی مدرسه‌ای بود که در آنجا سلسلهٔ درس و تدریس مدتی جاری بود و دانشجویان و استادان نه تنها مقیم خانقاه بودند، بلکه غذای ایشان هم از طرف لنگرخانه خانقاه تهیه می‌شد. صوفی سیّد محمّد دایم در ۱۲۱۴ هجری قمری / ۱۷۹۹ میلادی جهان فانی را بدرود گفت، آرامگاه وی در داکا است.

طبق نوشتهٔ رحمان علی طیش، پس از سیّد محمّد دایم، از جانشینان روحانی وی شاه نقیب‌الله، شاه ولی‌الله، شاه وجیه‌الله و شاه خلیل‌الله هستند که ذکر آنان در اینجا لازم نیست.[۳۰۳]

---

۳۰۲. رود کوثر، ص ۴۶۶.

۳۰۳. تواریخ داکا، ص ۱۷۷–۱۷۸.

سلسلۀ قادریه

شاه معظم دانشمند:

شاه معظم دانشمند معروف به شاه‌دوله یکی از قدیمی‌ترین صوفیان سلسلۀ قادریه در بنگال به شمار می‌رود که به سال ۹۲۵ هجری قمری / ۱۵۱۹ میلادی از بغداد به باگها (Bagha)، (ناحیه‌ای در شهرستان راجشاهی، بنگلادش) وارد شد.

در آنجا با دختر الله بخش برخوردار لشکری، به نام زیب‌النساء ازدواج کرد. الله بخش ریاست دهی به نام مخدوم‌پور به عهده داشت و در آن نواحی احترام شایان داشت. شاه معظم، پس از ازدواج، با توطّن در «باگها»، مدرسه‌ای درست کرد و در آنجا به تدریس و تبلیغ و اشاعه اسلام پرداخت و بزرگی وی تا آنجا رسیده بود که تمام شخصیتهای روحانی آن دیار گرد او جمع شده بودند، تااینکه یکی از شاهان گَور (Gaur) به محض علاقه‌مندی به شاه معظم دانشمند او را از پرداخت مالیات جاگیر معاف گردانید، ولی او قبول نکرد، سپس بیست و دو دِه به پسرش حامد دانشمند عطا کرد. هنگامی که شهزاده خرم پسر شاهنشاه جهانگیر به بنگال عزیمت کرد، شاه عبدالوهاب دانشمند پسر حامد دانشمند را چهل و دو ده که درآمد آن در آن دوره سالانه هشت هزار روپیه بود، تفویض کرد. پسر شاه عبدالوهاب، شاه محمّد رفیق به سال ۱۰۳۷ هجری قمری / ۱۶۲۷ میلادی نصف جاگیر به مدرسه وقف کرد و نصف دیگر را به اولاد برادر خویش شاه نورالعین داد که از درآمد آن بتوانند زندگی کنند.

شاه نعمت‌الله قادری:

جلال‌الدین نعمت‌الله شاه بن عطاءالله نارنول (Narnauli)یکی از مشاهیر فرقۀ قادریه محسوب می‌شود که در بنگال مقام عالی داشت. او در نارنول (Narnaul)

چشم به جهان گشود و برای تحصیلات علوم به شهرهای مختلف عزیمت کرد، علم هیأت را در خدمت شیخ محمّد افضل عثمانی جونپوری[۳۰۴] به پایان رسانید، پس از ازدواج در فیروزپور در ناحیه گور(Gaur) اقامت کرد. از طرف سیف‌خان چهارصد فدادین[۳۰۵] زمین خراج در فیروزپور (ناحیه گور) به شاه نعمت‌اللّه قادری اعطا گردید.

شاه نعمت‌اللّه قادری در طریقت قادریه از شیخ شمس‌الدّین ابوالفتح، در سلسلهٔ چشتیه، از شیخ محمّد بن حسن بن احمد و در فرقهٔ نقشبندیه از شیخ محمّد بن جلال گجراتی خرقه خلافت را به دست گرفت.

گفته می‌شود هنگامی که شاه شجاع پسر عالمگیر در دوران پدر خویش حاکم بنگال بود، به دست شاه نعمت‌اللّه بیعت کرد، به همین سبب در زمان استانداری شاه شجاع، شاه نعمت‌اللّه عزت و احترام بیشتری در میان خلق به دست آورد.

از آثار شاه نعمت‌اللّه، تفسیر قرآن مجید است به طرز «تفسیر جلالین» معروف، که در دوران قامت خود در دهلی به رشته تحریر در آورده بود. شاه نعمت‌اللّه به سال ۱۰۷۵ هجری قمری/ ۱۶۶۴ میلادی، جهان را بدرود گفت، آرامگاهش در فیروزپور، از نواحی گور (Gaur) است.

ذاکرعلی:

ذاکرعلی به سال ۱۱۷۸ هجری قمری/ ۱۷۶۴ میلادی همراه پدر و دیگر نزدیکان خود از بغداد به سرزمین بنگال وارد شد و در منگلکوت(Mangalkot) (ناحیه‌ای از

---

۳۰۴. شیخ محمّد افضل بن محمّد حمزة بن سلطان بن فریدالدین بن بهاءالدین عثمانی جونپوری، در زمان خود به لقب استادالملک شهرت داشت و از اولاد شیخ عثمان هارونی است. (نزهة‌الخواطر، ص ۳۵۹).

۳۰۵. فدادین، فدان، افدنه جمع فدان است، یک فدان مساوی‌است با چهارصد گز مربع (المنجد).

شهرستان بردوان) سکونت گزید، پس از چند روز، پدر و دیگر عزیزان وی به بغداد برگشتند؛ ولی **ذاکرعلی** و برادرش **روشن‌علی** و برادرزاده او **طفیل‌علی** در بنگال ماندند؛ سپس **روشن‌علی** به شهرستان پورنیهٔ(Purnea) ایالت بیهار رفت و تبلیغات دینی و اصول طریقت قادریه را در میان مردمان آن دیار منتشر ساخت. **ذاکرعلی** در منگلکوت خانقاهی بنا کرد و به این وسیله تبلیغات فرقه قادریه را در آنجا رواج داد که برای معرفت الهی مشعل هدایت بود. وی به سال ۱۱۹۲ هجری قمری / ۱۷۷۸ میلادی در ۸۱ سالگی درگذشت.

بعد از آن **طفیل‌علی** که برادرزاده و داماد او نیز بود، جانشین **ذاکرعلی** گردید، و پس از **طفیل‌علی**، پسرش **مهرعلی قادری معروف به اعلی‌حضور**، سپس **شاه علی عبدالقادر مرشد علی‌القادری** و پسر وی به نام، **سیّد شاه ارشادعلی**، معروف به **حضورمولا** ارشاد و هدایت سلسلهٔ قادریه را در بنگال فروغ دادند.

شاه ابوالارشاد علی عبدالقادر:

شاه علی عبدالقادر معروف به **سیّد شاه مرشدعلی قادری بغدادی** از اولاد پیر پیران **شیخ عبدالقادر گیلانی** بود، وی به سال ۱۱۶۵ هجری قمری / ۱۷۵۱ میلادی در بنگال متولد شد. بعد از تحصیلات علوم ظاهری و باطنی به اشاعهٔ اسلام و ارشاد و هدایت مردم بنگال پرداخت.

شاه ابوالارشاد علی در زبان اردو شعر هم می‌گفت و شاگرد **جلال لکهنوی** نیز بود. تخلصش **عاصی** و **جمال** هر دو بود. دیوان اردو که اثری به جامانده از اوست، دارای ۶۳۲ صفحه است که به نام «حرزجان عارفان فی مناقب محبوب سبحانی» از چاپخانهٔ مجتبایی در دهلی به سال ۱۳۱۹ هجری قمری / ۱۹۰۱ میلادی انتشار یافته است.

او در ۱۲۱۰ هجری قمری / ۱۸۰۰ میلادی در پنجاه سالگی درگذشت، آرامگاهش در شهر میدناپور (ناحیه‌ای از ایالت کلکته در هند) است.[۳۰۶]

شاه ابولیث:

شاه ابولیث از اولاد شاه عزیزالله است، اسم پدرش شاه ابوتراب، معروف به قطب بنگاله، و عارف کامل زمان خود بود. شاه ابولیث یکی از صوفیان فرقهٔ قادریهٔ بنگال در قرن دوازدهم هجری قمری است که علاوه بر داشتن مقامی بلند در علوم ظاهری و باطنی، از شهرت و مقبولیت زیادی نیز برخوردار بود.

گفته می‌شود که شاه ابولیث برای ارشاد و هدایت مردمان بنگال به منگلکوت (Mangalkot) (ناحیه‌ای در بنگال غربی) رفته بود. در آنجا پیرامون کمال روحانی سیّد شاه‌الحسن ذاکرعلی قادری اطلاع یافت و عقیده و محبت وی در قلبش جا گرفت. روزی شاه ابولیث برای دیدار ذاکرعلی قادری به خدمتش رسید، چون او در ذکر الهی مشغول بود، شاه ابولیث به ملاقات وی نایل نیامد و آزرده و ملول برگشت، پس از اندک مدتی حضرت ذاکرعلی قادری از عبادت الهی فارغ شد و خادمش دربارهٔ شاه ابولیث اطلاع داد که برای زیارتش آمده بود، ولی برگشت، ذاکرعلی قادری به دنبال شاه ابولیث رفت، ولی او را پیدا نکرد، چون در کجاوه نشسته بود، در آن موقع ذاکرعلی بیت ذیل را به زبان آورد:

«آتش مزاج باید فرزند بولهب را　　　تو نسل بوترابی باید که خاک باشی»

---

۳۰۶. مشرقی بنگال مین اردو، ص ۱۳۳.

توسط هاتف غیبی این صدا به گوش شاه ابولیث رسید. وی از سواری پایین آمد و پیاده به حضور حضرت ذاکرعلی قادری رفت و به دست او بیعت کرد و در حلقهٔ معتقدان وی در آمد.

شاه ابولیث به سال ۱۲۲۲ هجری قمری / ۱۸۰۷ میلادی از این جهان رخت سفر بربست. سپس پسر وی مولانا شاه ابوالخیر جانشین وی شد که عالمی با عمل و صاحبدل بود.

از آثار شاه ابولیث کتابهایی چون: زبدةالفوائد، کنز ریاض، شجرهٔ نظمیه و شجرةالعارفین باقی مانده است.[۳۰۷]

۳۰۷. تذکره اولیای بنگاله، مجلد اوّل، ص ۳۸-۳۷.

تأثیر صوفیه در آداب اجتماعی مردم بنگال

الف) تأثیر صوفیه در اشاعهٔ اسلام

در هر یک از مناطق شبه قارّهٔ هند، صوفیانی می‌زیسته‌اند که فعّالیتهای معنوی و روحانی آنها در این مناطق گسترش یافته و آثار اخلاقی و معنوی از آنها در این مناطق به جامانده است؛ ولی در بنگال جماعت بیشتری از متصوّفان زندگی می‌کرده‌اند و این منطقه از وجود معنوی آنها برخوردار بوده و نفوذشان در بنگال بیش از مناطق دیگر بوده‌است؛ به طوری که کثرت مسلمانان و طبع صوفیانهٔ مردم آن منطقه گواه این مطلب است.

روحانیون بنگالی، به اسلام و جامعه‌ای که در آن می‌زیستند، از طرق مختلف خدمات زیادی می‌کردند. همچنین بیشتر از فاتحان و سرداران اسلام سهم بزرگی در توسعه و پیشرفت جامعه مسلمانان داشتند. صدها نفر روحانی و پیروانشان طی ادوار مختلف وارد بنگال شده، به شهرها و روستاها و حتّی به دورترین نقاط آن منطقه راه یافتند، و روز به روز بر تعداد آنها افزوده می‌گشت و در ترویج مذهب و حمایت از آن می‌کوشیدند و مردم را به اسلام و تصوّف و روحانیّت تشویق می‌کردند.

متصوّفان هرکجا که وارد می‌شدند، به واسطهٔ حسن اخلاق و قدرت فوق‌العاده روحانی و همچنین رفتار شایسته‌شان نسبت به عواطف انساندوستی و فرهنگ اسلامی باعث آن می‌شد که توده‌های غیر اسلامی شیفته آنان گردند؛ به سبب فعّالیتهای مبلغان مذهبی احکام و دستورات پسندیده اسلام چنان پیشرفت کرد که توده‌های غیر اسلامی مانند بودایی‌ها و هندوها از هر طبقه که بودند، به سوی اسلام روی می‌آورند. در حوالی مالده (Malda) و دیناجپور (Dinaj Pur) واقع در شمال بنگال، در نتیجه فعّالیت‌های شیخ جلال‌الدّین تبریزی و پیروان او اسلام توسعه یافت. در شرح مطالبی که در بارهٔ روحانیون آورده‌اند، چنان بیان می‌کنند که وقتی شیخ جلال‌الدّین تبریزی (رجوع کنید به باب دوم این کتاب) به پندوه وارد شد، مردم دسته‌دسته به سوی او می‌آمدند و در حضورش

اسلام می‌آوردند. شیخ سراج اخی و شیخ نور قطب عالم، در شمال بنگال بسیاری را در حلقه اسلام در آوردند و طبق روایت ابن بطوطه، اهالی سیلهت (Sylhat) در نتیجهٔ تبلیغات مذهبی شاه جلال مجرد، مسلمان شدند. ادبیات محلّی، روایت سیاح مراکشی (ابن بطوطه) را تصدیق می‌کند. ترانه‌های محلی حکایت می‌کند که در سیلهت صدها نفر هندو بوده‌اند، لیکن یک نفر مسلمان یافت نمی‌شد و این شاه جلال مجرد بود که در آغاز مردم را به نمازخواندن دعوت می‌کرد.

توسعهٔ اسلام در کهلنا (Khulun) و جیسور (Jessor) بواسطهٔ فعالیتهای خان جهان‌علی انجام گرفت.[۳۰۸]

مناطق چاتگام (Chattagoam)(چیتاگنگ) و نواکهالی (Noakhali) در اواسط قرن چهاردهم میلادی (هشتم هجری) به دست مسلمانان فتح شد که هنوز هم کثرت مسلمانان در این منطقه به خوبی پیداست و اینکه چگونه این منطقه به دست مسلمانان فتح شد، در واقع باید آن را از حمیت و شهامت مبلّغان اسلامی دانست، متصوفان اسلامی به مناطق غیر اسلامی رخنه کردند و به آرامی و به طور نامحسوسی مذهب اسلام را در بین مردم توسعه دادند. از ادبیات بنگال چنین برمی‌آید که در سال ۶۷۸ هجری قمری (۱۲۸۰ میلادی) شیخ شرف‌الدین ابوتوّامه خانقاه و مرکز تربیتی سنارگاؤن را تأسیس کرد و تأسیس مرکزی تربیتی برای پیشرفت علوم اسلامی این امر را به اثبات می‌رساند که قبل از ورود شیخ ابوتوّامه عده‌ای از مسلمانان در آنجا می‌زیستند.

---

۳۰۸. خان جهان علی برای توسعهٔ حکومت مسلمانان و تبلیغ اسلام در بنگال خدمات شایسته‌ای انجام داد. مخصوصاً بخش‌های ساحلی کهلنا و جیسور که سراسر جنگل بود، به وسیلهٔ وی فتح و آباد شد. او به سال ۸۶۳ هجری قمری / ۱۴۵۸-۱۴۵۹ میلادی درگذشت. آرامگاهش در باگهات ناحیه‌ای از شهرستان کهلنا (قسمت جنوبی بنگال) واقع است.(تاریخ فرهنگی بنگال، ص ۱۳۳، و آب کوثر، ص ۳۲).

ب) تأثیر صوفیه در حکومت

گذشته از توسعه دین اسلام، روحانیون مذهبی نقش برجسته‌ای در گسترش و تحکیم حکومت اسلامی در بنگال ایفا کردند که این نقش یا به دست خود صوفیان و یا از طریق همکاری با سرداران مسلمان انجام می‌شد تا اینکه متصرفات اسلامی به دورترین مناطق کشیده شد. روایات محلی راجع به صوفیان مانند باباآدم شهید، شاه سلطان ماهی سوار و مخدوم شاه دوله شهید، و غیره که برای مذهب اسلام، علیه راجه‌های هندو به پا خاستند، چنین وانمود می‌کند که عده‌ای از روحانیون به حکمرانان و سرداران اسلامی ملحق شدند تا مملکت اسلامی را توسعه دهند؛ همچنین از ناروایيها و اجحافاتی که هندوها برای اتباع مسلمانان در بنگال روا می‌داشتند، جلوگیری کردند.

شرکت صوفیان در ارتش اسلام باعث تهییج روحی و قدرت اخلاقی در اذهان سربازان می‌گردید و به همین سبب سربازان تشویق می‌شدند. درنتیجه قوای اسلام بر توده‌های غیراسلامی پیروز گردید. ظفرخان غازی[۳۰۹] و شاه صفی‌الدین[۳۱۰] علیه راجای هندو ستگاؤن قیام کردند و آن منطقه را جزو قلمرو اسلامی بنگال ساختند. شاه جلال مجرد سیلهتی و یارانش با قوای اسلامی سکندر غازی (رجوع کنید به شرح احوال شاه جلال سیلهتی، در باب دوم) همکاری کردند و علیه پادشاه هند و سیلهت برخاستند و تفوق

---

۳۰۹. ظفرخان غازی یکی از مبلّغان اسلام و فاتح ستگاؤن است. او در زمان سلطان رکن‌الدین کیکاووس و شمس‌الدین فیروزشاه (۶۹۸-۷۱۳ هجری قمری /۱۲۹۸-۱۳۱۳ میلادی) استانداری ستگاؤن را به‌عهده داشت. (تاریخ فرهنگی بنگال، مجلد اوّل، ص ۱۳۰ و آب کوثر، ص ۳۲۱).

۳۱۰. شاه صفی‌الدین (قرن هفتم هجری) از صوفیان سلسلهٔ قلندریهٔ بنگال است که علیه ستمکاریهای حاکم هندوی ستگاون قیام کرد و بنابر استدعای او سلطان بنگال به نام شمس‌الدین فیروزشاه لشکریانش را به آنجا فرستاد و «راجای» نامبرده با شکست روبرو شد. (تاریخ فرهنگی بنگال، مجلد اوّل، ص ۱۳۰-۱۳۱).

اسلامی را در آنجا بنیاد نهادند؛ اگرچه بنابر روایات این موضوع حقیقت دارد که **خان‌علی جهان** «روحانی شجاع» یک مبارزه اصولی را به منظور دستیابی به قلمرو کُهلنا (Kuhlna) و جیسور (Jessore) ایجاد کرد و آن منطقه را تحت نفوذ اسلام درآورد. کمک و مساعی **شاه اسمعیل غازی**[۳۱۱] نیز در توسعهٔ پادشاهی شاه سلطان باربک کاملاً روشن است که این شخص با موفقیت با راجای هندوی اریسه (Orrissa) جنگ کرد و مندارن(Mandaran) را از حیطه پادشاهی او بیرون آورد و همچنین در جنگ علیه راجای هندوی کامروپ (آسام) به فتوحات بزرگی نایل آمد.

همچنین در دورانهای بحرانی، روحانیون، به حکومت و جامعه اسلامی خدمات زیادی کردند، و نیز در روایات دیده می‌شود که چگونه صوفیان در مقابل مصیبت و بدبختیها قد علم می‌کردند و با نیروی معنوی و اخلاقی خود، اعمال ستمکارانه رؤسای هندو را که علیه اسلام و مسلمانان اعمال می‌شد، رفع می‌کردند. **شیخ نور قطب عالم** دولت اسلام و جامعه بنگال را از یک مصیبت بزرگ نجات داد. بواسطه سیاست آزادیخواهی سلاطین الیاس شاهی، هندوها مقامهای حساسی در دولت اشغال کردند و راجا کنس (گنیش) (Ganesh/ Kanes)یکی از مأموران هندو، برتری خود را در دولت آشکار ساخت و راجای نامبرده علماء و شیوخ را آزار می‌رساند و سرانجام مسلمانان بنگال با

---

۳۱۱. **شاه اسمعیل غازی** در مکه چشم به جهان گشود و برای تبلیغ و اشاعه دین حنیف اسلام به عهد **رکن‌الدین باربک شاه**، سلطان بنگال (۸۶۴-۸۷۹ هجری قمری / ۱۴۵۹-۱۴۷۴ میلادی) وارد لکهنوتی (پایتخت بنگال) شد. او به فتح مرزهای راجه‌های هندوی اُریسه و کامروپ نایل آمد و از طرف سلطان **باربک شاه** لقب غازی یافت. وی به سال (۸۷۸ هجری قمری / ۱۴۷۴ میلادی) به حکم سلطان نامبرده به قتل رسید. پیرمحمّد **شطاری** کتابچه‌ای به نام«رسالة‌الشهدا» تألیف کرده که حاوی شرح زندگانی **شاه اسمعیل غازی** است. (تاریخ فرهنگی بنگال، مجلد اوّل، ص ۱۳۴ و آب کوثر، ص ۳۲۱).

مصیبتی بزرگ روبرو گردیدند. و در این ایام بحرانی، جامعه بنگال توسط شیخ نور قطب عالم از بدبختی نجات پیدا کرد. شیخ نامبرده به اختلافی که بین مسلمانان بود، خاتمه داد و ایشان را برای یک هدف مشترک متحد ساخت، او از ابراهیم شرقی سلطان جونپور[۳۱۲] (jounpor) برای حفظ مسلمانان بنگال کمک خواست و می‌توان گفت که در آن دوره تاریک توسط شیخ نور قطب عالم حکومت و زندگی اجتماعی مردم بنگال نگهداری شد و خدمات و مساعی وی در جامعه و حکومت مسلمانان روح تازه‌ای بخشید و حقیقتاً سهم او در پیشرفت سیاسی مسلمانان بنگال اهمیت فراوانی دارد.

عرفا و صوفیان همواره در دولت مسلمانان بنگال فقط تبلیغات دینی را در نظر داشتند و به ظاهر ایشان در کارهای اداری و سیاسی دولت مزاحم نمی‌شدند؛ امّا هنگامی که جامعه و حکومت مسلمانان را در خطر می‌دیدند، برای رفع آن بلافاصله اقدام می کردند، سلاطین خانواده الیاس شاهی در دورهٔ سلطنت خویش، هندوان محلی را به سمتهای بزرگی مأمور کردند و خواستند بدین وسیله دولت خود را استوار سازند و دلهای هندوان را به دست آورند و حکومت خویش را بر ملیت مردم بنگال بگذارند؛ ولی نگاه دوربین صوفیه و علمای آن عهد این اقدام سلاطین را برای مسلمانان بنگال خالی از خطر نمی‌دید، شیخ علاءالحق، نخستین کسی بود که که سلطان سکندرشاه (۷۵۸-۷۹۲ هجری قمری / ۱۳۵۷-۱۳۸۹ میلادی) را از این موضوع آگاه کرد؛ ولی سلطان نامبرده توجهی نکرد و از ترس شیخ علاءالحق که نفوذ و تأثیر بیشتری در جامعه پندوه داشت، وی را به سُنارگاؤن فرستاد، حوادث بعدی که اتفاق افتاد، به این امر دلالت می‌کند که در خصوص معاملات سیاسی کاملاً حق با شیخ علاءالحق بود. اگر سلطان نامبرده مشورت شیخ را قبول می‌کرد، درنتیجه آن بحران شدیدی که پس از او در زمان جانشینان سلطان سلطان غیاث‌الدین اعظم‌شاه (۷۹۲-۸۱۲

---

۳۱۲. یکی از سلاطین سلطنت شرقیه است که به سال (۸۰۳ هجری قمری / ۱۴۰۰ میلادی) به سلطنت رسید و به سال (۸۴۴ هجری قمری / ۱۴۴۰ میلادی) درگذشت. (بزم صوفیه، ص ۴۵۹).

هجری قمری / ۱۳۸۹-۱۴۰۹ میلادی) به واسطه نفوذ راجاگنیش به وجود آمد، رخ نمی‌داد و جامعهٔ دولت مسلمانان از خطر زوال محفوظ می‌ماند.

مولانا مظفر شمس بلخی، خلیفهٔ روحانی مخدوم‌الملک شیخ شرف‌الدین احمد بن یحیی منیری، در مکتوبی که به سلطان غیاث‌الدین اعظم‌شاه پسر و جانشین سلطان سکندرشاه تقدیم کرد، با آوردن چند آیه از قرآن مجید و احادیث او را از دوستی با غیر مسلمانان برحذر داشت و از به کار گماردن هندوان به مقامهای حساس در دولت بنگال بازداشت. وی از قول مشایخ و صوفیه نیز دلایلی آورده است که هندوان را نمی‌توان به مقام وزارت گمارد و یا معتمد علیه خود دانست.[۳۱۳]

ج) تأثیر صوفیه در تعلیم و تمدن

چنانکه در باب دوم این کتاب تحت عنوان «شرح احوال و افکار صوفیه در بنگال» بیان شد، بیشتر ایشان دارای درجه ممتازی بودند و برای مریدان و جانشینان روحانی پیش از بیعت کردن، تحصیل علوم اسلامی را لازم می‌دانستند، بطوریکه از شرح زندگانی حضرت اخی سراج‌الدین عثمان[۳۱۴] ظاهر می‌شود، پیش از بیعت کردن به دست شیخ نظام‌الدین اولیا در دهلی تصمیم گرفت که به تکمیل علوم اسلامی بپردازد تا منازل روحانی را زودتر بپیماید، در زمان قدیم در سراسر شبه قارهٔ هند، اکتساب علوم اسلامی برای صوفیه اجباری بود.

می‌توان گفت که خانقاه های متصوفان مهمترین مراکز فرهنگ و تمدن بود که در آنجا طلاب علوم دینی و روحانی حضور می‌یافتند. در زیر، چند مرکز علمی اسلامی را شرح

---

۳۱۳. مجله انجمن تحقیقات بیهار، ص ۱۰-۱۱.

۳۱۴. رجوع شود به باب دوم این کتاب.

می‌دهیم که دور و بر خانقاههای صوفیه به وجود آمد و سرچشمه علم و تصوف بنگال و شمال هند را سیراب ساخت.

شیخ شرف‌الدین ابوتوّامه که در ربع آخر قرن هفتم هجری قمری (سیزدهم میلادی) یکی از مشایخ متبحر بنگال به شمار می‌رفت، در سنارگاؤن (Sonargaon) مرکز تربیتی خود را تشکیل داد که در آنجا از هر گوشه و کنار حتّی از شمال هند، عدهٔ کثیری از دانش‌آموزان آمده و مشغول تحصیلات علوم دینی بودند، علاوه بر این شیخ ابوتوّامه کتابی در موضوع تصوف به نام «مقامات» به رشته تحریر درآورد که بین علما و مشایخ شبه قارهٔ هند معروفیت چشم‌گیری داشت که تفصیل آن در باب چهارم این کتاب خواهد آمد. شیخ شرف‌الدین احمد منیری یکی از شاگردان برجستهٔ شیخ نامبرده است که کتب بسیاری از نوع مکتوبات و ملفوظات و تألیفات و رسایل در موضوع تصوف و علوم اسلامی نوشته که در نثر متصوفانه شبه قارهٔ هند تاکنون هم دارای مرتبه‌ای والاست. یکی دیکر از شاگردان مولانا ابوتوّامه که اسمش معلوم نیست، راجع به موضوع فقه اسلامی کتاب مختصری به نام «نام حق» ترتیب داده که مبتنی بر تعلیمات شیخ نامبرده است.

دستهٔ دیگری از صوفیان که در پیشرفت فرهنگ و تمدّن اسلامی سهم بسزایی داشتند و شخصیتهای ایشان در پندوه (Pandua) سرچشمه علوم دینی و روحانی گردید، عبارتند از: شیخ اخی سراج، شیخ علاءالحق، و شیخ نور قطب عالم که در قرن هشتم و نهم ه .ق (۱۴/۱۵ میلادی) می‌زیستند. شهرت صوفیان نامبرده توجه دانش‌آموزان و طالبان علوم اسلامی و تشنگان تصوف را از شمال هند و اطراف و اکناف مملکت بنگال آنچنان جلب کرد که در پندوه(pandua)گرد ایشان جمع شدند؛ به عنوان مثال می‌توان گفت که میر سیداشرف جهانگیر سمنانی، شیخ ناصرالدین مانکپوری، شیخ حسین دهکرپوش از شمال هند در مدرسه پندوه، نه فقط علوم اسلامی را آموخته، بلکه علم تصوف را نیز فرا گرفتند. شیخ نور قطب عالم نیز در پندوه مدرسه‌ای بنا کرد که در آنجا صوفیان معروفی

چون حسام‌الدین مانکپوری و شیخ کاکو در تصوف و علوم اسلامی مدتی مشغول تحصیل بودند. مدرسه مزبور سپس از طرف سلطان علاءالدین حسین‌شاه (۹۲۵-۸۹۹ ه .ق/۱۵۱۹-۱۴۹۳) مورد توجه قرار گرفت و املاکی برای آن وقف گردید؛ علاوه بر این مکتوب نور قطب عالم که به نام بعضی از علماء و شیوخ و مریدان نوشته شده و دیگر تألیفات وی که شرح آن در باب آخر این کتاب خواهد آمد، دارای اهمیت فراوان است که از آن، ادراک و ذکاوت شیخ نامبرده در تصوف اسلامی و علوم دینی به حد کافی روشن می‌گردد.

خانقاه شیخ حامد دانشمند معروف به هودا میان (Hawdau Mian) در باگها (Bagha ، ناحیه‌ای در شهرستان راجشاهی) به صورت یک دستگاه علمی و روحانی توسعه یافت که ذکرش را شخصی به نام عبداللطیف در دورهٔ جهانگیر شاه در خاطرات خود آورده است.[۳۱۵]

خلاصه اینکه خانقاه متصوفان بنگال، بدون هیچ شک و تردیدی مرکز علوم دینی و فرهنگی بوده است که از آنجا نه فقط در حدود بنگال، بلکه در سراسر شبه قارهٔ هند و پاکستان، صوفیه و علمایی که ذکرشان در بالا گذشت، به کسب فیض نایل آمدند و مشعل روحانی و اسلامی را درخشان و تابان نگاه داشتند، و حقیقت آن است که متصوفان و عارفان در پیشرفت آداب اجتماعی مردم بنگال از نظر فرهنگ و تمدن سهم بسزایی داشته و دارند.

د) خدمات انسانی صوفیان:

در خانقاههای صوفیه خدمات انسانی نیز انجام می‌شد و مردمان خداترس و پرهیزگار سکون و اطمینان ذهنی و روحانی می‌یافتند. خانقاه صوفیه در آن دوره جنبهٔ دیگری نیز داشت که عبارت بود از بیمارستان و دارالمساکین که در آن به وسیله شیوخ و مریدانشان

---

۳۱۵. تاریخ فرهنگی بنگال، مجلد اول، ص ۱۴۸.

مردم مریض، ضعیف نگه‌داری می‌شدند، در هر خانقاه، لنگرخانه‌ای وجود داشت که در آنجا برای مساکین و گرسنگان غذای رایگان فراهم می‌شد، هر لنگر خانقاه برای تأمین خرج خود موقوفاتی داشت که دارای درآمدی وافر بود؛ مثل لنگر شیخ **جلال‌الدین تبریزی**، در تبریز آباد و شیخ نور **قطب عالم** در پندوه (Pandua)؛بنابراین می‌توان گفت که خانقاه و لنگر خانهٔ صوفیه جایگاهی تسلی‌بخش برای مردمان آسیب دیده بود، بدین سبب صوفیه به اجتماع مردم نزدیکتر و با روحیه ایشان نیز آشنا می‌شدند.

در زمان سلاطین مسلمان، فعالیتهای متصوفان در بنگال روبه افزایش نهاد؛ بنابراین مردم بنگال مستقیماً تحت تأثیر صوفیه قرار گرفتند. شکی نیست که زندگانی صوفیه دارای جنبه‌هایی روحانی و معنوی بوده است و به دنیای مادی علاقه‌ای نداشتند و دین حنیف اسلام را یک مذهب ساده و مسلک صلح و دوستی می‌دانستند. در نتیجه همین فعالیتهای روحانیون، تصوف و بی‌تعلقی از دنیای مادی در زندگانی مسلمانان بنگال نفوذ کرد.

در خانقاه، مسلمانان و هندوها با هم گرد می‌آمدند و آزادانه به صحبت می‌پرداختند؛ بنابراین در میان هر دو فرقه الفتی به وجود آمد، و هندوها و مسلمانان با یکدیگر در رشته اخوت پیوستند، به سبب همین آزادی عمل، دستهٔ تازه‌ای به نام «سیتاپیر»[۳۱۶] به وجود آمد که دارای میراث و فرهنگ مشترک است.

محبت و همدردی و خدمات انسانی، توجه هندوان را به طرف صوفیه جلب کرد، و عدهٔ کثیری از ایشان به دست متصوفان، اسلام را قبول کردند، و دیگران اگرچه بر ملیت خویش باقی ماندند، امّا به حلقه ارادت صوفیه در آمدند، تا اینکه در آرامگاه صوفیه هندوان حضور می‌یافتند و به توسط ایشان برای تکمیل آرزوهای خود دست به دعا برمی‌داشتند،

---

۳۱۶. در نتیجهٔ اثر و نفوذ مسلمانان در جامعه هندوان فرقه «سیتاپیر» به وجود آمد. هندوان این فرقه، متصوفان مسلمان را احترام فراوان می‌کردند، و نه فقط معتقد قوای روحانی ایشان بودند، بلکه از آنها خواستار دعا نیز می‌شدند.

هلایدامسرا (Halaeda Misra) در شیخ شبهودیا (Shikh Shahodya) می‌نویسد که غیر مسلمانان، شیخ جلال‌الدین تبریزی را احترام فراوان می‌گذاشتند، و در زمان مبتلا شدن به آلام و مصایب از ایشان کمک می‌خواستند.[۳۱۷]

اینک شرح مختصری دربارهٔ تأثیر صوفیه در آداب اجتماعی مردم بنگال که این سرزمین توسط شخصیتهای روحانی و خدمات بشری متصوفان نه فقط فتح شد، بلکه دارای میراث اسلام و تصوف نیز گردید.

---

۳۱۷. تاریخ فرهنگی بنگال، مجلد اوّل، ص ۱۴۹.

اوضاع سیاسی و اجتماعی بنگال

پیش از ورود مسلمانان، بنگال به ایالتهای مختلف تقسیم شده، هر ایالت در تصرف عده‌ای از حاکمان محلی بود، نخستین بار مسلمانان، ایالتهای مختلف بنگال را تحت یک وحدت سیاسی درآوردند که تکمیل آن در زمان سلطنت جلال‌الدین اکبر به پایان رسید، به طوری که از شاهان مغول شبه قاره، اکبر پادشاه، اولین کسی است که در عهد وی همهٔ ایالتهای قبلی سرزمین بنگال، به نام «صوبهٔ بنگال» نامیده شد.

از لحاظ سیاسی، تاریخ بنگال را در عهد مسلمانان به چهار دوره می‌توان تقسیم کرد، که به شرح زیر است:

۱. دورهٔ اوّل: از سال ۵۹۸ تا ۷۴۳ هجری قمری (۱۲۰۱ تا ۱۳۴۲ میلادی) که بنگال به دست اختیارالدین محمّد بن بختیار خلجی به سال ۱۲۰۱ میلادی فتح شد؛ چون اختیارالدین محمّد از نسل ترک بود، به همین مناسبت این عهد به نام «عهد ترک» موسوم گردید، در این دوره بنگال تحت تسلط دولت مرکزی دهلی بود و از جانب سلطان دهلی استاندار بنگال تعیین می‌شد، البته به علت فاصله زیاد از مملکت دهلی، بعضی از استانداران بنگال خودمختاری و آزادی را پیشه خود ساختند.

۲. دورهٔ دوم: به نام«عهد سلاطین آزاد بنگال» نامیده می‌شود، این دوره از جانشینی شمس‌الدین الیاس شاه به سال ۷۴۳ هجری قمری (۱۳۴۲ میلای) آغاز می‌گردد و به استثنای سالهای ۹۴۶-۹۶۰ هجری قمری (۱۵۳۹-۱۵۵۲ میلادی) هنگامی که بنگال در تصرف شیرشاه سوری و اسلامشاه بود (۹۸۴ هجری قمری/۱۵۷۶ میلادی) به پایان می‌رسد که در همین سال «جنگ راج محل» سلاطین‌آزاد بنگال به دست مغولها شکست خوردند.

۳. **دورهٔ سوم:** عبارت است از دورهٔ «مغولها» که بنگال در زمان جلال‌الدین اکبر به سال ۹۸۴ هجری قمری (۱۵۷۶ میلادی) به دست مغولهای تیموری فتح شد، این دوره تا ۱۱۳۰ هجری قمری (۱۷۱۷ میلادی) ادامه داشت و بنگال از حیث حکومت جزو سلطنت دهلی به شمار می‌رفت.

۴. **دورهٔ چهارم:** از سال ۱۱۳۰ تا ۱۱۷۱ هجری قمری (۱۷۱۷ تا ۱۷۵۷ میلادی) به طول می‌انجامد، مرشد قلی خان از تصرف سلطنت دهلی آزاد می‌شود و به نام «نظامت بنگاله» دولت تازه‌ای تشکیل می‌دهد. نظامت وی بر بنگاله به سال ۱۱۷۱ هجری قمری/ ۱۷۵۷ میلادی به پایان می‌رسد؛ زیرا که در این زمان انگلیسی‌ها در جنگ «پلاسی» ناظمان بنگاله را شکست دادند و مملکت بنگال را تحت تسلط خود درآوردند.[۳۱۸]

پس از ورود مسلمانان در بنگال، جامعهٔ مسلمانان به وجود آمد و از همین زمان تاریخ سرزمین بنگال و مسلمانان بنگال شروع شده است، طی دورهٔ اوّل و دوم ۹۸۴-۵۹۸ هجری قمری (۱۲۰۱-۱۵۷۶ میلادی) تا مدّت سه قرن و نیم تاریخ بدون فاصله در یک سلسله مربوط منزلهای ارتقاء را گذراند و مملکت و مردمان بنگال به عنوان یک حیثیت مستقل در صفحات تاریخ درخشیدند؛ البته در دورهٔ تیموریان هند، زندگانی مردمان بنگال همراه با احیای افکار دینی و فرهنگی توسعه و ترویج یافت و در این دوره نفوذ و تأثیر شمال هند و آسیای میانه و غربی نیز به چشم می‌خورد، تا اینکه در دورهٔ چهارم فعالیت دینی و ادبی و فرهنگی به طور فوق‌العاده در سراسر مملکت بنگال ادامه پیدا کرد.

نفوذ زبان فارسی در آنجا پیش از قرن هفتم هجری قمری (سیزدهم میلادی) به چشم می‌خورد؛ چنانکه صوفیان دورهٔ نخستین، به زبان فارسی، که زبان مادری ایشان بود، در بنگال به تبلیغ و اشاعهٔ دین مبین اسلام می‌پرداختند و مریدان و حلقه به گوشان اسلام

---

۳۱۸. البته بحثِ استقلال کشور هند و پیدایش پاکستان و تقسیم آن به شرقی و غربی و استقلال کشور بنگلادش و...، مبحثی ویژه می طلبد که در این مختصر نمی گنجد.

تحت تأثیر مرشد روحانی خویش، زبان فارسی را یاد می‌گرفتند؛ ولی هنگامی که بنگال به دست اختیارالدین محمد بن بختیار خلجی، در سال اواخر قرن ششم هجری قمری (۱۲۰۱ میلادی) فتح شد، [۳۱۹] زبان فارسی ریشه‌ای عمیق در سرزمین بنگال گرفت؛ زیرا که در زمان فرمانروایی ترکان خلجی ۵۹۸-۷۴۳ هجری قمری (۱۲۰۱ تا ۱۳۴۲ میلادی) زبان رسمی بنگال فارسی بود، مورخ معروف، منهاج سراج، مؤلف «طبقات ناصری» را محیط دهلی سازگار نیامد و از مقام قضاوت استعفا داد و همراه ملک عزالدین طغرل طغان خان در ماه ذی‌الحجه، به سال ۶۴۰ هجری قمری (۱۲۴۲ میلادی) وارد لکهنوتی شد. در اینجا مدت دو سال ۶۴۲-۶۴۰ هجری قمری (۱۲۴۴-۱۲۴۲ میلادی) تحت الطاف و اکرام بی پایان طغان خان زندگانی خوشی را سپری کرد و در معیت وی به سال ۶۴۳ هجری قمری (۱۲۴۵ میلادی)به دهلی برگشت. منهاج سراج در ضمن رواج تعلیم و بنای مدارس و مساجد توسط بختیار خلجی و امرای او چنین می‌نویسد:

«چون محمّد بختیار آن مملکت(بنگال) را ضبط کرد و بر موضعی که لکهنوتی است، دارالملک ساخت، و اطراف آن ممالک را در تصرف آورد، و خطبه و سکه در هر خطه قایم کرد و مساجد و مدارس و خانقاهات در آن اطراف به سعی جمیل او و امرای او بنا شد. ... » [۳۲۰] از این نوشته که نقل شد، ظاهر می‌گردد که همراهان و لشکریان محمّد ابن بختیار خلجی که وارد بنگال شدند، بیشتر فارسی زبان بودند و به وسیلۀ ایشان زبان فارسی در اطراف و اکناف بنگال در زمان سلاطین خلجی انتشار یافت تا اینکه در اوایل قرن هفتم هجری قمری، نخستین کتاب فارسی که در بنگال به رشته تحریر در آمد ترجمه کتاب سانسکریت به نام «امرت کند» (Amrit Kund) توسط قاضی رکن‌الدین سمرقندی است، در اواخر سدۀ هفتم هجری قمری کتابی به نام «مقامات» در موضوع تصوف، که اثر

---

۳۱۹. تاریخ فرهنگی بنگال، مجلد اوّل، ص ۴۷.

۳۲۰. طبقات ناصری، ص ۵۰۰.

مولانا شرف‌الدین ابوتوّامه است و «نام حق» رسالهٔ مختصری راجع به موضوع فقه اسلامی که تألیف یکی از مریدان صوفی نامبرده محسوب می‌شود، نوشته شد.

در راه پیشرفت ادبیات فارسی قدم دیگری که برداشته شد، این بود که موقعی که بغراخان همراه پدرش، غیاث‌الدین بلبن، جهت رفع قیام ملک عزالدین طغرل به سال ۶۷۸ هجری قمری (۱۲۷۹ میلادی) به لکهنوتی وارد گرید.[۳۲۱] علاوه بر شمس دبیر و قاضی اثیر، امیر خسرو و حسن سجزی نیز در معیت او بودند، پس از رفع قیام، چون غیاث‌الدین بلبن (پادشاه دهلی) به سال ۶۷۹ هجری (۱۲۸۰ میلادی)[۳۲۲] پسر کوچک خویش ناصرالدین محمود بغراخان را به سمت استانداری بنگال مأمور کرد، شمس دبیر (متوفی ۷۰۷ هجری قمری/ ۱۳۰۷ میلادی) از طرف سلطان دهلی میر منشی بغراخان گشت و سعی کرد که امیر خسرو در لکهنوتی وابسته به دربار بغراخان بماند، ولی امیر خسرو به دهلی مراجعت کرد.

البته شمس دبیر و قاضی اثیر تا پایان عمر در دربار بغراخان بودند، و از شعرای ممتاز و نویسندگان برجستهٔ دورهٔ خویش به شمار می‌رفتند.

در قرن هشتم هجری قمری (چهاردهم میلادی) یکی از شاگردان برجسته و ممتاز مولانا شرف‌الدین ابوتوّامه و صوفی معروف زمان خویش در شبه قارهٔ هند، شیخ شرف‌الدین احمد بن یحیی منیری است که بیست و هشت کتاب راجع به موضوع تصوف برای استفاده مریدان خویش به نگارش درآورده است. آثارش را به چهار قسمت می‌توان تقسیم کرد که تفصیل آن به شرح زیر است:

الف) تألیفات ب) مکتوبات ج) رسایل د) ملفوظات.

اکنون نامهای هریک از موارد یاد شده در ذیل آورده می شود:

---

۳۲۱. تاریخ مختصر هند و پاک، ص ۱۳۳–۱۳۲.

۳۲۲. همان، ص ۴۴۵.

الف) تألیفات

مطالب‌الطالب معروف به شرح آداب المریدین، تألیف شیخ ضیاءالدین ابوالنجیب.

ب) مکتوبات:

۱. مکتوبات صدی.

۲. مکتوبات دوصدی.

۳. فواید رکنی.

۴. مکتوبات بیست و هشت.

ج) ملفوظات:

۱. معدن المعانی

۲. خوان پرنعمت

۳. بحر المعانی

۴. گنج لایفنی

۵. ملفوظ الصغر

۶. مونس المریدین

۷. مخ‌المعانی

۸. مغزالمعانی

۹. اسباب النجاه لفرقهٔ العصاهٔ

۱۰. راحت‌القلوب.

د) رسایل:

۱. ارشادالسالکین و برهان العارفین

۲. مرآهٔ‌المحققین

۳. ارشادالطالبین

۴. رسالهٔ اوراد
۵. رساله در هدایت حال
۶. رساله در ذکر
۷. رسالهٔ مکیه با ذکر فردوسیه
۸. رسالهٔ وصول الی اللّٰه
۹. عقاید شرفی
۱۰. فوایدالمریدین
۱۱. اجوبه خرد
۱۲. اجوبهٔ کلان
۱۳. اشارات[۳۲۳]

در اینجا از شرح کتب نامبرده خودداری می‌شود؛ زیرا که در صفحات آینده ذکر مفصل آنها خواهد آمد.

در زمان سلطنت سلطان غیاث‌الدین اعظم‌شاه (۷۲۹-۸۱۲ هجری قمری/۱۳۸۹-۱۴۰۹ میلادی) فرزند سلطان سکندرشاه که یکی از سلاطین خانواده الیاس شاهی بنگال است، زبان و ادبیات فارسی بسیار پیشرفت کرد که آن را می‌توان عهد زرین ادبیات فارسی در بنگال نامید. نور قطب عالم در همین عهد می‌زیسته که یکی از شاعران و نویسندگان برجستهٔ آن دوره به شمار می‌رفت. از آثار وی «انیس‌الغرباء» و «مکاتیب فارسی» و «رسالهٔ وصول الی اللّٰه» محفوظ مانده، و از اشعار وی، بجز دو شعر فارسی که در «صبح گلشن» ذکر شده و یک نظم فارسی آمیخته به الفاظ محلی که در «مسایل‌المشایخ» آمده، چیزی دیگر به دست ما نرسیده است.

---

۳۲۳. «شیخ شرف‌الدین احمد منیری و سهم او در نثر متصوفانه فارسی»، ص ۲۵۴ تا ص ۲۹۳. (پایان نامهٔ دکتری)

نمونه‌ای از شعر **نور قطب عالم**:

«کردیم بسی سپید سیمی   امّا نشد این سیه گلیمی
شستیم بسی به چاره سازی   پیراهن ما نشد نمازی»[۳۲۴]

بنا به نوشتهٔ مؤلّف «مسایل‌المشایخ»، «مونس الفقراء» و «خانوادهٔ چشتیه» نیز از تألیفات **نور قطب عالم** است که اکنون در دست نیست. شاه **قطب‌الدین حقانی** که از خانواده چشتیه در بنگال است، کتابی در موضوع تصوف موسوم به «مسایل المشایخ» در حدود سال ۹۰۰ هجری قمری ترتیبی داده که در آن از قول **نور قطب عالم** نیز استدلال و استفاده کرده است.

علاوه بر این، پادشاه وقت سلطان **غیاث‌الدین اعظم‌شاه**، خود ذوق شعری داشت و **حافظ شیرازی** را به بنگال دعوت کرد و گفته می شود مصراعی را که خودش ساخته بود، برای حافظ فرستاد تا به وزن آن غزلی بسراید که آن مصراع اینست: «ساقی حدیث سرو و گل و لاله می‌رود».

حافظ بنابر ضعف پیری و مسافت طولانی بنگال نتوانست دعوت سلطان نامبرده را قبول کند؛ ولی در پاسخ آن غزلی فرستاد که در مطلع و مقطع و شعری دیگر لفظ بنگال و نام سلطان را آورده است که در ذیل نقل می‌شود:

«ساقی حدیث سرو و گل و لاله می‌رود   و این بحث با ثلاثهٔ غسّاله می‌رود
شکرشکن شوند همه طوطیان هند   زین قند پارسی که به بنگاله می‌رود
حافظ ز شوق مجلس سلطان غیاث دین   خامش مشو که کار تواز ناله می‌رود»[۳۲۵]

---

۳۲٤. تذکرهٔ صبح گلشن، ص ۵۵۷.

۳۲۵. **دیوان حافظ**، ص ۹۴-۹۵؛ البته آنچه دربارهٔ شعر فرستادن سلطان **غیاث‌الدین** آمده، جای تردید دارد.

مرحوم دکتر قاسم غنی عقیده دارد که خواجه حافظ شیرازی غزل مزبور را به مناسبت نام سلطان غیاث‌الدین محمد بن سلطان عمادالدین احمد سروده است و کلمهٔ «سلطان» جزو اسم او (سلطان غیاث‌الدین محمّد) است که در زمان آل مظفر شایع بود و بسیاری از شاهزادگان این خانواده، کلمهٔ سلطان ضمیمه اسم آنها بوده است.

ادوارد براون، از قول شبلی نعمانی نوشته که مقصود از «سلطان غیاث‌الدین» مذکور در غزل حافظ، یکی از ملوک هند است، اما شبلی نعمانی هیچ مأخذی به دست نمی‌دهد و تصور می‌رود که اشتباه او ناشی از این بیت باشد که:

«شکرشکن شوند همه طوطیان هند　　زین قند پارسی که به بنگاله می‌رود»

ادوارد براون هم با کمال احتیاط و با مسئولیت خود شبلی این قصه را نقل می‌کند؛ زیرا در هیچ جای دیگر صحبتی از این موضوع نیست.[۳۲۶]

آقای پیر حسام‌الدین راشدی در تأیید بیانات بالا اضافه می‌کند که:

۱. حاکم بنگاله سلطان غیاث‌الدین به سال ۷۹۲ هجری قمری (۱۳۸۹ میلادی) به سلطنت رسیده، در صورتی که حافظ شیرازی به سال ۷۹۱ هجری قمری (۱۳۸۸ میلادی) فوت کرده است؛ بنابراین امکان نمی‌رود که حافظ غزل خود را به بنگال فرستاده باشد.

۲. لفظ بنگال که در غزل ذکر شده در غزل حافظ ذکر شده، تعلقات بازرگانی بین هند و پارس را نشان می‌دهد و «قند پارسی» از همین اشیای بازرگانی به شمار می‌رود.

۳. ذکر سلطان غیاث‌الدین، بجز نسخهٔ خطی لنینگراد (در شوروی) در نسخه‌های دیگر تذکرهٔ «روضهٔ السلاطین» نیامده است.[۳۲۷]

---

۳۲۶. بحث در آثار و افکار و احوال حافظ، مجلد اوّل، ص ۴۲۰-۴۲۱.

۳۲۷. روضة‌السلاطین، تعلیقات، ص ۲۷۳.

در پاسخ مرحوم غنی می‌توان گفت که جای دیگری در«ریاض السلاطین» صحبتی از این موضوع شده است، و امکان می‌رود که همین کتاب مأخذ شبلی نعمانی باشد.

«ریاض السّلاطین» از تاریخ‌های مستند بنگال است که به سال ۱۲۰۳ هجری قمری / ۱۷۸۸ میلادی توسط آقای غلام حسین سلیم تألیف شده و پس از تحشیه و تصحیح توسّط آقای عبدالحق عابد، به سال ۱۳۰۸ هجری قمری (۱۸۹۰ میلادی) در کلکته به چاپ رسیده است؛ علاوه بر این، در تألیف خواجه عبادالله اختر به نام«مشاهیر اسلام» (ص ۲۹۶-۲۹۲) که از مطبوعات ادارهٔ ثقافت اسلامیهٔ لاهور است، بحثی دربارهٔ این موضوع شده است، ولی محقق نامبرده در ضمن استدلال خود مأخذی نیاورده که غزل مورد بحث را نسبت به سلطان غیاث‌الدین محمّد که از آل مظفر است، به اثبات رساند. بجز کلمه«سلطان» در غزل یاد شده، کلمه دیگری نیست که تأیید او کند. علاوه بر این، وی دربارهٔ شعر دوم که نقل شد، بحثی نکرده که لفظ «بنگال» و «هند» در این بیت با سلطان فارسی چه مناسبتی دارد.

و اینک تفسیر شعر دیگری که در این غزل آمده است:

«طی مکان ببین و زمان در سلوک شعر　　کاین طفل، یکشبه ره یکساله می‌رود»

توجه خواننده را جلب می‌کند و در آن ترکیب «طفل یکشبه» و «ره یکساله» غور طلب است، غزل حافظ که در شبی سروده شده، چون«طفل یکشبه» است و و این طفل یکشبه راه یکساله را، که ممکن است ره بنگال مورد نظر باشد، طی می‌کند. اگر قول مرحوم قاسم غنی را قبول کنیم و غزل مورد بحث را به سلطان غیاث‌الدین که از آل مظفر است و حاکم کرمان بوده نسبت دهیم در این صورت آیا پیمودن فاصله بین شهر شیراز و کرمان مدت یک سال به طول می‌انجامد؟

پیرامون اشتباهات پیر حسام‌الدین راشدی دانشمند و محقق پاکستانی مواردی به نظر می رسد که به قرار زیر می توان بیان کرد:

۱. مؤلفان«مجمل فصیحی»، «نفحات‌الانس»، «حبیب السیر»، «شرح سودی بر حافظ»، «مجالس المؤمنین» و «کشف‌الظنون» که مورخان معاصر یا تذکره‌نگاران قریب‌العصر با حافظ هستند، وفات خواجه حافظ را بدون نقل و قبول دیگری در سال ۷۹۲ هجری قمری (۱۳۸۹ میلادی) ضبط کرده‌اند و دولتشاه سمرقندی از کلیه مستثنی است که وفات خواجه حافظ را در سنهٔ ۷۹۴ هجری قمری / ۱۳۹۱ میلادی نوشته است.[۳۲۸]

۲. حافظ نه از خانوادهٔ بازرگان بود و نه پیشهٔ بازرگانی داشت. از استعمال لفظ بنگال در شعر حافظ تلمیح بازرگانی گرفتن توجیه درستی نیست. اگر مفهوم شعر را در نظر بگیریم، عقل سلیم راهنمایی می‌کند که قند پارسی عبارت است از «شعر شیرین» حافظ که به بنگال فرستاده بود. دیگر این که «قند پارسی» را «قند پارس» (قند یا شکر) تصور کردن، مصداق مثل ذیل است:

---

۳۲۸. تاریخ ۷۹۱ هجری قمری (۱۳۸۸ میلادی) فقط در مؤلفات متأخران از قبیل تقی کاشی، و صاحب آتشکده و صاحب ریاض العارفین و مجمع‌الفصحا و امثالهم دیده می‌شود که مأخذ همه آنها بدون شک، همان قطعه مجهول‌القایل بوده و سپس همه به تقلید و تبعیت یکدیگر همان قول را یکی بعد از دیگری نقل کرده‌اند و مأخذ تاریخی ندارد. اینک قطعه:

«چرغ اهل معنی خواجه حافظ　　که شمعی بود از نور تجلی

چو در خاک مصلا یافت منزل　　بجو تاریخش از خاک مصلی» =(۷۹۱ه.)

(مقدمهٔ دیوان حافظ به اهتمام هاشم رضی، ص ۴)

مرحوم شبلی نعمانی نیز در این مورد اشتباه کرده است. او به سلطنت رسیدن سلطان غیاث‌الدین اعظم شاه را به سال ۷۶۸ هجری قمری نوشته و بنابه قول او ماده تاریخ وفات حافظ «خاک مصلا» (۷۹۳ هجری قمری) است که در آن یک عدد کم است در صورتی که از «خاک مصلی» سال ۷۹۱ هجری قمری برمی‌آید و غیاث‌الدین اعظم شاه به سال ۷۹۲ هجری قمری به سلطنت رسیده است.(شعرالعجم، مجلد دوم، ترجمهٔ فخر داعی گیلانی، ص ۱۷۶-۱۷۷).

«کاین ره که تو می‌روی به ترکستان است». [۳۲۹]

۳. اگر ذکر سلطان غیاث‌الدین بجز نسخهٔ لنینگراد، در دیگر نسخه‌های تذکرهٔ «روضهٔ‌السلاطین» نیامده است، این نسخهٔ لنینگراد را به هیچ وجه نمی‌توان بی ارزش شمرد.

«شرفنامه منیری» یا «فرهنگ ابراهیمی» به سال ۸۷۷ هجری قمری (۱۴۷۲ میلادی) در زمان سلاطین الیاس شاهی در بنگال نوشته شده است، مؤلف کتاب مزبور ابراهیم قوام فاروقی در این فرهنگ فارسی علاوه بر شعر خود ابیاتی از ملک‌الشعرا امیر زین‌الدین هراتی و از فرهنگ امیر شهاب‌الدین حکیم کرمانی که در زمان او در بنگال می‌زیستند، در ضمن استناد آورده است؛ ولی غیر از این از شعرا و نویسندگان دیگر تألیفی از آن عهد در دست نیست که بتوان ارزشیابی کرد.

در عصر سلاطین سلسلهٔ «حسین شاهی» از ۹۰۰-۹۴۵ هجری قمری (۱۵۳۸-۱۴۹۴ میلادی) فارسی پیشرفت زیادی کرد، سلطان علاءالدین حسین شاه و جانشینان وی فارسی را زبان رسمی قرار دادند؛ ولی در رواج زبان محلی (بنگالی) نیز کوتاهی نکردند. در زمان ایشان داستانهای رزمی از سانسکریت به فارسی ترجمه شده، ساختمانهایی که به وسیله علاءالدین حسین شاه در لکهنوتی و پندوه بنا شده، دارای کتیبه‌های فارسی و عربی است؛ امّا متأسفانه نام نویسندگان این کتیبه‌ها به ما نرسیده که در بارهٔ ایشان بتوان صحبت کرد، در همین دوره کتابی ارزنده تحت عنوان «هدایت‌الرامی» در فن تیراندازی نوشته شده که از لحاظ موضوع در بنگال نخستین کتاب به شمار می‌رود، مؤلف آن سیّد میرعلوی است که از زاویهٔ دید اسلامی دربارهٔ فن تیراندازی بحث مفصلی کرده است، کتاب مزبور به اسم سلطان علاءالدین حسین شاه اهدا گردیده است.

در زمان شاهان مغول، در بنگال زبان و ادبیات فارسی بیشتر مورد توجه قرار گرفت چنانکه سرپرستان شعرا و فضلا مثل خان خانان منعم‌خان، خانجهان و راجا مان سینگه، در

---

۳۲۹. مقاله دکتر عبدالغفور (مجله پارس، کراچی، اکتبر ۱۹۶۷ میلادی، ص ۲۷).

عهد اکبری، استانداری بنگاله را به عهده داشتند، در این دوره بهرام سفا وارد بنگال شد و در بردوان (ناحیه‌ای از کلکته) فوت کرد. دیوان فارسی او دارای غزلیات و رباعیات و مثنویات و مخمّسات و غیره است، روابط بهرام سفا با جلال‌الدین اکبر شاه از مثنویات او هویداست، وی شاعر برجسته و شیرین گفتار دورهٔ خویش به شمار می‌رود.

اسلام خان، قاسم‌خان جوینی و ابراهیم خان فتح‌جنگ، در عصر جهانگیر به سِمَت استانداری مملکت بنگال مأمور گردیدند، نویسندگان و شاعران فارسی به تصنیف و تألیف و سخنسرایی پرداختند. قاسم خان جوینی از شاعران ممتاز دوره خویش محسوب می‌شود.

میرزا ناتهن که یکی از افسران نظامی در لشکر شاهان تیموری است، کتابی به نام «بهارستان غیبی»[۳۳۰] در بنگال تألیف کرد، وی در بهارستان غیبی مشاهدات و تجربیات عهد جهانگیری را بیان می‌دارد که سپاهیان مغول هنگام حمله به آسام، پس از فتح، به طریقه‌های مختلف اظهار شادمانی می‌کردند، که از آن جمله مشاعره و داستان‌گویی و اجتماع مغنیان را شامل می شود.[۳۳۱]

شعرا به همراه لشکریان به میدان جنگ می‌رفتند و احوال جنگ و امور لشکر را به رشتهٔ تحریر در می‌آورند، چنین چکامه‌ها را «جنگنامه» می‌نامند، چنانکه جنگنامه‌های مولانا

---

۳۳۰. بهارستان غیبی: کتابی تاریخی است که علاءالدین غیبی در سال ۱۶۴۱ میلادی به عهد شاه جهان نوشت. دکتر آفتاب اصغر، دربارهٔ این کتاب نوشته است: «بهارستان غیبی برای آشنایی با اوضاع و احوال بنگال پس از انقراض سلطنت مستقل افغانان در عهد جهانگیر و نیز در مورد شورش و عملیات شاهزاده خرم (شاهجهان) در بنگال اطلاعات ذی قیمت و دست اول تاریخی به دست می دهد»(تاریخ نویسی در هند و پاکستان، خانه فرهنگ جمهوری اسلامی ایران، لاهور، پاکستان، ۱۳۶۴ هـ ش صفحه ۳۷۶.)

۳۳۱. بهارستان غیبی (ترجمه) مجلد دوم، ص ۶۸۶ و ۴۷۶.

لقمان و مولانا میرقاسم و ملک مبارک را از لحاظ تاریخی می‌توان ارزنده و مهم شمرد.[۳۳۲] عبداللطیف که مستخدم عادی و دیوان بنگال به نام ابوالحسن است، خاطرات خود را تحت عنوان «هفت اقلیم» به سال ۱۰۱۷ هجری قمری (۱۶۰۸ میلادی) ترتیب داد که از لحاظ جنبه‌های تاریخی و اجتماعی ارزشمند است.

در عهد سلطنت شاهجهان، شاهزاده «شجاع» استانداری بنگاله را به عهده داشت، این دورهٔ طولانی در تاریخ ادبی و فرهنگی بنگال عصری پرارزش به شمار می‌رود، بنابر قول محمّد صادق، «جهانگیرنگر» (داکای فعلی) مرکز علم و ادب بود و در آنجا شخصیتهای علمی و مذهبی مثل میر علاءالملک (استاد شاهزاده شجاع) و برادرش میر ابوالمعالی که هر دو شعر فارسی نیز می‌سرودند، گردآمده بودند؛ علاوه براین اسمهای شعرای برجسته چون عبدالرحیم حیدری، خواجه سعیدالدین محمّد مشهدی، احمدبیگ اصفهانی، محمّد حسین منیری غفاری و مولانا ندیم گیلانی را که در آن دوره می‌زیستند تذکر داده است، میرزا محمّد صادق که «مینا» تخلص داشت، پسر میرزا محمّدصالح اصفهانی، نویسندهٔ برجسته و شخصیتی ممتاز بود از تألیفات وی، یکی «صبح صادق» است که از لحاظ مطالب علمی، ادبی و تاریخی دارای اهمیت بسیاری است، حاوی چهار مجلد به نام شاه شجاع اهدا گردیده و تألیف دیگر وی که شامل داستانهای ادبی و لطایف تاریخی و اشعار و ضرب الامثال فارسی است به نام «شاهد صادق» در همین عهد ترتیب داده است.

میر محمّد معصوم کتابی به اسم تاریخ شاه شجاع (تاریخ معصومی) به سرپرستی شهزاده «شجاع» نوشته که از لحاظ واقعات تاریخی آن دوره مهّم به شمار می‌رود. بنابر قول مورخ معروف «جادو ناته سرکار» بیشتر اعیان و ارکان دولت دانشمندان ایرانی نژاد و شیعه مذهب بودند؛ چنانکه از نامهای ایشان ظاهر می‌گردد و احتمال می‌رود که ایشان مستقیماً از

---

۳۳۲. همان، ، مجلد اوّل، ص ۲۰۸-۲۰۶-۹۶-۸۵-۷۰ و ۲۵۳.

راه دریا وارد بنگال شده باشند، ولی علاوه بر ایرانیان از سراسر شبه قارهٔ هند و پاکستان نیز شاعران و دانشمندان در آنجا گرد آمدند و مورد احترام و الطاف بی پایان دربار قرارگرفتند، از آن جمله اسم منیر لاهوری را می‌توان برد که در صفت بنگال، مثنوی زیبایی سروده که توسط ادارهٔ مطبوعات پاکستان در کراچی چاپ گردیده است.

تاکنون زبان و ادبیات بنگالی با عنایت فرمانروایان و استانداران پیشین پیشرفت کرده است و در زبان بنگالی، کتاب مذهبی هنود از سانسکریت ترجمه شده، ولی در زمان شهزاده شجاع، زبان بنگالی نیز تحت تأثیر فارسی قرار گرفت؛ چنانکه علاؤل (Alaol) نخستین شاعر بنگالی است که «اسکندرنامه» و «هفت پیکر» نظامی را به زبان بنگالی درآورده و طبق نوشتهٔ مولوی حمیدالله چاتگامی، بنا بر سبک و تشبیهات و موضوعاتی که با فارسی مماثلت دارد، امکان می‌رود که علاؤل به زبان فارسی نیز شعر می‌سروده است.[۳۳۳]

در زمان سلطنت اورنگزیب عالمگیر (۱۰۶۹-۱۱۱۹ هجری قمری / ۱۶۵۸-۱۷۰۷ میلادی) میر جمله و شایسته‌خان شهزاده محمّد اعظم و عظیم‌الشان استانداری بنگال را به عهده داشتند و در زمان ایشان نیز فارسی نه فقط پیشرفت کرد، بلکه شاعران و نویسندگان فارسی از اطراف اعیان دولت مورد تشویق قرار گرفتند. کتابهای مهّم که دربارهٔ میرجمله و شایسته‌خان به رشتهٔ تحریر درآورده شده «تاریخ ملک آسام» و «عجیبهٔ غریبه» (فتحیه عبریه) که موضوع آن تاریخ بنگال است، از تألیفات شهاب‌الدین تالش است. کتاب دیگری که توسط احمدعلی صفری نوشته شده «تاریخ عالمگیری» است.

پس از شهزاده عظیم‌الشان، پایتخت استاندار بنگال از «داکا» به «مرشدآباد» منتقل شد؛ اگرچه مرشد قلیخان نایب ناظم بنگال پیش از این به علّت اختلاف با شهزاده عظیم‌الشان به سال ۱۱۱۶ هجری قمری (۱۷۰۴ میلادی) مرشد آباد را مرکز دیوانی خود ساخته بود، و از

---

۳۳۳. احادیث الخوانین، ص ۵۵-۵۴.

سال ۱۱۳۰ هجری قمری (۱۷۱۷ میلادی) مرشد قلیخان استاندار قانونی بنگال گردید، و از همین زمان استانداران برای خود لقب «نواب» برگزیدند و از سلطنت مرکزی دهلی آزاد گشتند، در دورۀ پنجاه سالۀ نوّابان، مرشد آباد، مهم‌ترین مرکز علم و ادب و فرهنگ و هنر بود.

در اسباب سیاسی این پیشرفت می‌توان بیان کرد که پس از کشته شدن نادرشاه بحران شدیدی در ایران رخ داد و شخصیّتهای علمی و ادبی از وطن خود مهاجرت نموده، وارد مرشد آباد شدند و در آنجا نزدیک ارکان و اعیان دولت که شیعه مذهب بودند، مورد احترام شایانی قرار گرفتند، تفصیل شیعیان مهاجر را که در زمان نواب شجاع‌الدین و نواب علی وری‌خان به مرشدآباد روی نهادند، مؤلف «سیرالمتاخرین» بیان کرده است و طرف دیگر شمال هند نیز به بحران سیاسی دچار شده بود و در نتیجۀ آن شخصیّتهای فرهنگی و هنری از گوشه و کنار شبه قارۀ هند و پاکستان تحت سرپرستی نوابان مرشدآباد گرد آمدند، چنانکه شاعران ممتاز و مشهور ایرانی مثل اقدس و مخمور به دامن دولت مرشد قلیخان وابسته بودند،[۳۳۴] و از شاعران محلّی «برق» میان معاصران خود، مقامی برجسته بود و به لقب « طوطی بنگال » معروفیت چشمگیری داشت.[۳۳۵]

نواب مرشد قلیخان «مخفی» تخلص داشت و قاضی غلام مظفر حسین معروف به مظفر علیخان که در عهد نواب علی وردی‌خان رئیس دیوان عالی بود، شعر هم می‌سرود؛ علاوه بر این در «عهد نظامت» کتابهایی در زمینۀ تاریخ تألیف شده که تفصیل آن بدین گونه است:

۱. احوال مهابت جنگ، تألیف یوسف علی.

---

۳۳۴. شمع انجمن، ص ۳۸.

۳۳۵. صبح گلشن، ص ۵۹.

۲. سیرالمتأخرین، تألیف غلامحسین طباطبایی (در سه مجلد).

۳. مظفرنامه، تألیف کرم علی.

۴. واقعات فتح بنگاله، تألیف محمّد وفا.

۵. تاریخ ابراهیم خانی، تألیف علی ابراهیم خان.

۶. نوبهار مرشد قلیخانی، تألیف آزاد حسین بلگرامی.

۷. چهار گلشن، تألیف چتران کاینه.

گذشته از تاریخ، تذکرهٔ شعرای فارسی به نام «حدیقةالصفا» تألیف یوسف علی نیز در این دوره نوشته شده، کتابی به نام «مجموعهٔ یوسفی» که مجموعه متفرقات یوسف‌علی است و «گل بکاؤلی» اثر عزت‌الله، که داستان زمانی فارسی است، به سال ۱۷۲۲ میلادی (۱۱۳۵ ه. ق.) تألیف گردیده و از آثار همین زمان محسوب می‌شود.

پس از جنگ «پالاسی» (پلاسی) که به سال ۱۷۵۷ میلادی (۱۱۷۱ ه. ق) به وقوع پیوست، نظامت «بنگال» به پایان رسید و مملکت بنگال به تصرف انگلیسیها در آمد؛ ولی کتابهای زیر دربارهٔ تاریخ بنگال در اوایل تصرف انگلیسیها نیز به زبان فارسی تألیف گردید.

۱. تاریخ بنگاله(منشی سلیم الله در سال ۱۷۶۳ م. این کتاب تاریخی بنگال را نوشت، اصل این کتاب در سال ۱۹۷۹م. توسط اسیاتیک سوسیتی داکا چاپ شده است).[۳۳۶]

۲. ریاض السلاطین (این کتاب از تواریخ مستند بنگال است که به سال ۱۷۸۸م. توسط غلامحسین سلیم تألیف و پس از تحشیه و تصحیح توسط عبدالحق عابد به سال ۱۸۱۰ م. در کلکته چاپ شده است).[۳۳۷]

---

۳۳۶. دکتر محمد عبدالله، ادبیات فارسی در بنگلادش(زبان بنگالی)، اسلامیک فوندیشن، بنگلادش، داکا، ۱۹۸۳م، صفحه ۱۱.

۳۳۷. همان.

۳. حدیثةالاقلیم، تألیف مرتضی‌حسین معروف به الله‌یار عثمانی بلگرامی.

۴. خورشید جهان‌نما، تألیف الهی بخش.

۵. خلاصةالتواریخ، تألیف کلیان سنگه، پسر راجه شتاب رای، و بخش دوم آن به نام «واردات قاسمی» معروف است.

علاوه بر این، تذکرهٔ «گلزار ابراهیم» تألیف علی ابراهیم‌خان خلیل نیز که مشتمل بر تذکرهٔ سیصد شاعر اردوست، به سال ۱۱۹۷ هجری قمری به زبان فارسی نوشته شده است. در قرن هیجدهم میلادی به زبان فارسی، در میان هندوان نیز انتشار فراوانی یافت و در دربار حاکمان محلی مثل «ندیا» و «بردوان» نفوذ زبان فارسی به چشم می‌خورد؛ چنانکه مطالعهٔ زبان و ادبیات فارسی، مسلم و غیر مسلم را بدون امتیاز مذهب و ملت، بایکدیگر نزدیک‌تر ساخت.

در شبه قارهٔ هند و پاکستان، به سال ۱۲۵۲ هجری قمری (۱۸۳۶ میلادی) زبان فارسی از رسمیت افتاد و زبان انگلیسی جای آن را گرفت. پیشرفت و توسعه زبان فارسی در قرن نوزدهم و بیستم میلادی (سیزدهم و چهاردهم هجری قمری) از موضوع نویسندگان خارج است و به همین سبب از ذکر آن خودداری می‌شود.[۳۳۸]

ناگفته نماند که از قرن هفتم تا قرن دوازدهم هجری قمری (۱۳ و ۱۸ میلادی) یعنی در مدت طولانی شش قرن که شرح آن گذشت، صوفیه نیز در رواج و پیشرفت زبان و ادبیات فارسی در بنگال سهم بسزایی داشتند، و آثار ایشان نشان می‌دهد که از دیگر مؤلفان

---

۳۳۸. در سال ۱۷۵۷م. انگلیسی ها در جنگ پالاسی نواب سراج الدوله را شکست دادند و حکومت بنگال را گرفتند؛ بعد از آن رفته رفته زبان فارسی در این منطقه بی اهمیت شد و در سال ۱۸۳۷ م زبان انگلیسی جای زبان فارسی را در مکاتبات رسمی کشور گرفت؛ ولی زبان فارسی از ذهن مردم بنگال از بین نرفت و زبان دل مردم بنگال شد. از همان وقت تا کنون شاعران و دانشمندان و ادبا و فصحا کتاب های بسیاری به فارسی نوشته اند.

در ترویج زبان فارسی عقب نماندند، بیشتر تألیفات ایشان راجع به موضوع تصوف است و از لحاظ مشخصات و موضوعات آن را می‌توان بشرح زیر تقسیم کرد:

الف) تألیفات: قسمت اوّل، نثر، قسمت دوم، نظم. ب) مکتوبات. ج) رسایل

د) ملفوظات

مهمترین آثار صوفیه

الف) تألیفات:

قسمت اوّل: نثر

۱. **حوض الحیاة**: حوض الحیاة، نخستین و مهمترین کتاب فارسی است که در بنگال، در اوایل قرن هفتم هجری قمری، از کتاب سانسکریت به نام «امرت‌کند» به وسیلهٔ قاضی رکن‌الدین سمرقندی به کمک بهوجر برهمن ترجمه شد، قاضی رکن‌الدین در زمان سلطنت علیمردان خان(۱۲۱۳-۱۲۱۰هجری قمری) در لکهنوتی که پایتخت وی بود، ریاست دادگستری را به عهده داشت.

موضوع کتاب، فلسفه یوگا (ریاضت‌کشی) است و مؤلف در این اثر طریقه‌های مختلف نفس کشی را توضیح داده است که انسان به وسیلهٔ آن به مقام روحانی می‌رسد. در کتاب مزبور، به مراحل مختلف موت و حیات اشاره شده و در آن جنبه‌های گوناگون دنیای طبیعی و مابعدالطبیعه نیز ذکر شده است. طبق اصول این کتاب، قاضی رکن‌الدین سمرقندی ریاضت‌کشی را آنچنان به عمل آورده که مثل درویشان هنود به درجهٔ کمال رسیده است.

«حوض الحیاة» دارای هشتاد و دو ورق و محتوی ده باب بشرح زیر است:

باب اوّل: در معرفت عالم صغیر و ماهیت آن.

باب دوم: در معرفت تأثیرات عالم صغیر.

باب سوم: در معرفت کیفیت دل و حقیقت واردات و تخیلات.

باب چهارم: در معرفت ریاضت و کیفیت آن.

باب پنجم: در معرفت ایجاد انسان و انواع دم.

باب ششم: در معرفت چگونگی جسد و ماهیت آن و محافظت منی.

باب هفتم: در معرفت وهم.

باب هشتم: در معرفت فساد جسد و ظاهر شدن علامت مرگ.

باب نهم: در معرفت تسخیرات روحانی.

باب دهم: در معرفت حکایت مبدأ و معاد.[۳۳۹]

سپس قاضی رکن‌الدین سمرقندی، متن فارسی کتاب مزبور را به عربی ترجمه کرد. از مقدمه متن عربی ظاهر می‌گردد که «بهوجر برهمن» از کامروپ (آسام) به لکهنوتی وارد شده و با قاضی رکن‌الدین به مباحثه مذهبی پرداخته است، ولی آنچنان تحت تأثیر علوم اسلامی قرار گرفت که مشرف به اسلام شد. وی علوم اسلامی را به آن حد کمال اکتساب نمود که علمای آن دوره اجازه صدور فتوی نیز به او دادند.

۲. **مطالب الطالب**: معروف به «شرح آداب المریدین» اثری از شیخ شرف‌الدین یحیی منیری است که از تألیفات وی فقط همین یک کتاب باقی مانده است. «مطالب الطالب» شرح کتابی موسوم به «آداب‌المریدین» که شیخ ضیاءالدین ابونجیب عبدالقادر محمّد ابن عبدالله سهروردی (متوفی ۵۶۲ هجری قمری/ ۱۱۶۸ میلادی) برای هدایت مریدان خود به زبان عربی تألیف کرده است. حضرت مخدوم به خواهش یکی از مریدان خود موسوم به قاضی اشرف معروف به اشرف ابن رکن اوّل ترجمهٔ متن عربی را به زبان فارسی آورده و سپس به تشریح و تفسیر پرداخته است و ترتیب فصول اصل کتاب را نیز در نظر داشته است. این کتاب در ماه ذی‌الحجه سال ۶۶۵ هجری قمری مطابق با ژانویه ۱۲۶۴ میلادی آغاز گردید و در ماه ربیع‌الاول سال ۶۶۶ مطابق با اوت ۱۲۶۵ میلادی تکمیل شد.

شیخ شرف الدین احمد در ضمن سبب تألیف این کتاب گفته است:

«می‌گوید متعلم درویش احمد یحیی منیری ملقب به شرف... که یاری از یاران این درویش مسمی به قاضی اشرف... ازین درویش التماس نمود که کتابها در سلوک هر چه

۳۳۹. فهرست نسخ خطی فارسی کتابخانه اندیاآفیس، مجلد اوّل شماره ۲۰۰۲، ص ۱۱۱۳ تا ۱۱۱۴.

محتاج الیه است و طالب دین بدان راه راست یابد و به مطلوب رسد... آن را فهم کردن علم لغت و تصریف و نحو باید تا کسی از آن بهره گیرد... خصوصاً «آداب المریدین» که از تصنیف شیخ المشایخ... ضیاءالحق والدین ابوالنجیب عبدالقاهر محمّد سهروردی ... می‌خواهم که آن را بخوانم، اگر در حالت خواندن ترجمه شود و در آن اطنابی رود، به منزله شرح گردد، و بر این نادان و دیگر مسلمانان ادراک آن آسان شود...؛ بنا بر این... این قضیهٔ مرضیه بر خود التزام نمودم و چنانکه مفهوم گردد... کتاب «آداب المریدین» دارای بیست و هفت فصل است که عنوانهای بعضی از آنها را برای روشن ساختن موضوع کتاب در ذیل می‌آوریم:

۱. فصل فی ذکر مذاهبهم فی اصل الاعتقاد.
۲. فصل فی ذکر بیان احکام المذاهب.
۳. فصل فی ذکراختلاف المسالک و المقصود.
۴. فصل فی ذکر آدابهم فی الاشعار.
۵. فصل فی ذکر آدابهم فی السماع.
۶. فصل فی ذکر آدابهم فی حال الموت.
۷. فصل فی ذکر آدابهم فی السّؤال.

نسخهٔ خطی «مطالب الطالب» در کتابخانهٔ بلخیهٔ پتنه است و جزوی از این کتاب به عنوان «شرح آداب المریدین» به سال ۱۳۲۲ هجری قمری (۱۹۰۴ میلادی) که دارای ۱۲۵ صفحه است در مطبع «الپنچ» پتنه به چاپ رسیده است.

قسمت دوم، نظم:

۱. مقامات: مهمترین اثر شرف‌الدین ابوتوّامه، که در بارهٔ موضوع تصوف در بنگال در اواخر قرن هفتم هجری قمری تألیف گردیده است، کتاب مزبور در شبه قارهٔ

هند و پاکستان دارای شهرت چشمگیر بود، و در حلقهٔ علما و صوفیه از لحاظ موضوع، اهمیتی والا داشت.

با توجه به اینکه نسخه‌های خطی و چاپی این کتاب در حال حاضر در هیچ کتابخانه‌ای یافت نمی شود، اطلاع بیشتری پیرامون «مقامات» در دست نیست؛ البته از دو مکتوب که در زیر نقل می‌شود و در یک مجموعهٔ خطی به نام «ترسل الآیین الملکی»[۳۴۰] محفوظ مانده اطلاعی برای طلب نسخه مقامات و رسیدگی به آن به دست می دهد.

۲. **مکتوب ۳۴:** این مکتوب به جانب ملک الامرالسادات ناصرالحق والدین مقطع لاهور از برای طلب نسخه مقامات، مولانا استاذ العلم شرف‌الدین توّامه، علیه‌الرحمه، در قلم آمد.

۳. **مکتوب ۳۵:** این مکتوب نیز به جانب سیدالسادات ناصرالحق والدین بعد رسیدن نسخه مقامات در قلم آمد.

۴. **نام حق:** این کتاب اثر یکی از مریدان مولانا شرف‌الدین ابوتوّامه است که دارای صد و هشتاد بیت و ده باب است علاوه بر این در آغاز کتاب سه باب مربوط به حمد و لغت و دیباچه مؤلف و در آخر کتاب خاتمه نیز شامل است که در آن مؤلف تاریخ تدوین کتاب را به رشته نظم در آورده است. کتاب مزبور مختصر دارای ۱۸ صفحه است، این کتاب نخستین بار در بمبئی به سال ۱۳۰۳ هجری قمری (۱۸۸۵ میلادی) و بار دوم در کانپور به سال ۱۳۳۲ هجری قمری (۱۹۱۳ میلادی) به چاپ رسید.

موضوع کتاب «نام حق» فقه است که از عنوان بابهای کتاب به شرح زیر روشن می‌گردد:

باب اوّل: وضو.

باب دوم: ناقض وضو.

---

۳٤۰. نسخهٔ خطی ترسل الایین الملکی، انجمن آسیایی بنگال، برگ ۱۱.

باب سوم: غسل.

باب چهارم: وجوب غسل.

باب پنجم: تیمم.

باب ششم: نماز.

باب هفتم: نماز فرض در شبانه روز.

باب هشتم: نماز سنت مؤکد در شبانه روز.

باب نهم: روزه رمضان.

باب دهم: کفاره روزه رمضان.

علاوه بر این، باب اوّل و سوم دارای سه فصل، و باب ششم حاوی چهار فصل است که تفصیلات وضو، غسل و نماز را بیان کرده است.

متأسفانه در کتاب مزبور نام مؤلف ذکر نشده، بنابراین نمی‌توان گفت که مؤلف کتاب که بوده است. طبق نوشتهٔ دکتر صغیر حسن معصومی تألیف «نام حق» را به شرف‌الدین ابوتوّامه می‌توان نسبت داد[۳۴۱]، ولی با توجه به اشعار زیر چنان به نظر می رسد که مؤلف کتاب مزبور یکی از پیروان مولانا شرف‌الدین ابوتوّامه باشد که طبق اساس تعلیمات مرشد خویش این کتاب را ترتیب داده است. مؤلف در آغاز کتاب می‌نویسد:

من به عجز و قصور معترفم	نی چو نادان احمق و خرفم
پیش ازین گفته‌اند اهل سلف	عذر «من صنّف قد استهدف»
من به قدر مجال کوشیدم	فقه را برد نظم پوشیدم
نکنی عیب گر تو بتوانی	که در او حلّه‌ای بپوشانی
اسب تازی اگرچه بد تازد	لاشهٔ خویشتن نیندازد
صد و هشتاد بیت و ده باب است	لایق روزگار اصحاب است

۳۴۱. مجلهٔ فرهنگ اسلامی (حیدر آباد- دکن) مجلد ۲۷، شمارهٔ یک، ص ۱۱.

مـــعجـــز و دلـــپذیر افتاده است　　　لاجـــرم بـــی نظـــیر افتاده است

ایـــن تـــرا یـــادگار از شرف است　　　نام او در جهان به هر طرف است

از بخـــاراســـت مـــولد و نسبش　　　در خـــراســـان عـــلوم مکتسبش[۳۴۲]

بیتهای هشتم و نهم که ذکر شد، نشان می‌دهد که «نام حق» به عنوان یادگار شخصی به نام «شرف» نوشته شده که مولد و نسبتش از بخاراست و تحصیلاتش را در خراسان به پایان رسانیده؛ بنابراین می‌توان گفت که شرف نامبرده، مولانا شرف‌الدین ابوتوّامه است. از همین دو بیت آخر نتیجه‌گیری می‌شود که مؤلّف اصل کتاب، مولانا شرف‌الدین ابوتوّامه نمی‌تواند باشد؛ زیرا اگر شیخ نامبرده مؤلف کتاب مزبور بود، خود را در سوم شخص معرفی نمی‌کرد، در حالی که قبل از بیت نهم برای خویش ضمیر اوّل شخص آورده است. دیگر اینکه در آغاز برای خود کلمات عجز و انکسار استعمال کرده و سپس شهرت جهانگیری خود را تذکر داده است.

مؤلّف در خاتمه، تاریخ تکمیل و سال تألیف کتاب مزبور را چنین توضیح داده است:

نود و سه برفت و ششصد سال　　　از وفـــات رســـول تا امسال

نیـــمهٔ از جـــمـــادی الاول　　　بود کاین نظم گشت مستکمل[۳۴۳]

با توجه به آنچه در خصوص مولانا شرف‌الدین ابوتوّامه[۳۴۴] تذکر داده شده که ورود شیخ نامبرده را به بنگال بین سالهای ۶۷۷-۶۸۳ هجری قمری / ۱۲۷۸-۱۲۸۳ میلادی می‌توان تعیین کرد؛ چنین استنباط می‌شود که کتاب مزبور در بنگال به سال ۶۹۳ هجری قمری برابر با ۱۲۹۳ میلادی، تألیف گردیده است.

---

۳۴۲. نام حق، چاپ کانپور، ص ۵ تا ۶.

۳۴۳. همان، ص ۱۸.

۳۴۴. در باب سوم این کتاب، در خصوص شرف‌الدین ابوتوّامه توضیح داده شده است.

5. **فرهنگ ابراهیمی**: فرهنگ ابراهیمی از فرهنگهای دورهٔ نخستین شبه قارهٔ هند و پاکستان به شمار می‌رود که در پیشرفت ادبیات فارسی و فرهنگ‌نویسی سهمی بسزا داشته است، مؤلف این کتاب، ابراهیم قوام فاروقی است که مرید شیخ شرف‌الدین احمد بن یحیی منیَری است، و به همین مناسبت کتاب مزبور را به نام مرشد روحانی خویش «شرفنامه منیَری» نامیده است، او در ضمن نام کتاب و مدح مرشد خود می‌گوید:

سراپا که مملو ز درّ دری است — شرفنامهٔ احمد منیری است
مغیث جهان سرور منیَر است — که خاک در روضه‌اش عنبری است

فرهنگ مزبور به عهد سلطان ابوالمظفر رکن‌الدین[۳۴۵] باربک شاه (۸۶۴-۸۷۹ هجری قمری / ۱۴۵۹-۱۴۷۴ میلادی) پادشاه دوم خانواده الیاس شاهی در بنگال تألیف گردیده، امکان دارد که مؤلّف نامبرده وابسته به دربار باربک شاه باشد؛ چنانکه در اشعار زیر بیان داشته است:

«بوالمظفر باربک شه شاه عالم باد و هست — در نگین او همیشه ملکت جم باد و هست»

***

«ایا بداده به هر سایلی فراوان اسب — پیادگان را بخشیده صد هزاران اسب
ابوالمظفر والا جهان لطف که هست — کمینه بخشش عامت به گاه احسان اسب»[۳۴۶]

شرفنامهٔ منیری، با یک مثنوی دایر بر حمد و نعت و مدح مرشد مشتمل بر ۹۲ بیت آغاز می‌گردد، و بیت اوّل آن این است:

«به نام خداوند هستی به است — سرآغاز هر نامه‌ای را که است»

از لحاظ ترتیب کلمات این فرهنگ حرف اوّل لغات، باب و حرف آخر آن، فصل را تشکیل می‌دهد، پیش از هر باب نیز قصیده‌ای مربوط به آن باب دیده می‌شود.

---

۳۴۵. تاریخ فرشته «مجلد دوم» ص ۲۸۹ و تاریخ بنگال (مجلد دوم) ص ۱۳۲ تا ۱۳۶.

۳۴۶. مجلهٔ «اردو» ، چاپ کراچی، اکتبر ۱۹۵۲ میلادی، ص ۶۶.

ضمن شواهد معنی، از اشعار فارسی فردوسی و حافظ استفاده شده و در برخی از موارد شعر خود مؤلف نیز گنجانیده و روی کلمات اعراب‌گذاری شده است. قبل از شرح لغات پیرامون حروف تهجی فارسی مطالبی مرقوم گردیده و به معنی حرف مفرد اهتمامی مبذول شده است، در آخر هر فصل «شرفنامهٔ منیری» الفاظ زبان ترکی نیز به چشم می‌خورد، گاهی مصطلحات هم شامل لغات است، امّا تعداد آن زیاد نیست، مانند سایر فرهنگهای شعری در این کتاب نیز راجع به اشتقاق کلمات و دستور زبان مطلبی به میان نیامده؛ امّا معانی لغات با تفصیل و همراه شواهد کافی بیان گردیده است، در ضمن کلمات فارسی، لغات عربی را نیز شرح داده و در برخی از موارد بعضی از کلمات اردو هم در مقابل الفاظ فارسی به عنوان مترادف آن آورده شده است.[۳۴۷]

علاوه بر این از مشخصات کتاب مزبور این است که ابراهیم قوام فاروقی نام چند تن از نویسندگان و شعرای زمان خویش را در این کتاب ذکر کرده است که به شرح زیر است:

از شاعران: ملک الشعرا امیر زین‌الدین هروی ، منصور شیرازی، سیّد جلال، سیّد محمّد رکن، سیّد حسن، افتخارالحکما امیر شهاب‌الدین حکیم کرمانی، شاعر و فرهنگ نویس، و شیخ واحدی (نویسنده).[۳۴۸]

متأسفانه آثار هیچکدام از نویسندگان و شعرای نامبرده به ما نرسیده، بجز اینکه شیخ واحدی مؤلف کتابی به نام «حبل متین» بوده است که موضوع آن معلوم نیست، دیگر اینکه ابراهیم قوام فاروقی در فرهنگ خود از«فرهنگ امیر شهاب‌الدین» به عنوان استناد چند سطر آورده است؛ بنابراین می‌توان گفت که پیش از «فرهنگ ابراهیمی» در بنگال فرهنگ

---

۳۴۷. فرهنگ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ص ۶۲ تا ۶۳.

۳۴۸. مجله اردو، اکتبر ۱۹۵۲ میلادی، ص ۶۱ و نیز رجوع شود به «شرفنامه» نسخهٔ خطی در مدرسهٔ عالیهٔ داکا.

دیگری به نام «فرهنگ امیر شهاب‌الدین کرمانی» نیز وجود داشته[۳۴۹] که اکنون در دسترس نیست.[۳۵۰]

---

۳۴۹. همان.

۳۵۰. در اینجا اشتباهاتی چند که در ضمن کتاب مذکور، از آقای دکتر شهریار نقوی صورت گرفته در ذیل بیان می‌شود:

۱. وی شرف‌الدین احمد پسر یحیی منیری را گاه شیخ(فرهنگ نویسی فارسی در هند و پاکستان، ص ۶۲ سطر سوم) و گاهی سیّد نوشته است.

۲. وی سال تألیف کتاب را در حدود ۸۷۷ هجری قمری (۱۴۷۲ میلادی) و سال وفات مؤلف را در سال ۸۷۲ هجری قمری (۱۳۸۰ میلادی) بیان کرده‌است(همان). که با این حساب، تألیف کتاب مزبور بعد از درگذشت مؤلف امکان ندارد.

۳. وی مسافرت شیخ شرف‌الدین احمد بن یحیی منیری را از قریهٔ منیر (Manyer) به دهلی و بیعت او به دست شیخ نجیب‌الدین فردوسی در آنجا و فوت کردنش در بهار سال ۷۸۲ هجری قمری (۱۳۸۰ میلادی)، به حواله چارلز ریو، فهرست نگار موزهٔ بریتانیا (جلد دوم ضمن کتاب، شماره ۷۶۷۸ در صفحه ۴۹۲) به ابراهیم قوام فاروقی(همان) منسوب کرده‌است.

۴. «معدن المعانی» مجموعه ملفوظات شیخ شرف‌الدین احمد را به ابراهیم قوام فاروقی نسبت داده. (همان، ص ۶۳ ؛ اما فهرست‌نگار موزهٔ بریتانیا چنین اشتباهی را مرتکب نشده است.)

۵. فهرست‌نگار کتابخانه ایندیا آفیس نیز در این ضمن اشتباهی بزرگ کرده است، بنابر چسبیدن قسمتی از مقدمهٔ «تحفةالسعادت» تألیف محمود بن شیخ ضیا، به «شرفنامه ابراهیمی» وی می‌نویسد که ابراهیم فاروقی و محمود بن شیخ ضیا تهانیسری، هر دو مؤلف مشترک این کتاب می‌باشند. اگر سال تألیف«شرفنامه» را به سال ۸۷۷ هجری قمری (۱۴۷۲ میلادی) و سال تألیف «تحفةالسادات» را در سال ۹۱۶ هجری قمری (۱۵۱۰ میلادی) در نظر بگیریم، می‌توان گفت که به صرف الحاق هر دو کتاب که ناشی از اشتباه فهرست نگار بوده، صحت نظر نامبرده را به اثبات نمی‌رساند.(ر. ک. فهرست کتابخانه ایندیاآفیس، مجلد دوم شماره ۳۰۵۲، ص ۲۷-۲۶.)

۶. دیوان بهرام سقا: یکی از کامل‌ترین و مهم‌ترین مجموعه شعر فارسی که از تألیفات صوفیه در بنگال است، دیوان شعر درویشی به نام «بهرام» است که سقا تخلص گرفته و میان شعرای دورهٔ تیموری هند و پاکستان اهمیت بسزایی داشته است.[۳۵۱]

---

۳۵۱. بَهْرامْ سَقّایِ بُخاری، شاه بیات بردوانی جغتایی ماوراءالنهری(ف:۹۸۰ق.)، از عارفان و شاعران بزرگ، که ترک‌نژاد و از قبیلهٔ بیات بود و نسبش به ترکان جغتایی می‌رسید. وی از مریدان شیخ محمد خبوشانی بود و پیش از تحول روحی و یافتن حالت جذبه و روی آوردن به پیشهٔ سقایی، مقام و منصبی در سپاه جلال‌الدین محمد اکبرشاه(حک: ۹۶۳–۱۰۱۴ق/۱۵۵۶–۱۶۰۵م) داشت. بهرام سقا در ۹۶۷ق به لاهور و سپس به دهلی رفت و در مزار خواجه نظام‌الدین اولیا(د ۷۲۵ق/۱۳۲۵م) اقامت گزید. وی در این شهر سقایی می‌کرد، در مجالس سماع حضور می‌یافت و در حالتِ وجد و جذبه شعر نیز می‌سرود. او پس از یک سال با برادر کوچک خود، بایزید بیات، به اکبرآباد(آگره) رفت و در آنجا سقاخانه‌ای بنا نهاد؛ اکبرشاه نیز گاه به سقاخانهٔ وی می‌آمد و به اشعار او گوش می‌داد. بهرام در اکبرآباد متهم به «رفض» شد و به همین سبب، دلسرد گشت و اکبرآباد را ترک کرد.

برخی از منابع محل وفات و دفن بهرام را سراندیب، و برخی دیگر بردوان می‌دانند. آرامگاه او زیارتگاه مردمان است.

بهرام سقا به زبانهای فارسی، ترکی و اردو شعر می‌سرود. دیوان فارسی شاه قاسم انوار و دیوان ترکی نسیمی را تتبع کرده، و اشعار بسیاری از خود باقی گذاشت. اشعار فارسی وی در قالب غزل و مثنوی است. بیش از ۳۰ هزار بیت غزل عارفانه به سبک غزلیات مولانا جلال‌الدین محمد(مولوی) و قاسم‌انوار سروده، و تخلص وی سقا بوده است. غیر از دیوان غزلیات، مثنویهای کوتاه مانند مثنوی در حلواگیری(حلواسازی)، مثنوی در آداب خیمه‌دوزی که به گفتهٔ وی، ترجمهٔ

نسخهٔ خطی دیوان مذکور دارای ۲۵۲ برگ، در کتابخانه بانکی‌پور (هند) نگهداری می‌شود و در هفتم رمضان به سال ۱۰۷۳ هجری قمری (۱۶۶۲ میلادی) به خط نستعلیق نوشته شده است. نسخهٔ خطی دیوان سفّا که در کتابخانه ایندیاآفیسِ لندن، محفوظ مانده، از این قدیمی‌تر است که شیخ منصور آن را در بردوان (ناحیهٔ کلکته که جای وفات شاعر است) در ۱۰۵۸ هجری قمری مطابق با ۱۶۴۸ میلادی نگاشته شده است.

در دیوان بهرام سفا، غزلیات به ترتیب حروف تهجی نقل شده و اوّلین غزل که به چشم می‌خورد با مطلع زیر آغاز می‌گردد:

«در آینهٔ روی تو دیدیم هویدا　　　سرّی که نهان بود تقدّس و تعالی»

از مطالعهٔ مثنویها، رابطهٔ بهرام سفا با اکبر شاه روشن می شود؛ چنانکه در اشعار زیر آمده است:

رسالهٔ امام جعفر صادق(ع) است، مغنی نامه و... از وی برجا مانده است. نسخه‌های خطی آثار وی در کتابخانه‌های متعدد هند و پاکستان نگهداری می‌شود.

برای آگاهی بیشتر از احوال سفا، ر.ک. : ابوالفضل علامی، آیین اکبری، لکهنو، ۱۸۶۹م؛ احمد، نظام‌الدین، طبقات اکبری، کلکته، ۱۹۳۵م؛ احمدعلی هاشمی سندیلوی، مخزن الغرائب، به کوشش محمدباقر، لاهور، ۱۹۷۰م؛ اکرام، محمد، رودکوثر، لاهور، ۱۹۸۶م؛ بایزید بیات، تذکرهٔ همایون و اکبر، به کوشش محمدهدایت حسین، کلکته، ۱۳۶۰ق/۱۹۴۱م؛ بداثونی، عبدالقادر، منتخب‌التواریخ، به کوشش احمدعلی صاحب، کلکته، ۱۸۲۹م؛ جمیل جالبی، محمدجمیل، تاریخ ادب اردو، لاهور، ۱۹۷۵م؛ قدوسی، اعجازالحق، تذکرهٔ صوفیایی بنگال، لاهور، ۱۹۶۵م؛ گلچین معانی، احمد، تاریخ تذکره‌های فارسی، تهران، ۱۳۵۰ش؛ گوپاموی، محمدقدرت‌الله، نتایج‌الافکار، بمبئی، ۱۳۳۶ش؛ منزوی، خطی مشترک؛ نفیسی، سعید، تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی، تهران، ۱۳۴۴ش.

«مـــنِ درویش را با شهریـاری | در ایــام جـــنون افـــتــاد کــاری
عجب فرخنده شاهی سرفرازی | همایون طلعتی، مسکـــین نـــوازی
شـهنشاهی که بود انجام او عام | جلال‌الدین مـــحمّد اکـــبرش نام
مـــرا بـــر آستـــان او گــذر بود | به رحمت سوی من او را نظر بـود
بـــه تـــخت اگره منزل بُد او را | مـــــراد از بـــخت حاصل بود او را
بـــرای پـــای تـــخت پـادشاهی | به نـــام دهـــلی آمـــد دین پناهی»

بهرام سقا سال وفات خود را در شعر زیر بیان کرده است:

«بهـــرام که بود شهره در سقایی | بی حیله و زرق
بـــود عـــالم علم دینی و دنیایی | ناخـــوانده سبق
در نهصد و هشتاد برفت از عالم | در کـــشور هند
زد خـــیمه انـــس بر در یکتایی | شد واصل حق»

البته اینکه تا چه اندازه بتوان این شعر را به سقا نسبت داد، جای تردید است، مگر اینکه بگوییم در واپسین لحظه های عمرش سروده و از رفتن خود نیز آگاه بوده است.

ب) مکتوبات:

۱. مکتوبات صدی: مجموعه‌ای است مشتمل بر صد مکتوب از شیخ شرف‌الدین احمد بن یحیی منیری که مربوط به موضوعات تصوف اسلام و مسایل دین مبین اسلام است. این مجموعه مکتوبات از مهمترین آثار شرف‌الدین احمد است که از لحاظ تنوع موضوعات بر مجموعه‌های دیگر مکتوبات برتری دارد. زین بدر عربی مکتوبات صدی را به سال ۷۴۷ هجری قمری (۱۳۴۶ میلادی) ترتیب و تدوین کرده است که ۳۳۳ صفحه دارد. این مجموعه مکتوبات در مطبع علوی، لکهنو (هند) به سال ۱۲۸۷ هجری قمری / ۱۸۷۰ میلادی به طبع رسیده است.

چون آوردن فهرست عنوانهای صد مکتوب طولانی است؛ بنابراین بعضی از آنها در ذیل آورده می شود تا اهمیت موضوعات این کتاب بر خوانندگان ظاهر گردد. ناگفته نماند که این فهرست از نسخه چاپی لکهنو است که بعد از مقابله با سه نسخه خطی به طبع رسیده است:

۱. مکتوب چهارم در تجدید توبه.

۲. مکتوب نهم در ولایت و بیان شرک جلی و شرک خفی.

۳. مکتوب سیزدهم در کشف عالم تجلیات.

۴. مکتوب شانزدهم در سالک و مجذوب.

۵. مکتوب بیست و دوم در اهل تصوف.

۶. مکتوب بیست و سوم در طلب طریقت و مدار راه سالکان.

۷. مکتوب بیست و ششم در شریعت و حقیقت و بیان علم.

۸. مکتوب سی و هفت در عبادت.

۹. مکتوب پنجاه و هفت در ذکر اوّل مرتبه مرید به عبارتی دیگر و بیان عالم ناسوت و عالم ملکوت و عالم جبروت و عالم لاهوت.

۱۰. مکتوب هفتاد و پنج در ترک دنیا.

۱۱. مکتوب هشتاد و پنج در ریاضت نفس.

۱۲. مکتوب هشتاد و شش در باخود ساختن.

۱۳. مکتوب نود و سه در سماع و رقص.

۱۴. مکتوب صد در ذکر بهشت.

نسخ دیگر این مجموعه مکتوبات در کتابخانه بانکی‌پور به شماره ۱۳۶۱ و ۱۳۶۲، کتابخانه ایندیاآفیس به شماره ۱۸۲۳ و کتابخانهٔ بلخیهٔ شهر پتنه موجود است، و نسخه چاپی به نام «سه صدی مکتوبات» مجلد اوّل در مطبع اسلامی، لاهور، به سال ۱۳۱۹ هجری قمری ۱۹۰۱ میلادی به طبع رسیده است.

۲. دویست و چند مکتوب: یا مکتوب دو صدی. این مجموعه مکتوبات را قاضی اشرف‌الدین معروف به اشرف بن رکن در سال ۷۶۹ هجری قمری (۱۳۶۷ میلادی) تدوین و ترتیب داد، موضوعات این مجموعه بیشتر تصوف اسلامی و مسایل فقه اسلامی است، بنابراین در اینجا تذکر دادن فهرست طولانی عنوانات کتاب مذکور صرف نظر می‌کنیم. ناگفته نماند که عنوانهای صد و پنجاه و یک مکتوب در فهرست نسخ خطّی فارسی اینڈیاآفیس تحت شماره ۱۸۴۴، دیده می‌شود؛ علاوه بر این، نکتهٔ دیگر قابل توجه این است که فقط اسامی چهل و یک مکتوب از صد و پنج مکتوب نوشته شده به ایشان در این کتاب مذکور است. اسامی بعضی از آنها به شرح زیر است:

۱. قاضی شمس الدین.

۲. قاضی زاهد.

۳. مولانا صدرالدین.

۴. مولانا وحیدالدین (صدرالعلما)

۵. ملک‌الامر.

۶. امام نظام‌الدین.

۷. قاضی حسام‌الدین.

۸. سلطان الشرق فیروز شاه.

۹. داود ملک (داماد سلطان ابن محمّد تغلق).

۱۰. مولانا قطب‌الدین.

۱۱. امام مظفر.

۱۲. ملک معزالدین.

۱۳. امام تاج‌الدین.

۱۴. مولانا رفیع‌الدین.

۱۵. مولانا تقی‌الدین.

مرتّب این مکتوبات در ضمن تدوین چنین می گوید:

«بعد از تألیف صد مکتوب که به اسم قاضی شمس‌الدین حاکم قصبهٔ معموره چوسه مسمّی است و آن نسخه به شهرت انجامید و به شرق و غرب رسیده، و دیگر این دویست و چند مکتوب:... مولانا و مخدومنا... شرف الملهٔ والدین احمد بن یحیی المنیری... در اوقات مختلفه و به دفعات متفرقه بر قدر فهم سایل، نه براندازه علم خود در قلم مبارک آوردند و بر راغبان و طالبان آن فرستادن فرمودند. بعضی از آن بر مریدان و بعضی بر معتقدان دولت که از خدمت شیخ و حضور مجلس شریف و از استماع کلام لطیف دور افتاده بودند... این فقیر به قدر آن حاصل کرد جمله را در این مجموعه جمع آورد».

نسخهٔ چاپی این کتاب به نام «سه صدی مکتوبات» از مطبع اسلامی، لاهور به سال ۱۳۱۹ هجری قمری (۱۹۰۱ میلادی) در دو مجلد منتشر گردیده است.

۳. مکتوبات بیست و هشت: این مجموعه مکتوبات که به نام «مکتوبات جوابی» نیز معروف است به سال ۱۲۸۷ هجری قمری / ۱۸۷۰ میلادی از مطبع علوی، لکهنو (هند) انتشار یافت و مشتمل بر ۳۵ صفحه است، این مجموعه نیز از آثار شیخ شرف‌الدین احمد به شمار می‌رود و مربوط است به شرح مسایل تصوف؛ ولی بیشتری از این مکتوبات بدون عنوان است. مدون این مکتوبات، شیخ حسین ابن معز بلخی، برادرزاده مولانا مظفرشمس بلخی، خلیفه مخدوم الملک شیخ شرف‌الدین احمد در مقدمه مختصری چنین آورده است:

«اما بعد بدانکه این چند مکتوب مرغوب که به تحریر پیوست، قصه آن است که در مدت بیست و پنج سال شیخ‌الاسلام مخدوم جهانیان شرف‌الحق و الشرع و الدین، قدس سره، مدام جواب عرایض شیخ مظفر مرحوم ارسال می‌فرمودند، در ذیل بعضی مکتوب مسطور بود که پایین مکتوب من حل مشکلات و معاملات آن برادر است، باید که کسی را

ننماید که موجب افشای ستر ربوبیت گردد، بنابرآن هر بار مریدان التماس کردند که انتساخ کنیم تا سبب استقامت گردد، از کمال رأفت به کسی نمی‌نمود و مهر کرده ارسال می‌داشت و آن ملاطفات را محرر این سطور مشاهده کرده که موازنه دویست و چند مکتوب بلکه زیاد بود که چون هنگام رحلت شیخ مظفر مرحوم وصیت کرده که درون کفن من نهند به سبب وفای به وصیت جمله در کفن نهاده شد، تا آن اسرار پوشیده آن بزرگوار پوشیده رفت، یک ملطفه مختصر در میان خریطه مانده بود، به خط شیخ الاسلام که پیش این دعاگو است، این چند مکتوبات از آن نقل کرده شد تا خواننده و شنونده را سبب نفع دین گردد».

۴. **فواید رکنی**: این مجموعه مکتوبات مستقلی نیست، بلکه حاوی انتخاب و اقتباس از مجموعه‌های دیگر مکتوبات شیخ شرف‌الدین احمد هم است که بنا بر عرضداشت مرید خود به نام حاجی رکن‌الدین وی ترتیب داده است.

تاریخ انتخاب این مکتوبات را باید بعد از سال ۷۶۹ هجری قمری (۱۳۶۷ میلادی) معیّن کرد، و نسخه خطی آن در کتابخانهٔ بلخیه، پتنه (هند) است که سی (۳۰ برگ) دارد و نام کاتبش عبدالحق عنایت کریم ابراهیمی الجعفری به چشم می‌خورد.

پیرامون سبب ترتیب این کتاب حاجی رکن‌الدین در مقدمه‌اش می‌گوید:

«اما بعد حاجی رکن‌الدین زایرالحرمین به حضرت قطب المشایخ... شیخ شرف‌الدین احمد یحیی منیری... عرض نمود که برای درویش چند فواید از مکتوبات بنویسند، تا مرا در سفر و حضر مونس روزگار گردد به لطف قدیم و شفقت عمیم التماس بیچاره به اجابت مقرون شد، به عده این فراید خوب و عبارات مرغوب به قلم مبارک خود در حیّز کتابت درآورد، تا عامه مسلمانان از صغار و کبار در لیل و نهار فایده گیرند.»

۵. مکتوبات **نور قطب عالم**: نسخهٔ خطی این کتاب در کتابخانه شخصی پروفسور سیّد حسن عسکری در پتنه (هند) و نسخهٔ ماشین شدهٔ آن در کتابخانهٔ شخصی شیخ محمّد اکرام مؤلف معروف «آب کوثر» در لاهور (پاکستان) است، متأسفانه هیچکدام از ایشان به

دست نگارنده نرسیده است البته اقتباسی از یک مکتوب در اینجا نقل می‌شود که از آن موضوع و سبک مکتوبات شیخ نامبرده روشن می‌گردد: مکتوب نور به جانب نجم بیچاره حزین، نور مسکین، عمر به‌باد داده و بوی مقصود نیافته و در تهیهٔ حیرت و میدان حسرت چون گوی سرگردان شده:

«همه شب بزاریم شد که صبا نداد بویی   ندمید صبح بختم چه گنه نهم صبا را»

عمر از شصت گذشت، تیر از شست جسته و از شرّ نفس امّاره یک ساعت نرَسته، جز باد در دست و آتش در جگر و آب در دیده و خاک بر سر نه پیوسته، جز ندامت و خجالت دست‌آویزی نه و جز درد و آه پای گریزی نه «درد را باش ای برادر درد را».

دل مردان دین پر درد باید   زمحنت فرقشان پر گَرد باید

هر چند دست و پا زدیم به مقصود نرسیدیم:

«گفتم مگر که کار بسامان شود نشد   یار از جفای خویش پشیمان شود نشد

گـــفتم مگر زمانه عنایت کند نکرد   بـــخت ستیزه کار به فرمان شود نشد»

دنیا جای غرور و نفسک جسور و حق غیور و مقصود از دل کی تواند مرور، *«اوحی اللّه، تعالی، الی داود یا داود بشّرالمذنبین بانّی غفور و انه الصدیقین بأنّی غیور»*:

«راه ناایمن است و منزل دور   مرکبت لنگ و یار سخت غیور»

غیرت حق آن اقتضا کرد که غیر در میانی نگذاشت هر که به غیر او پرداخت او را گداخت:

«با هرکه انس‌گیری ازو سوخته شوی   بنگر که انس چیست مصحّف ز آتش است»

ای جان برادر سالها نفسک اماره را به انواع ریاضت مرتاض کردیم، امّا یک ساعت از شرّ او نرستیم و یک لمحه از خود نیاسودیم:

«کـــردیم بسی سپید سیمی — از ما نشد این سیه گلیمی
شستیم بسی به چاره‌سازی — پیـــــراهن ما نشد نمازی»[۳۵۲]

بنابر نوشتهٔ شیخ عبدالحق محدث دهلوی شیخ نور قطب عالم را مکتوبات است بغایت شیرین و لطیف به زبان اهل درد و محبت که اهمیت بسیاری در نثر متصوفیانه بنگال دارد.[۳۵۳]

در این مجموعه صدویک مکتوب آمده که توسط خلیفه روحانی وی به نام شیخ حسام‌الدین مانکپوری جمع‌آوری شده است.

ج) رسایل:

از یادگار مخدوم شیخ شرف‌الدین احمد منیری فقط سیزده رساله باقی مانده است و از حیث موضوعات و مشخصات این رسایل را می‌توان به سه قسمت تقسیم کرد:

الف) رسایلی که در آن مؤلف موضوع تصوف را توضیح و تشریح کرده است.

ب) رسایلی که در آن اوراد و اذکار و ادعیه و هدایات برای مریدان بیان نموده است.

ج) رسایلی که در استفسارات معتقدان و مریدان به طور جواب به رشته تحریر در آورده است.

رسایل قسمت الف(در موضوع تصوف):

۱. ارشاد السالکین یا ارشاد المسالکین و برهان العارفین: این رساله در مطبع شرف الاخبار، بیهار، ناحیهٔ پتنه به سال ۱۳۰۳ هجری قمری چاپ گردیده و در کتابخانهٔ بلخیه (پتنه) موجود است. اینک چند سطر از آغاز رساله مزبور در ذیل نقل می‌شود که پیرامون توضیح «توحید» است.

---

۳۵۲. اخبار الاخیار، ص ۱۵۹ تا ص ۱۶۰.

۳۵۳. همان، ص ۱۵۹.

«الحمدلله رب العالمین که موجود نیست مگر وی، و درود بر رسول، صلی الله علیه و سلم، که مقصود نیست مگر وی، در عالم هیچ یکی از این عالم ظاهر و باطن نبود که «*کان الله و لم یکن معه شیء*» خواست که خود را ظاهر کند و پیدا گرداند، صفتهایی که در ذات وی است هویدا سازد، نور را بدین تشکیلات که عالم ظاهر است پیدا گردانید و ذات خود را کسوت خلق پوشانید».

۲. مرآةالمحققین: نسخه خطی این رساله در کتابخانهٔ بلخیه و دارای هشت برگ است که در بیان انفس و آفاق نوشته شده است، و مقصود از تألیف رسالهٔ مزبور این است که سالک بهتر بتواند در انفس و آفاق تدبّر نماید و واصل به حق گردد، موضوعات این رساله به این نوع است:

ملک، ملکوت، جبروت، لاهوت، اجرام فلکی و ارکان اربعه و غیره.

۳. انیس الغربا: این رساله یکی از آثار حضرت شیخ نور قطب عالم است که ۵۸ صفحه دارد و به سال ۱۸۹۹ میلادی (۱۳۱۷ هجری قمری) در مطبع گلزار احمدی (احمدآباد هند) چاپ شده است.

اگرچه مؤلف در این رساله چیزی تازه بیان نداشته، ولی بعضی از احادیث پیغمبر اسلام را جمع‌آوری کرده که مربوط به نکات تصوف است و ترجمهٔ آن را هم برای توضیح مطالب به رشته تحریر در آورده است، علاوه بر این برای زیبا ساختن موضوع اشعاری از شعرای معروف فارسی مثل مولوی و عطار و نظامی و عراقی نقل کرده و در آخر رساله (ص ۵۴-۵۳) قولی از «کیمیای سعادت» از امام محمد غزالی طوسی، در تأیید بیانات خویش گرفته است.

خلاصهٔ موضوع رسالهٔ مزبور این است که دنیا چون زندانی است که به آن دل سپردن و اسباب فراهم آوردن کار خردمندانه‌ای نیست، انسان در این دنیا چون مسافری است که برای چند روز در اینجا توقف عارضی کرده است، باید وی بجز ذات خدا با هیچ کس نپیوندد.

«هست دنیا خاکدانی، کهنه‌ای پیرانه‌ای   غصه جایی محنت آبادی، ملامت خانه‌ای»

مؤلف در ضمن توضیح موضوع و عنوان رساله می‌نویسد که انسان از مبدأ حقیقی خود جدا شده و در این جهان فانی مثل «غریب» یعنی «مسافر» است و هنگامی که درد و رنج و الم و محنت سرگردان باشد، این رساله برایش «انیس» است.

سبک نگارش رساله مزبور ساده و روان است، چنانکه از اقتباس ذیل ظاهر می‌گردد:

«چون باد، روان و تیز رو باش ... و از آتش شوق جگر بسوز و دیده دل را از غیر حق بدوز، خاک بر سر عالم فشان، و دست از همه آفاق برافشان، از عشق یگانه باش و از خود و از خلق بیگانه باش، دل از درد عشق دوست بخراش« (ص ۴۹۰).

نسخ خطی رسالهٔ «انیس الغربا» در کتابخانه دانشگاه پنجاب (لاهور) و در کتابخانه شخصی مولوی شمس‌الدین موجود است؛ (۳۶۴) علاوه بر این در کتابخانه‌های انجمن آسیایی بنگال شماره ۱۲۱۲ و ۱۲۱۳ و ایندیاآفیس لندن شماره ۱۸۸۰ نیز دیده می‌شود.

۴. رسالهٔ وصول الی الله: نسخهٔ خطی این رساله در کتابخانهٔ ادارهٔ ادبیات اردو حیدرآباد (دکن هند) است که ۱۴ صفحه دارد، این رساله نیز از اثر شیخ نور قطب عالم است. مؤلف موضوع رساله را در آغاز چنین آورده است:

«رسالهٔ «وصول الی الله»، تعالی، تصنیف بندگی شاه نور قطب عالم نورالحق، این رساله مختصری مشتمل بر ۱۴ صفحه است که در آن شاه نور قطب عالم مسایل مختلف تصوف مثل واجب الوجود، رؤیت باری و فقر و فاقه را بیان کرده است»، و در آخر رساله مؤلف صفات مؤمن و خواص سورهٔ الرّحمن را تشریح کرده است.

با توجه به اینکه موضوع این کتاب در خصوص تصوف و عرفان است، از پرداختن به شرح و توضیح سایر رساله ها خودداری می شود.

د) ملفوظات:

۱. معدن المعانی: مرتّب این کتاب زین بدر عربی است و توسط مطبع شرف‌الاخبار، بیهار (ناحیه پتنه) در سال ۱۳۰۱ هجری قمری(۱۸۸۳ میلادی) به چاپ رسیده است. این کتاب در کتابخانه بلخیه (پتنه) مشتمل بر دو مجلد است که مجلد اوّل صفحات (۱ تا ۲۱۹) و مجلد دوم (۲۲۰ تا ۵۰۰) را داراست. مرتّب، گفتارهای شیخ شرف‌الدین احمد را تحت عنوانهای مختلف در شصت و سه باب آورده؛ ولی تعداد مجالس آن تعیین نشده است. البته از بیان مرتب در کتاب دیگر ملفوظات شیخ نامبرده به نام «خوان پرنعمت» (ص ۲) تعیین مجلس می‌توان کرد، او می‌گوید:

«بعد از اتمام جلد اوّل هم از ملفوظات مخدوم که نامش معدن المعانی شده است، از پانزدهم ماه شعبان ... سنه تسع اربعین و سبعمائه تا آخر ماه شوال سنه احدی و خمسین و سبعمایه در سمع قاصر و فهم ناقص این بیچاره رسید به اعانت و عنایت توفیق الهی، جل ذکره، چه لفظ عین عبارت و چه معنی آن، در طی کتابت آورده شد».

از این رو می‌توان گفت که تدوین کتاب «معدن‌المعانی» پیش از سال ۷۴۹ هجری قمری (۱۳۴۸ میلادی) به عمل نیامده است.

کتاب مزبور نخستین و یکی از مهمترین مجموعه‌های ملفوظات مخدوم الملک به شمار می‌رود و نه فقط بر دیگر ملفوظات شیخ نامبرده برتری دارد بلکه علاوه بر ملفوظات محبوب الهی شیخ نظام‌الدین اولیا موسوم به «فوایدالفواد»(مرتبه خواجه حسن علا سجزی) بر تمام مجموعه‌های ملفوظات که در آن عهد در شبه قاره هند و پاکستان مرتبه شده است تفوق دارد.

زین بدر عربی، در مقدمهٔ معدن‌المعانی چنین آورده است:

«بیچاره زین بدر عربی ... در مسلک بندگان آستانه شیخ بزرگوار ... احمد یحیی منیری... منسلک و مندرج گشت، و سعادت ملازمت خدمت شیخ و مجلس شریف دریافت

... در هر مجلسی ... از طالبان صادق... که حاضر بودند... ایراد سؤالی از طریقت ... و طلب اظهار رموز معرفت عرض می‌داشتند، بندگی مخدوم نامور... در مقابلهٔ سؤال سایل جوابی شافی... و اشارات بی نظر ارزانی می‌داشت.

به قدر وسع و احتمال خود آنچه یاد توانست داشت، به توفیق ازلی ... آن را جمع کرد بر این بنا که نباید غلطی و لغزشی جای رفته باشد، از جمع کردن این مجموع به جناب وقیع شیخ بزرگوار خود عرض داشت و التماس نمود که مجلس شریف هرچه بنده خاک پای درویشان در کتابت آرد، بگذرد، از کمال عاطفت، ملتمس بیچاره را به اجابت مقرون گردانید، تا من اوله الی آخره با احتیاط در مجلس وقیع بگذشت ... و چند جا که بیچاره را در کتابت سهوی رفته بود، به لطف اصلاح نمود، و در بعضی محلها که در وقت قرائت حکایتی و مثالی مناسب تقریر و بیتی و رباعی مناسب تحریر می‌فرمود ... آن را در این درج کرده ... چون طالب صادق را به ملاحظه و مطالعه این مجموعه ... معانی بی‌پایان حاصل آید، «معدن‌المعانی» نام نهاد در شصت و سه باب، و زیر هر باب ذکری که مناسب آن است مفصل مکتوب کرد تا خواننده زود به مقصود رسد».

در ذیل، بعضی از عنوانهای مجلد اوّل و دوم آورده می شود تا موضوعات ملفوظات شیخ نامبرده روشن گردد:

مجلد اوّل

باب اوّل: در ذکر اثبات وجود حق تعالی، روحانیت او جل جلاله.

باب پنجم: در ذکر علم شریعت و آنچه مناسب آن است.

باب هفدهم: در ذکر پیری و مریدی و آنچه مناسب آن است.

باب بیستم: در ذکر اولیای حق.

باب بیست و سوم: در ذکر مجاهده و ریاضت.

مجلد دوم:

باب بیست و پنج: در ذکر بریدن از خلق و از خود و آنچه مناسب آن است.

باب بیست و هشت: در ذکر مراقبه و تفکر.

باب سی و چهار: در ذکر رؤیت و مشاهده تجلیات.

باب چهل و دوم: در ذکر حیله حرام و مکروه و مباح.

باب پنجاه و یک: در ذکر تعبیر خواب.

باب شصت و سه: در ذکر وعده و وعید و لعنت بر شیطان.

اسامی آثار فارسی متصوفان در بنگال از لحاظ ترتیب تاریخی

نام کتاب	نام مصنف	سال تدوین
۱. حوض‌الحیاة	قاضی رکن‌الدین سمرقندی	۶۱۰-۶۰۷ هجری قمری
۲. مقامات	شرف‌الدین ابوتوّامه	اواخر قرن هفتم هجری قمری
۳. نام‌الحق*	یکی‌از مریدان شرف‌الدین‌ابوتوّامه	۶۹۳ هجری قمری
۴. مکتوبات صدی*	شیخ شرف‌الدین احمد	۷۴۷ هجری قمری
۵. معدن‌المعانی*	شیخ شرف‌الدین احمد	۷۴۹-۷۵۱ هجری قمری
۶. مطالب‌الطالب*	شیخ شرف‌الدین احمد	۷۴۹-۷۵۱ هجری قمری
۷. مکتوبات دوصدی*	شیخ شرف‌الدین احمد	۷۴۹-۷۵۱ هجری قمری
۸. مکتوبات بیست و هشت*	شیخ شرف‌الدین احمد	۱۲۸۷ در لکهنو چاپ شده
۹. فواید رکنی	شیخ شرف‌الدین احمد	۷۶۹ هجری قمری
۱۰. مکتوبات نور قطب عالم	شیخ نور قطب عالم	۷۶۹ هجری قمری
۱۱. انیس‌الغربا	شیخ نور قطب عالم	۷۶۹ هجری قمری
۱۲. رساله وصول الی‌الله[۳۵۴]	شیخ نور قطب عالم	۷۶۹ هجری قمری
۱۳. ارشادالسالکین*	شیخ‌شرف‌الدین‌احمد	۱۳۰۳درپتنه‌چاپ‌شده
۱۴. مراةالمحققین*	شیخ شرف‌الدین احمد	بدون تاریخ
۱۵. فرهنگ ابراهیمی	ابراهیم قوام فاروقی	۸۶۴-۸۷۹ هجری قمری
۱۶. مسایل‌المشایخ	شاه قطب‌الدین حقانی	۹۰۰ هجری قمری
۱۷. رسالهٔ اوراد	شیخ شرف‌الدین احمد	بدون تاریخ
۱۸. دیوان بهرام سقا	بهرام سقا	۱۰۷۳ هجری قمری

---

۳۵۴. «مونس الفقراء» و «خانوادهٔ چشتیه» نیز از تألیفات شیخ نور قطب عالم است.

۱۹. اجوبهٔ کلان	شیخ شرف‌الدین احمد	۱۱۹۸ هجری قمری
۲۰. اجوبهٔ خرد	شیخ شرف‌الدین احمد	بدون تاریخ
۲۱. ارشادالطالبین	شیخ شرف‌الدین احمد	قرن هشتم هجری
۲۲. مغزالمعانی	شیخ شرف‌الدین احمد	۱۲۷۲ هجری قمری
۲۳. رساله در ذکر	شیخ شرف‌الدین احمد	بدون تاریخ
۲۴. اسباب‌النجاة‌لفرقة‌العصاة	شیخ شرف‌الدین احمد	۱۲۷۸ هجری قمری
۲۵. رسالهٔ مکیه	شیخ شرف‌الدین احمد	بدون تاریخ
۲۶. مخ‌المعانی*	شیخ شرف‌الدین احمد	۱۳۲۱ هجری قمری
۲۷. خوان پرنعمت*	شیخ شرف‌الدین احمد	۱۳۲۱ هجری قمری
۲۸. گنج لایخفی	شیخ شرف‌الدین احمد	۱۲۸۵ هجری قمری
۲۹. رساله وصول الی‌الله	شیخ شرف‌الدین احمد	بدون تاریخ
۳۰. مونس‌المریدین	شیخ شرف‌الدین احمد	۱۲۸۵ هجری قمری
۳۱. فوایدالمریدین	شیخ شرف‌الدین احمد	بدون تاریخ
۳۲. رساله در هدایت حال	شیخ شرف‌الدین احمد	۱۲۹۳ هجری قمری
۳۳. عقاید شرفی	شیخ شرف‌الدین احمد	بدون تاریخ
۳۴. ملفوظ السفر	شیخ شرف‌الدین احمد	۱۳۱۱ هجری قمری
۳۵. بحرالمعانی	شیخ شرف‌الدین احمد	۱۳۲۱ هجری قمری
۳۶. اشارات	شیخ شرف‌الدین احمد	۱۳۲۱ هجری قمری
۳۷. راحت‌القلوب[۳۵۵]	شیخ شرف‌الدین احمد	بدون تاریخ

۳۵۵. کتابهایی که با علامت ستاره مشخص شده، به چاپ رسیده است.

فهرست منابع

کتب فارسی:

۱.آیین اکبری، ابوالفضل علامی (مجلد سوم): مطبع نولکشور، لکهنو-۱۸۸۲ میلادی

۲.ابعاد عرفانی اسلام، آن ماری شیمل، ترجمه وتوضیحات دکترعبدالرحیم گواهی، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران ۱۳۷۴.

۳. احادیث الخوانین: مولوی حمیدالله چاتگامی، کلکته ۱۸۷۱ م.

۴. اخبارالاخیار فی اسرارالابرار، عبدالحق محدث دهلوی، دهلی ۱۹۱۳ م.

۵. افضل الفواید، امیر خسرو دهلوی، دهلی، ۱۳۱۳

۶. اوراد غوثیه: شاه محمّد غوث گوالیاری، مطبع صبغهٔ الهی رانچور، ۱۳۱۳ ه.ق.

۷. بحثی در آثار و افکار و احوال حافظ، قاسم غنی چاپ مروی، تهران، ۱۳۷۵ هـ. ق.

۸. تاریخ فرشته(گلشن ابراهیمی): محمّد قاسم هندوشاه، مطبع نولکشور، لکهنو ۱۲۸۱ ه. ق.

۹. تاریخ فیروزشاهی، ضیاءالدین برنی، کلکته، ۱۸۶۲ م.

۱۰. تاریخ نویسی در هند و پاکستان، آفتاب اصغر، خانه فرهنگ ایران، لاهور، پاکستان،

۱۱. تذکرهٔ علمای هند، رحمان عسلی، مطبع نولکشور، لکهنو، ۱۹۱۴ م.

۱۲. تذکرهٔ اولیای هند، مولوی عبدالرحمن چشتی، مطبع نولکشور، لکهنو، ۱۹۱۴ م.

۱۳. تذکرة الواصلین، محمّد رضی‌الدین بسمل بدایونی، مطبع نظامی بدایونی ۱۹۴۵ م.

۱۴. تذکره نویسی فارسی در هند و پاکستان: علیرضانقوی، علی‌اکبر علمی، تهران ۱۹۶۴ م

۱۵. تطبیق السّنوات، محمّداکبر یوسفی دولتی مطبعهٔ افغانستان ۱۳۴۲ ه.ش

۱۶. التّعرف لمذهب اهل التصوّف، ابوبکر محمدبن ابراهیم کلاباذی، دمشق ۱۴۰۷/ ۱۹۸۶.

۱۷. تلبیس ابلیس، ابن جوزی ، بیروت ۱۴۰۷هـ/ ۱۹۸۷م.

۱۸. حلیة الاولیاء و طبقات الاصفیاء، حافظ ابونعیم اصفهانی، ، بیروت ۱۴۰۹/ ۱۹۸۸.

۱۹. جستجو در تصوف ایران، عبدالحسین زرین‌کوب، امیرکبیر، تهران ۱۳۵۷.

۲۰. خزینة الاصفیا (جلد دوم)، مفتی غلام‌سرور لاهوری، مطبع نولکشور، لکهنو، ۱۸۷۳م.
۲۱. خیر المجالس، حمید قلندر، با مقدمه و تصحیح خلیق احمد نظامی، علیگره، ۱۹۵۹م.
۲۲. درآمدی بر تصوف، ویلیام چیتیک، ترجمهٔ محمد رضا رجبی، مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب، ۱۳۸۶.
۲۳. دیوان حافظ: با تصحیح و مقدمه هاشم رضی، انتشارات کاوه تهران، ۱۳۴۱ ه. ق.
۲۴. ذهبی، شمس الدین محمد، سیر اعلام النبلاء، مؤسسه الرساله، بی جا، ۱۴۱۳ ق.، ج۱۸.
۲۵. رسالة الشهدا: پیرمحمّد شطاری، ترجمه دمنت، مجله انجمن آسیایی بنگال ۱۸۷۴م.
۲۶. رسالهٔ قشیریه، به تصحیح بدیع‌الزّمان فروزانفر، تهران: علمی و فرهنگی، دوم، ۱۳۶۷.
۲۷. روزبهان نامه، چاپ محمدتقی دانش پژوه، تهران ۱۳۴۷ ش. مقدمه.
۲۸. روضة‌الاقطاب: محمّد بلاق چشتی، بی جا، بی تا
۲۹. روضة الریاحین، بوزجانی، درویش علی، به کوشش حشمت مؤیّد، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب. ۱۳۴۵.
۳۰. روضة‌السلاطین، سلطان محمّد فخری، تصحیح پیرحسام‌الدین راشدی، کراچی ۱۹۶۰ م.
۳۱. ریاض السلاطین، غلام حسین سلیم، کلکته، ۱۸۹۸ میلادی
۳۲. سرچشمه تصوف در ایران، سعید نفیسی، کتابفروشی‌فروغی،تهران،۱۳۴۶ه .ش
۳۳. سفرنامه، ابن بطوطه، ترجمهٔ محمدعلی موحد، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، چاپ دوم، تهران ۱۳۵۹ ش.
۳۴. سلمی، مجموعه آثار ابوعبدالرحمن سلمی، ج ۲، گردآوری نصرالله پورجوادی، نشر دانشگاهی، ۱۳۷۲ش.
۳۵. سهیل یمن، نصیرالدین حیدر، مطبع نولکشور، لکهنو، ۱۸۱۸ م.
۳۶. سیر الاولیاء: سیّد مبارک علوی معروف به امیر خورد، مطبع محب هند، دهلی، ۱۳۰۲ ه .
۳۷. سیر العارفین: حامدابن فضل‌الله جمالی، مطبع رضوی دهلی، ۱۳۱۱ ه. ق.
۳۸. سیرالمتأخرین: غلام‌حسین طباطبایی، کانپور، ۱۸۶۶ م.

۳۹. شرح التعرف لمذهب التصوف، اسماعیل بن محمد مُستَملی بخاری، چاپ محمد روشن، تهران ۱۳۶۳–۱۳۶۶ش.

۴۰. شرح منازل السّائِرینِ خواجه عبدالله انصاری، بر اساس شرح عبدالرّزاق کاشانی، به نگارش علی شیروانی، تهران، الزّهراء.

۴۱. شعرا العجم (مجلد دوم)، شبلی نعمانی، ترجمه فخر داعی، چاپ دوم، کتابخانه ابن سینا تهران، ۱۳۳۹ ه.ش.

۴۲. شمع انجمن: نواب صدیق حسن‌خان، مطبع شاهجهانی، بهوپال، ۱۲۹۳ ه. ق. (تصحیح منقّح آن توسط محمدکاظم کهدویی، سال ۱۳۸۶ در دانشگاه یزد به چاپ رسیده است).

۴۳. صبح گلشن، نواب علی حسن‌خان، مطبع شاهجهانی، بهوپال، ۱۲۹۵ه. ق.

۴۴. طبقات اکبری (مجلد سوم)، نظام‌الدین احمد بخشی، کلکته ۱۹۳۵–۱۹۲۷ م.

۴۵. طبقات الصوفیه، انصاری، تحقیق محمد سرور مولائی، نشر توس، تهران، ۱۳۶۲.

۴۶. طبقات ناصری، ابوعمر منهاج‌الدین عثمان جوزجانی، کلکته ۱۸۶۴ م.

۴۷. عرفان اسلامی جلد ۱۲. استاد حسین انصاریان، باب هشتاد و نهم، در مسألهٔ رضا.

۴۸. فرهنگ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان: دکتر شهریار نقوی وزارت فرهنگ. بی تا.

۴۹. فرهنگ اشعار حافظ، احمد علی رجایی بخارایی، تهران: علمی، هشتم، ۱۳۵۷.

۵۰. کشف الاسرار و عده الابرار، رشیدالدین میبدی، انتشارات امیر کبیر، تهران، ج.۱۰.

۵۱. کشف المحجوب، علی بن عثمان هجویری، تصحیح محمود عابدی، تهران ۱۳۸۳ش

۵۲. گزیدهٔ احوال و آثار عین القضات همدانی، محمدکاظم کهدویی، یدالله شکیبافر، خانهٔ کتاب یزد، ۱۳۷۲.

۵۳. مبانی و اصول عرفان نظری، سید یدالله یزدان پناه، موسسهٔ پژوهشی امام خمینی، ۱۳۸۹.

۵۴. مخ‌المعانی، شیخ شرف‌الدین احمد، زین بدر عربی، مطبع مفید عام، آگره، ۱۳۲۱ هـ

۵۵. مقالات‌الشعراء، علیشیر قانع، تصحیح پیرحسام‌الدین، موسسهٔ ادبی سند، کراچی،۱۹۵۷م.

۵۶. مکتوبات صدی: شیخ شرف‌الدین احمد منیری، بیهار، پتنه، ۱۲۸۶ ه. ق.

۵۷. منتخب‌التواریخ، عبدالقادر بدایونی (مجلد اوّل)، کلکته ۱۸۶۹ م.

۵۸. نامهٔ دانشوران ناصری در شرح حال ششصد تن از دانشمندان نامی، قم [بی‌تا]
۵۹. نفحات‌الانس، عبدالرحمن جامی، به تصحیح مهدی توحیدی‌پور، کتابفروشی محمودی تهران، ۱۳۳۶ ش.
۶۰. نفحات الأُنس مِن حضرات القدس، عبدالرحمن جامی، تصحیح محمود عابدی، تهران: اطلاعات، دوم، ۱۳۷۳.
۶۱. نام حق: ... کانپور، ۱۳۳۲ هجری قمری

کتابهای عربی

۱. المنجد: مطبعه کاتولیکیه، بیروت، چاپ هفدهم
۲. رحلهٔ ابن‌بطوطه: ابن بطوطه، مطبعه مصطفی محمّد، مصر ۱۹۳۸ میلادی
۳. کشف الظنون (مجلد دوم): مصطفی ابن عبدالله حاجی خلیفه مطبعهٔ استنبول، ۱۹۴۳ میلادی
۴. نزهة‌الخواطر و بهجة‌المسامع و النواظر (هفت جلد): عبدالحی، حیدرآباد، دکن، ۱۹۴۷-۱۹۵۹ میلادی

کتابهای بنگالی

۱. بانگی مسلم پرابهاوا: دکتر محمّد انعام‌الحق، کلکته، ۱۹۳۵ میلادی

۲. آب کوثر: شیخ محمّد اکرام، فیروز سترلید، لاهور، طبع پنجم ۱۹۶۵ میلادی

۳. آسودگان دهاکا: حکیم حبیب الرحمن، دهاکا، داکا، ۱۹۴۶ میلادی

۴. اذاکارالابرار (اردو و ترجمه گلزار ابرار): فضل احمد، مطبع مفید عام آگره، ۱۳۲۶ هجری قمری

۵. بزم صوفیه: صباح‌الدین عبدالرحمن، مطبع معارف اعظم گده ۱۳۶۹ هجری قمری / ۱۹۴۹ میلادی

۶. بزم مملوکیه: صباح‌الدین عبدالرحمن، مطبع معارف‌اعظم گده ۱۳۶۹ هجری قمری / ۱۹۵۴ میلادی

۷. پاکستان مین فارسی ادب کی تاریخ: دکتر ظهورالدین لاهور ۱۹۶۴ میلادی

۸. تاریخ سلسلهٔ فردوسیه: معین‌الدین دردائی، تاج پریس پاری رودگیا ۱۹۶۲ میلادی

۹. تذکرهٔ اولیای بنگاله، عبیدالحق فینی (مجلد اوّل): ، پاکستان شرقی

۱۰. تذکرهٔ صوفیان بنگال: اعجازالحق قدوسی، مرکزی اردو بورد، لاهور ۱۹۶۵ میلادی

۱۱. تواریخ دهاکا: رحمن علی طیش، استارآف اندیا، بریساره ۱۸۱۰ م

۱۲. رود کوثر: شیخ محمّد اکرام، فیروز سنزلمیتد، لاهور، طبع سوم ۱۹۵۸ میلادی

۱۳. سیرةالشرف: سیّد ضمیرالدین، پتنه، ۱۹۰۱ میلادی

۱۴. شاه محمّد غوث گوالیاری: محمّد مسعود احمد، میر پور خاص، سند، ۱۹۶۴ میلادی

۱۵. مسلم بنگالی ادب: دکتر انعام‌الحق، اداره‌مطبوعات پاکستان،کراچی ۱۹۵۷ م

۱۶. مسلم‌ثقافت هندوستان مین: عبدالمجید سالک، اداره ثقافت‌اسلامیه، لاهور،۱۹۵۷م

۱۷. مشاهیر اسلام: خواجه عبدالله اختر، ادارهٔ ثقافت‌اسلامیه، لاهور، ۱۹۵۸ میلادی

۱۸. مشرقی بنگال مین اردو: پروفسور سیّد اقبال عظیم، کواپریبلوینک سوسایتی، چاتگام ، ۱۹۵۴ میلادی
۱۹. مناقب غوثیه، شاه فضل‌الله شطاری (اردو ترجمه ظهیرالحق احمد آبادی): ، آگره ۱۹۳۳ میلادی
۲۰. منتخب‌التواریخ، عبدالقادر بدایونی (اردو ترجمه محمّد احمد فاروقی): ، شیخ غلام‌علی انیدستتر لاهور ۱۹۶۲ میلادی.

مجله

۱. فصلنامهٔ اردو ، عبدالحق، جنوری، ۱۹۴۳، اکتبر ۱۹۵۲ میلادی
۲. فصلنامه اقبال ریویو، بشیر احمددار، کراچی، جنوری، ۱۹۶۹ میلادی

کتابهای انگلیسی:

1. A History of muslim Philosophy, M.M.sharif Pakistan philosophical congress.1966
2. A short history of hind-pakistan board, pakistan historical karachi (1963)
3. Corpus of the Arabic and Persian inscriptions of Bengal (Published by the Asiatic Society of Bangladesh, 1992)
4. History of bengal Vol I, R.C.Majumdar Dacca university 1943
5. Social History of the Muslims in bengal, Dr.A.karimi the asiatic Socity of bengal, dacca 1959

فهرست اعلام اشخاص

فهرست اعلام فرقه ها